

مجموعه متون فارسی

زیر نظر

احسان یارشاطر

شماره ۱۸

# حدیقه الحقیقه

تألیف

ابوالفتح محمد بن مطهر بن

شیخ الاسلام احمد جام (زنده پیل)

باهتمام

دکتر محمد علی موحد

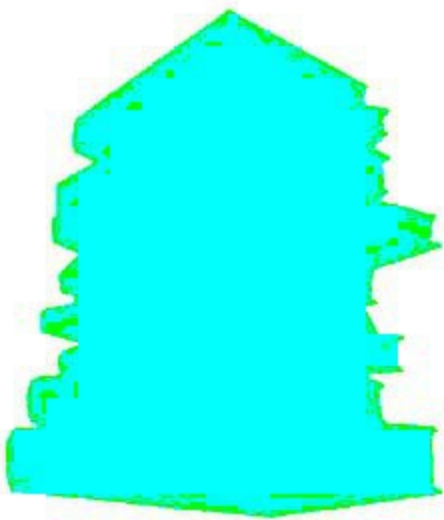


نگاره ترجمه و نشر کتاب

تهران ۱۳۴۳

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



129737

## توضیح

مقصود از انتشار « مجموعه متون فارسی » آنست که آثار مهم زبان فارسی از نظم و نثر با دقت علمی بطبع برسد و متن درست و درخور اعتماد این آثار در دسترس نمایان قرار گیرد. با آنکه عده زیادی از متون زبان فارسی تاکنون در ایران و هندوستان و دیگر کشورها بطبع رسیده، هنوز برای غالب آنها طبع دقیقی که با روش علمی و با رجوع به متن اصلی و با صورت گرفته باشد در دست نیست و اگر بعضی از خوانندگان و منتقدین برخی از این متون همت نگماشته بودند، عده چابهای قابل اعتماد از این متون کمتر بود.

در ایران متأسفانه هنوز دوشاخ خاصی برای رفقای نقد و نگارگری نگارفته، در فایده جاری می باشد که در ایام اخیر موجب طبع یا تجدید طبع بعضی از متون فارسی شده و به طبع اصلی و صحیح طبع آنها نکرده، بلکه در غالب موارد باعث رواج نسخی معلوم شده که بیشتر بحرف و بیگانه گردیده است.

پیشرفتی که در سالهای اخیر در دسترس یافتن بعضی مجموعه های فارسی و عربی و در مجموعه های کشور ترکیه حاصل شده ضرورت طبع و انتقادی متون زبان فارسی را احساس کرده و موجب بیش محسوس ساخته، اما مشکلات چنین اقدامی اندک نیست و تسامح و سهل انگاری که در کشورهای مختلف عالم برآینده است و همیشه آسان بدست نمی آید، خوانندگان بسیار کمی در این کشور که در خط عربی وجود دارد و هم بسبب نینگی و فرسودگی این نسخ و هم به جهت دشواری و پیچیدگی قدیمتر چون نقطه کمتر بکار می رود در از اینهم دشوارتر است. از طرف دیگر این نسخ که در ایران و هندوستان غالباً دقیق یا عالم نیستند و از اینرو در کار آنها سهو و امزگی فراوان است و در این کشور به جهت اثر اصلی ناچار اندکی تغییر می پذیرد و متن کلامی و کلامی که در خط عربی و فارسی می افزاید یا میکاهد، خاصه آنکه زبان دستخوش تغییر می پذیرد و به طبع اصلی و کلامی در نظر کاتبان یا خوانندگان ادوار بعد غرض از آنکه عده خوانندگان و منتقدین که در تصرف فارسی در اصل اینگونه اثر میشوند، و غالباً در این کشور و هندوستان و ایران باشد دشوار میکنند. در نسخ بعضی از آثار قدیم فارسی و عربی و فارسی و عربی و فارسی تغییر و تصرف و زیاد و نقصان بعدی است که با دقیق آنها در دسترس است و در بعضی از متون چنان متفاوت است که گویی هر یک از آنها جداگانه است و در بعضی از آنها نیز در دست یا خوانا نیستند، بلکه تمام هم هستند و بعد قسمتی از آنها را از دسترس دور می

پس کار مصحح که باید متن درست و اصیل را با مقابله و مقایسهٔ نسخ مختلف بازبشناسد و عبارت تغییر و تصرفی را که بگذشت ایام بر چهرهٔ عبارات آن نشسته پاک کند آسان نیست و گذشته از دانائی و تبصر و امانت، محتاج بردباری و دقتی است که از همه کس بر نمی آید .

روش اصلی که راهنمای طبع « مجموعهٔ متون فارسی » است همان روشی است که در کشورهای غربی در طبع انتقادی اینگونه متون متداول است و بر اساس مقابله و تهذیب نسخ با رعایت حق داوری برای خوانندگان قرار دارد ، کسی که تصحیح متنی را بعهده میگیرد ، و یا در تهذیب و تشخیص متن اصلی میکوشد ، ادراک و سلیقهٔ خود را حاکم مطلق نمی شمارد و همهٔ نکاتی را که ممکن است موجب تشخیصی غیر از تشخیص وی شود ضبط میکند . مصححی که فریفتهٔ تشخیص خود شود و آنرا برای دیگران نیز میزان مسلم بشمارد ازین روش دوری گزیده است

در عمل نتیجهٔ این روش آنست که مصحح نخست میکوشد تا بهمهٔ نسخ معتبر اثر دست بیابد . آنگاه این نسخ را با یکدیگر می سنجد و با احوال و خصوصیات هر يك آشنا میشود و چندانکه ممکن باشد نسبت و ارتباط آنها را تشخیص میدهد . سپس نسخ فرعی و بیفایده را کنار میگذارد و معتبرترین نسخه را اصل قرار میدهد و تفاوت سایر نسخ را در حاشیه ضبط میکند ، و یا اگر نسخهٔ اصل اغلاط آشکار داشته باشد، آنرا بر حسب نسخ و مآخذ دیگر اصلاح میکند ، ولی منشأ هر تغییر یا اصلاحی را با سایر نسخه بدلتهائی که امکان فایده ای در آنها هست در حاشیه می آورد ، تا خواننده در انتخاب آنچه بنظر وی درست مینماید مختار باشد و ترجیح مصحح نکته ای را پوشیده ندارد و راه داوری را بر دیگران نبندد . معمولاً معتبرترین نسخ، کهن ترین آنهاست مگر آنکه بدلیل خاصی نسخهٔ دیگری معتبر شمرده شود اگر تنها يك نسخه در دست باشد عموماً خواندن و فهمیدن اثر است که مشکل مصحح محسوب میشود .

متنهایی که با روش انتقادی و ذکر نسخه بدلها طبع میشود شاید برای خوانندگان عادی با بی حوصله چندان مناسب نباشد و معمول نیز اینست که متونی که برای استفادهٔ عمومی و یا مدارس طبع میشود از ذکر تفاوت نسخ و بحثهای مربوط بآن خالی باشد و خواننده اثری روشن و پیراسته در برابر خود بیابد . اما تردید نیست که برای آنکه خوانندهٔ عادی نیز بتواند از متن درست و شایستهٔ اعتمادی برخوردار شود شرط اول وجود طبع انتقادی هر متن است .

امید است با انتشار « مجموعهٔ متون فارسی » گامی در راه این مقصود برداشته شود . برای آنکه استفاده از این متون برای محصلان زبان فارسی و طالبان دیگر آسانتر شود، عموماً هر اثر یا مقدمه و فهرس لازم و شرح مشکلات آن بطبع میرسد .

احسان یارشاطر

## فہرست مطالب و مندرجات

۹	دیباچہ مترجم
۱	مقدمہ
۲۴	باب اول فی بیان علم التوحید
۳۴	باب دوم فی بیان علم المعرفة
۴۴	باب سوم فی بیان الدین والایمان والاسلام وشرایع الایمان
۷۳	باب چہارم فی بیان الخطاب
۷۸	باب پنجم فی بیان الوجد
۸۷	باب ششم فی السماع
۱۰۳	باب ہفتم فی بیان الاحوال والحالات
۱۱۲	باب ہشتم فی المکاشفات
۱۱۷	باب نہم فی بیان المعاملات
۱۳۰	باب دہم فی معرفة الارواح
۱۳۵	باب یازدہم فی معرفة العقل
۱۴۰	باب دوازدہم فی معرفة القلب
۱۶۰	باب سیزدہم فی معرفة النفس
۱۶۷	باب چہاردہم فی آفات الطريقة التي یؤدی الی الضلالة وغماتہا
۱۹۷	ضمائم
۲۱۱	فہرستہا



## ریپاپچہ مترجم

ظاہراً نخستین کسی که منازل طریقت را بر حسب ترتیب معرفی کرد و نشانی های روشنی از هر منزل داد پیرهرات شیخ الاسلام خواجہ عبداللہ انصاری (متوفی ۴۸۱) بود. وی این کار را در رسالہ فارسی صدمیدان طرح ریزی کرد و در کتاب معروف منازل السائرین بکمال رسانید. این کتاب چندان مورد توجہ صوفیان بعدی واقع شد کہ چندین شرح بر آن نوشتند و کهن ترین این شرحها از سدید الدین ابی محمد عبدالمعطی است<sup>۱</sup> کہ چهار سال پیش از تألیف حدیقة الحقیقة یعنی بسال ۶۳۸ در اسکندریہ مصر تألیف شده است.

پیرانصاری راه تصوف را بہ صد منزل تقسیم کرده و هر منزل را سہ درجہ مقرر داشته است. منازل السائرین وی بر حسب این تقسیم بدہ قسم و هر قسم بدہ باب مرتب شده است. این تقسیم بندی با ہمہ تکلفی کہ در آن ہوید است سر مشق بعضی از صوفیان دیگر ہم واقع شده و از جمله عزالدین محمود کاشی (متوفی ۷۳۵) ہم مشاگردی و معاصر کمال الدین عبدالرزاق کاشی شارح معروف منازل السائرین و کتاب مصباح الہداید را کہ در «احوال و مقامات سالکان حقیقت» نوشته بدہ است و هر بی را برده فصل نہادہ است.

۱- وقد سلف جماعة من المتقدمين والمتأخرين من جملة السالكين في سلكنا  
علي حسنهما فنشدنا في ذلك من انشاء الى الاموال واليه شفتنا التوسل به في  
بالحديثا تلخيصاً ولم يجمعنا الاقتربها من سلفنا ومنازل السالكين في سلكنا  
و منهم من عد سطح المغالوت وقاموا و جعلوا روح الواحد في كل منزل من منازل  
ينطق عن الدرجات. (مقدمه انصاری در منازل السائرین)

۲- این کتاب را مستشرق معروف و آوازه آوازه دومی، مولانا شمس الدین شمس الدین  
(انصاریات) در ۱۹۵۴ بچاپ رسانیده است.



اماروش دیگر انصاری مبنی بر درجه بندی سه گانه مقامات و منازل، توجیه منطقی تری دارد؛ چه در هر مقام بین مبتدی و متوسط و منتهی فرق است. نویسنده کشف الاسرار که کتاب خود را بر اساس تفسیر پیر هرات نوشته این سلیقه را بکار بسته و هر آیه را بر سه وجه معنی کرده است. مؤلف کتاب حاضر (حدیقه) نیز در تشریح علوم تصوف بر همین راه رفته و هر علم را بر سه گونه بیان کرده است قسمی عام را و قسمی خاص را و قسم سوم خاص الخاص را.

### مؤلف

مؤلف حدیقه ابوالفتح محمد پسر شمس الدین مطهر پسر شیخ احمد جامی ملقب به ژنده پیل است. شیخ بسال ۴۴۱ زاده و نزدیک بیک قرن زیسته و بسال ۵۳۶ در گذشته است. ژنده پیل بگفته شهاب الدین اسمعیل که کهنترین فرزندان وی بود بهنگام وفات چهارده پسر داشته « و این چهارده پسر همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف و صاحب کرامت و صاحب ولایت و مقتدا و پیشوای خلق بودند<sup>۱</sup> ». شمس الدین مطهر دهمین فرزند شیخ بوده است.

ابوالفتح نزد پدر خویش شمس الدین مطهر و عم خویش ظهیر الدین عیسی درس خوانده است. این ظهیر الدین عیسی سیزدهمین فرزندان شیخ بوده و بنا بنقل مؤلف خلاصه المقامات، با امام فخر الدین رازی دوستی داشته و مورد احترام وی بوده است. کتابی نیز بنام سرالبدایع باو نسبت داده شده که بسال ۵۷۷ تألیف و بسال غیاث الدین نامی تقدیم کرده است.<sup>۲</sup>

از این ظهیر الدین عیسی و شهاب الدین اسمعیل و دیگر فرزندان شیخ مانند قطب الدین محمد و برهان الدین نصر اشعاری در حدیقه آورده شده است.

از زندگی ابوالفتح چیزی نمیدانیم و جز حدیقه کتابی دیگر از او نمی شناسیم. از تقریظهایی که علمای زمان بر این کتاب نوشته و از اشعاری که در مدح

۱ - رساله در اثبات بزرگی شیخ ضمیمه مقامات ژنده پیل صفحه ۱۸۴ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.  
۲ - مقامات ژنده پیل صفحه ۳۷.

مؤلف سروده‌اند برمی آید که وی از مشایخ محترم روزگار خود بوده و ظاهراً بعد از ظهیرالدین عیسی سمت ارشاد داشته و پیر خانقاه شیخ جام بوده است .  
 از اولاد ابوالفتح فضلا و نویسندگان چیره دستی برخاسته‌اند که از آن جمله یوسف جامی گرد آورنده مجموعه فرایدغیائی و پدر وی معین‌الدین جامی رامی توان نام برد . معین‌الدین وزیر معزالدین حسین کورت و از منشیان پرمایه روزگار خود بوده و با بزرگان زمان مانند شاه شیخ ابواسحق و شاه شجاع شیرازی و عمادفقیه و سلطان جلال‌الدین فیروز پادشاه هندوستان و خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشید دوستی و مکاتبه داشته و نامه‌های او در فرایدغیائی گرد آورده شده است . معین‌الدین در یکی از این نامه‌ها تصریح می‌کند که نوه ابوالفتح بن مطهر است . باز در مجموعه فرایدغیائی نامه‌هایی از شیخ الاسلام رضی‌الدین خواجه احمد بن اسمعیل ابن محمد بن مطهر بن احمد جام ، یکی دیگر از اعقاب مؤلف حدیقه ، ضبط شده است .

همچنین مطالب و اطلاعات زیادی مربوط به دیگر اعضای خاندان شیخ جام در این مجموعه هست که تحقیق و شناساندن آنها محتاج مجال وسیع است و در دیباچه این کتاب مناسبتی ندارد.

مؤلف روضات الجنات که کتاب خود را در اواخر قرن نهم هجری نوشته می‌گوید : « تا غایت خاندان شیخ الاسلام احمد جام قدس الله سره از ولایت خالی نبوده و حالاً سجاده علم و امامت و تقوی و کرامت آن دودمان بذات عزیز و مکن شریف حضرت ولایت مآب هدایت پناه شیخ الاسلامی غوث الانبیاء خواجه احمد جام ...  
 الدین عبدالعزیز جامی ایدالله ظلال بر کاتده مزین و مشرف است . »

### شیخ جام

زندگانی دراز این مرد عجیب که بهار جوانی را در حلقه میخوار کن

بسر برده و در چهل سالگی برای دستگیری رهروان « بمیان خلق فرستاده » شده و پس از مرگ مزار وی از مهمترین مراکز تصوف ایران گردیده ، در خور همه گونه توجه و تحقیق است و افسوس که چنانکه فاضل ارجمند آقای دکتر مؤید در مقدمه کتاب مقامات ژنده پیل ( چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ) متذکر شده اند بحث و استقصای کامل در احوال و آثار او نشده است.

شیخ بنا با آنچه در مقدمه کتاب سراج السایرین خود گوید بهنگام توبه بیست و دو ساله بوده و تا آن زمان مکتب ندیده و از آداب شرع بهره ای نداشته است: « از انواع علوم هیچ خبر نداشتم و الحمد برتوانستم خواند و دو رکعت نماز راست بتوانستم کرد ». شیخ از بیست و دو سالگی تا چهل سالگی انزوا گزیده و بر ریاضت پرداخته و ظاهراً در طی همین هجده سال دوران ریاضت بوده که با کتاب و درس آشنائی پیدا کرده است. چه آثار وی نه تنها دلیل قدرت قلم و چیره دستی وی در نویسندگی بلکه دلیل احاطه کامل بر مبانی و اصطلاحات تصوف و وقوف کافی بر علوم متداول شرعی از قرآن و حدیث نیز می باشد .

نخستین کتابی که شرح حال بالنسبه مفصلی از شیخ بدست داده تفحات الانس عبدالرحمن جامی است که مطالب آن مستقیم و یا غیر مستقیم همه از کتاب مقامات سدید الدین محمد غزنوی گرفته شده است و متأسفانه کتاب غزنوی ، بقول آقای دکتر مؤید « بیشتر جنبه افسانه ای دارد و منبع صحیحی برای تحقیق در عقاید احمد نیست. »<sup>۱</sup>

داستانهای شگفت و باور نکردنی از کرامات و خوارق عادات در باره پیران طریقت و اولیا و مشایخ فراوان است و محمد غزنوی نخستین کسی نیست که از این نوع داستانها به پیر و مرشد خود نسبت میدهد. از این حکایتها در تذکرة الاولیا و اسرار التوحید و صفوة الصفا و هر کتاب دیگری که در حالات و مقامات مشایخ نوشته

شده باشد کم نیست و حتی در زمان ما نیز مریدان و معتقدان از حوفیدہ نظائر این داستانہارادربارہٴ پیر خود باوردارند و بیکدیگر باز گومی کنند. لیکن متأسفانہ کتاب محمد غزنوی برخلاف کتابہای دیگر ی کہ در بالا نام بردیم ہمہ وقت این باب است و جراین نوع روایت ہا ہیچ در آن نتوان یافت. مثلاً اسرار التوحید محمد بن منصور در ضمن کراماتی کہ بہ ابو سعید نسبت میدہد چندان سخنان نغیر و پرمایہ و اندیشہہای بلند و ارجمند از او نقل می کند کہ شناختن قدر و منزلت واقعی ابو سعید از خلال ہمہ حکایتہا باسانی میسر است لیکن در سرتاسر کتاب محمد غزنوی در این نوع سخن نشانی نیست و کراماتی ہم کہ وی بشیخ جام نسبت میدہد از نوع راستہ نرئی است کہ مایہٴ اعجاب عوام و روستائیان سادہ درون تواند بود. بیشتر این داستاں بتقدوی مبتذل و دنیائی و آلودہ بدمشہبت و تشائبات است کہ از در پیچہٴ آبر شیخ را شدیدی خود خواہ و دنیا دار و شرہ مند و پر شغب و کینہ جوی و مدعی توان دید. احادیث کرامتی کہ محمد غزنوی بہ پیر خود نسبت داده این است کہ وی در ہمہ کرامت خواستگار دختری بودہ و مادر دختر بعد از اینکہ وی چہزادہ سال پیش بگاہ خان مسئل شیخ خود داری می نمودہ و می گفتہ: «دختر چہزادہ - کہ در جوانی سہ سالہ دہم؟» بر اثر این انگار، پدر و مادر دختر دو شب بپوشی بجزایات می رفتند کہ آنانرا تہدید می کند و چون متنبہ نمیشوند شب سوم پیل خان را در بران کشید و دخترک زیر آوار می ماند. پدر و مادر تیرہ بخت وی سہ اسیمہ تہ تہ کون بر زمین، بدرخانہ شیخ می شتابند. شیخ «مثلاً نشاندہ بودہ و سمعہ» فرمود: «دختر در خاک می غافلیدند و فریدی کردید. شیخ ہمہ صبر کرد و در آنوقت باحمد میدہی؟» آنکہ بر میخیزد و بچہ بد آنان می آید و اسیمہ تہ تہ را بکشاید بشکافند و دخترک را بسلامت از زیر خاک بیرون می آورند و در آنوقت اسیمہ تہ تہ صغرا (یرقان) می آورد. شب دیگر دخترک بہ مادر اسیمہ تہ تہ می آید و فرمود:

این است نوع کرامتهائی که محمد غزنوی به شیخ نسبت میدهد و پیدا است که داوری درباره او بر مبنای این گونه حکایتها چه خواهد بود. ظاهراً شیخ از آن پس که به پیرانه سر خود را بدیو فروخته و شیطان در قالب دخترک زیبا در دل و جان وی خیمه زده از کشف و کرامت افتاده و تا پایان عمر معجز دیگری ننموده است چه این قصه آخرین کرامتی است که محمد غزنوی باو نسبت میدهد.

کتاب غزنوی باهمه خرافاتی که در آن انباشته است نماینده قوت نفوذ شیخ در میان پیروان خویش می باشد. بیگمان در زمان حیات شیخ کرامات بی شماری باو نسبت داده می شده است. اما او خود در پاسخ سلطان سنجر « نشان دوستان حق » رانده کرامات و خوارق عادات ، بلکه فرمانبرداری از حق و دوری از شهوت و بیزاری از خوشامد گوئی مردم و قناعت بحد اقل از ضروریات زندگی می داند و بدین گونه خداوندان دعوی را محکوم می کند و میگوید : « لشکر گاه بحصار گرفتن نشان صحبت نیست و دعوی گنج نمودن جز دعوی محال نیست ... دعوی نمودن حر ذرق و حیل نیست یا رب ما هرا از ذرق و حیلت نگاه دار و سلطان روزگار را آراسته فضل و عدل دار » باز شیخ در جواب خواجه امام ایلاقی که پرسیده بود « میگویند ترا علم کیمیا است ... » جواب می نویسد که کیمیای ما توحید و توکل و قناعت و تقویض و بی نیازی و صبر و محبت و اخلاص و ورع و تقوی است . و شهاب الدین اسمعیل پسر کهنترین شیخ احمد در رساله ای که بعنوان « اثبات بزرگی شیخ » نوشته در اجع بکرامتی که باو نسبت میدهند که سرائی را یکباره برنگ زر سارا در آورد - بی آنکه این نسبت را تکذیب کند می گوید : « رنگ دادن چیزها و از صفتی بصفتی دیگر گردانیدن در حیل آدمی در آید و همه رنگرزان و مصبغان و مشعبدان چیزی رنگ میدهند و از صفتی بصفتی دیگر می گردانند و این دامال این عجیب و غریب نیست » و معجزه حقیقی را « رنگ دادن دلها » میداند و می گوید پدرم سه کرامت داشت که هر کدام از تبدیل مس بزر بزر گتر است یکی

آنکہ در بیست و دو سالگی توبہ کرده و در چهل سالگی مأمور ہدایت مردم شدہ و تا شصت و دو سالگی کہ کتاب سراج السائرین نوشتہ صد و ہشتاد ہزار تن را توبہ دادہ و براہ راست آوردہ است دیگر آنکہ وی در جوانی مردی بی سواد بود و پس از توبہ و ریاضت کتابہائی در توحید و معرفت نوشت کہ «عیج عظام و حکیم بر آن اعتراض نکرده است» سوم آنکہ چہرہ فرزند تربیت کرد ہمد اہل علم و عمل بودہ آنکہ می پرسد: «کدام کرامت تواند بود از این ظہر تو و ہرگز کمتر؟ ام مردم صورت پرست و ظاہر بین از این کرامتہا فارغ اند و از این عنایتہا بی خبر.»

ابوالفتح نوہ شیخ نیز در ہمین حدیثہ میگوید: ہر کہ علم و احسان را دوست ندارد از او بیزاری جوئید، اگر چہ بیند کہ بر روی آب و ہر وہ آتش میشود و بدرہوا می پرد،»

مؤلف روضات الجنات گوید: «در روی زمین ہرچہ حرمی می آید و فیض تر از مرقد برر گوارد شیخ الاسلام احمد جامع قدس اللہ سرہ المعروف شہداء این گفتہ نشان اعتقاد عمیقی است کہ مرقدہ خراسان و اقصیٰ آن در قرن نہم نسبت بشیخ جامع داشتند، عبدالرحمن جامع در شرح جامعہ تائید می عارف مشہور معاصر امیر تیمور کبیر کہان گوید:

وی بحقیقت اویسی بودہ است کہ تربیت ائمہ حقیقہ و کرامت ائمہ الجامعی قدس اللہ تعالیٰ سرہ یافتہ است و ملائم کہ در وقت آن مشہور و چہن کہ بوند کہ بعد از آنکہ خدمت مولانا جامع بہ مرقدہ جامعہ نمود شیخ الاسلام احمد قدس سرہ درین مقام فرمودہ کہ مولانا جامع در شفاخانہ زہادہ است، خدمت مولانا جامع جامع تائید بتربیت مقدسہ ایشان می رفتی و جامع جامع مجاہدی آن است بیستادی و بتلاوت سراج جامع و جامع

۱ - روضات الجنات ۱۸۲ - ۲ - روضات الجنات ۳ - روضات الجنات ۱۸۲

اندکی پیشتر می آمدی تا مدت هفت سال را به پیش مرقد شریف وی رسیده بعد از آن هر گاه که پیش مرقد وی رسیدی بنشستی . . . »<sup>۱</sup>

این داستان را معاصر عبدالرحمن جامی معین الدین اسفزاری مؤلف روضات الجنات نیز در کتاب خود آورده<sup>۲</sup> و چون عبارت هر دو کتاب تقریباً یکی است معلوم میشود که معین الدین از جامی گرفته است .

شیخ علاوه بر کتابهایی که به نثر نوشته و از آن جمله نسخه دو کتاب انس التائبین و سراج السائرین او در کتابخانه ملی ملک موجود است . اشعاری هم سروده که نمونه های متعددی از آنها در همین کتاب حدیقه نقل شده است . در باره دیوان منسوب بشیخ احمد که بنام او چاپ شده است آقای دکتر مؤید در مقدمه ای که بر کتاب مقدمات نوشته اند شرح مفصّلی آورده و بحق در اصالت آن دیوان تردید کرده اند . نمونه های اشعار اصیل شیخ که در حدیقه آورده شده مجعول بودن آن دیوان را بطور قطع و یقین نشان میدهد . باصرف نظر از حدیقه تا آنجا که آقای دکتر مؤید استقصا کرده اند غیر از این دیوان مجعول جمعاً ۵۲ بیت از رباعی و غزل و قطعه و تک بیت در منابع مختلف بشیخ احمد نسبت داده شده است که تعدادی از آنها بیگمان مجعول است . بنا بر این حدیقه بیگانده منبعی است که تعدادی از اشعار اصیل شیخ و فرزندان او را برای ما نگاه داشته است . اگر چه شیخ را حتی در زمره شعرای متوسط نیز بحساب نمیتوان آورد بعضی از اشعار او از ذوقی و حالی خالی نیست مانند این رباعی :

عشق آمد و جان ما فرا جانان داد

معشوقه ز جان خویش ما را جان داد

زانگونه پیامها که او پنهان داد

یک نکته بصد هر ار جان نتوان داد

۱ - روضات الجنات صفحه ۴۹۸ . ۲ - روضات الجنات فی اوصاف مسند عورات بحسب کما  
صفحه ۲۲۶

و نیز در میان اشعاری کہ از فرزندان و فرزند زادگان او در حدیقه نقل شده است قطعات نعر و لطیف و شیرین بنظر میرسد مانند این غزل شہاب الدین اسمعیل فرزند شیخ :

تا تو با خویش آشنا باشی      محرم راز ما کجا باشی  
چون ببری زهر چہ دون من است      آنگی ب من آشنا باشی  
من و ہرج آن من ترا باشد      گر تو بگری کی مرا باشی  
از دل و جان ہمیشہ ہنس مرا      گر بوشی مرا کجا باشی  
در ما گیر زین پس اسمعیل      بر در این و آن چرا باشی  
یا این رباعی ابوالفتح نویسندہ حدیقه کہ در بیرون کتاب آمد است :

دل در غم تو شادی جان جست و یافت  
خوشترا غم غم غم بدان حدیقه  
میخواست کہہ مونس بیاید چو غم  
بیچہرہ ہنس کی در چہرہ غم

### حدیقة الحقیقة

بنا بر آنچه گذشت این کتاب از چند جہت بہ نظر من بہ نحوہ اولی و  
اول از جہت احتوا بہر حدیقات و سخنان شیخ چہ کہ در کتاب مذکور  
اصولی کہ در حقیقہ ام مورد نظر ہر وہ آشنا ہستند بہر نحوہ اولی  
خود شیخ بارہادہ است و ہاں ہستند ہی کہ کتب و تالیفات ہر وہ  
پیشتر گفتیم قبلاً شیخ چہ آنرا کہ کہہ میاتہ بہر نحوہ اولی  
با آنچه در این کتاب ہی بہریم وفق نمیدہند کہ ہر نحوہ اولی  
آقای در کتب مؤید بہ تالیفات ہر وہ ہستند کہ ہر نحوہ اولی  
ہی باشد این است کہ شیخ احمد در کتب ہر نحوہ اولی ہستند



کرده است»<sup>۱</sup> نظری بمطالبی که مؤلف حدیقه از قول شیخ در باب سماع آورده مسلم نبودن این مطلب، بلکه مسلم بودن خلاف آنرا، اثبات می کند و روشن می گرداند که شیخ نیز مانند بسیاری دیگر از بزرگان طریقت چون امام غزالی و هجویری سماعی را که دستاویز فسق و شهوت باشد مردود می دانستند و بقول سعدی می گفته :

سماع ای برادر نگویم که چیست مگر مستمع را بدانم که کیست  
 مؤلف حدیقه می نویسد : « گروهی که بدل زنده اند و بطبیعت مرده و بعشق  
 مرهون اند ایشان را سماع واجبست که اگر سماع نیابند بیم آن بود که مجنون  
 گردند یا هلاک شوند » لیکن وی با افراط کاریهای صوفیان زمان که علم و عبادت  
 و تسبیح و تهلیل و ریاضت و مجاهدت را بیکسو گذاشته و از تصوف جز سماع « فسق  
 آمیز » چیزی نمیدانستند بشدت مخالفت می نماید و معتقد است که « سماع از وقت  
 برخیزد نه وقت از سماع » و آنگاه از شیخ جام نقل می کند « که آدمی را نفسی است  
 و روحی است و عقلی است و هوایی است و هو که را از این چهار غذائی است » و  
 چون قوال در سماع قولی منظوم یا منثور « باواز خوش و طریق راست فرا خواندن  
 گیرد هم نفس را و هم روح را و هم عقل را و هم هوا را غذا حاصل کند و هر یک  
 نصیب خویش بیابد » و خلاصه بزبان امروزی در میان عناصر مختلف وجود آدمی  
 تعادلی پیدا شود و این گفته نهایت اعتدال فکری و واقع بینی شیخ را درباره سماع  
 نشان میدهد. منتهی مؤلف حدیقه نیز میان شعله ای که از جان برخیزد با آنچه  
 بریسمانش بر خود بندند فرق می نهد و میگوید « هر سماع که نه از سر شوق و محبت  
 و عشق بر خیزد اغلب آن تخلیط است از آن حذر باید کرد. » و باز میگوید :  
 « هر که عاشق نیست او را سماع مسلم نیست. » لیکن سماعی که از سر شوق و  
 محبت و عشق برخیزد موج آن از سر نفس و عقل و دل و روح در گذرد و آن « دهشت

در دهشت و ولّه در ولّه و حیرت در حیرت است و در آن عالم علائق منقطع است و رسوم باطل و فہوم متلاشی ...»

این بود آنچه بعنوان مثال از جهت ارتباط حدیقه با افکار و عقاید شیخ جام و روشن کردن راه تحقیق در این زمینه یاد کردیم. باز چنانکه گفتیم این کتاب از جهت آن که نمونه های زیادی از اشعار شیخ را در بر گرفته اهمیت زیادی دارد و از این نظر تنها منبع موثق و اصیلی است که بدست ما رسیده است. حدیقه از جهت اطلاع بر احوال و افکار فرزندان شیخ و خاندان او نیز مهمترین مأخذی است که برای ما باقی مانده است.

از نظر مطالب و مندرجات یعنی بیان مقامات و منازل طریقت، حدیقه کتابی خوب و مفید است. البته قول برهان باخرزی و مشرف یزدی و مخصوصاً بدرطالقانی که در پایان کتاب خواهیم آورد از باب گزاف متداول در میان متقدمین است که نویسندہ حدیقه را افضل علمای عالم و نوشتہ او را بهترین کتب اولین و آخرین میخواندند. اما این کتاب از نظر نشر از نمونه های پخته نغز فارسی است و مقدمہ و برخی از فصول آن با بهترین و شیوا ترین نوشته های اوستادان تر از اول قبل مقایسه است. حدیقه آوازی است که از سیاه ترین و اندوهناک ترین دوره های تاریخ این کشور برخاسته، دورہ سرتاسر درد و محنت و ننگ و خفت در میان دو حمله چنگیز و ہلاکو در بخش نخستین این دورہ یعنی از ۶۱۸ تا ۶۲۸ (سال مرگ سلطان جلال الدین) ایرانیان با اینکه زیر ضربت مہلک و برق آسای مغول بکلی کسج و مہربوت و غارتگری گشته بودند و از درد بر خود می پیچیدند هنوز یکبارہ بنومیدی تن دادند و آوازہ دلیریہای جلال الدین کہ با اغراقها و خوش بویریہا توأم بود، در گوش آنان می شد. سرتاسر صفحات این دورہ از تاریخ کشور ما پر است از سوز و غم و غمگینان بر ضد باساقان و گماشتگان مغول و جنک و ستیز و حمایہ و کربان در میدان بسید السید مردم آبادیہا و دستہ های سپاہیان مغول و معلوم میشود کہ هنوز مردم ایران امید

داشتند که مگر نقش بن‌دایام رنگی دیگر زند و آب رفته بجوی باز آید و حتی برخی امیدوار بودند که از کشورهای مسلمان بیرون از ایران کمکی برسد و یا جوج کفر را بخوابگاه خود باز پس راند. نجم‌الدین رازی این احساس و امید را در رباعی که سال ۶۲۰ نوشته منعکس ساخته است :

شاهان جهان بجملگی بشتابید  
تا بو که بقیتی ز دین دریابید  
اسلام ز دست رفت و بس بیخبرید  
بگرفت جهان کفر و شما در خوابید

بخش دوم این دوره که از کشته شدن جلال‌الدین تا مأموریت هلاکوبدایران (۶۵۱) طول کشید دوران غلبه کامل یأس و بدبختی و ازمیان رفتن هر گونه نشانه زندگی و امیدواری است. دیگر معلوم شده بود که تلاشها همه باطل است « دولت نه بکشیدن است چاره کم جوشیدن است. »

مردم ساده دل مغول را تازیانه خشم خدا میدانستند که در نتیجه شیوع ستم و بیداد و تباهی و فساد و کفر و بدبینی بر آنان فرود آمده و چاره را در توبه و ازبه و اصلاح نفس و رجوع به حق می‌انگاشتند. <sup>۴</sup> این احساس را مؤلف حدیقه در مقدمه کتاب خود نیک پرورده و با مؤثرترین عبارت‌ها از «روزگار فتنه» و «دور آخر الزمان» سخن رانده و از بیحالی عالمان عصر که «برپی دنیا و اهل دنیا برفته‌اند و مداهنت را شعار خود ساخته و آنرا سلامت نام کرده» سخت نالیده است.

تا آنجا که ما اطلاع داریم حدیقه تنها کتابی است از این دوره که در قسمتهائی از ایران که توسط مغولان اشغال شده بود نوشته شده است. <sup>۲</sup>

این دوره در عین حال مصادف با شکفته‌ترین و بارورترین ادوار تصوف در خارج از ایران است. بزرگان عرفان و طریقت مانند محی‌الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸) و ابن‌فارض (متوفی ۶۳۲) و شهاب‌الدین سهروردی (متوفی ۶۳۲)

۱- مرصاد العباد، چاپ کتابفروشی اسلامیة صفحه ۹، ۲- خواجه نصیر طوسی نیز کتاب اساس الاقتباس را در همین سال ۶۴۲ تألیف کرده است لیکن طاعراً وی در آن دوران در میان اسمعیلیان می‌زیسته است.

سعدالدین حموی (متوفی ۶۵۰) و نجم الدین رازی (متوفی ۶۵۴) و مولانای رومی (متوفی ۶۷۲) و صدرالدین قونوی (متوفی ۶۷۳) ہمہ در این عصر زندگی می کرده اند ابو الفتح کتاب خود را در ۶۴۲ شروع کرد و درست در همین سال بود کہ شمس تبریزی آن شوریدہ ترین و مرموزترین رھروان طریق کہ بادہ در بادہ و آتش در آتش خواندہ اند<sup>۱</sup> بہ قونیدرفت تا ببھای جان خود گنج شاهی را کہ در آنجا نہان بود کشف کند و نی وجود مولانای روم را بشکند تاجہانی را پرشکر سازد :

آمدہ ام کہ سر نہم	عشق ترا بسر برم
ور تو بگوئیم کہ نی	نی شکم شکر برم
آمدہ ام چو عقل و جان	از ہمہ دیدہ ہا نہان
تا سوی جان و دیدگان	مشعلہ نظر برم
آمدہ ام کہ رہ زلم	بر سر گنج شد زلم
آمدہ ام کہ زر برم	زر برم خبر برم



این کتاب از روی نسخہ خطی کتابخانہ مؤرخہ بریتانیا (شمارہ 11410 Ms. محفوظ است بچاپ میرسد. نسخہ مزبور بسال ۷۰۶ نوشتہ شدہ و کاتب در بیان کتاب افزودہ است کہ : « نسخہ بغایت سقیم بود و تر کہا و خط ہاء شیعہ در آن و بیشتر معکوف و معکوس نوشتہ بود چنانک جائی کہ القبر اول منزل می بیست القبر اول منزل من منازل الآخرہ نوشتہ بود بر این موجب جملہ حساب میانہ نقدش آنجا کہ بزرگی را خاطر مطالعہ این کتاب بود و برین چیزها اطلاع یافتہ ام کہ کاتب این کتاب نکند اگرچہ وی از سہو و خطا متورہ نیست.»

از این کتاب نسخہ دیگری نیز در کتابخانہ آکادمی سانس (شمارہ ۳۱۵۸) سراغ دادہ اند<sup>۲</sup> لیکن دسترسی بآن برای من ميسر نشد و در پیرامین مساحت مؤرخہ

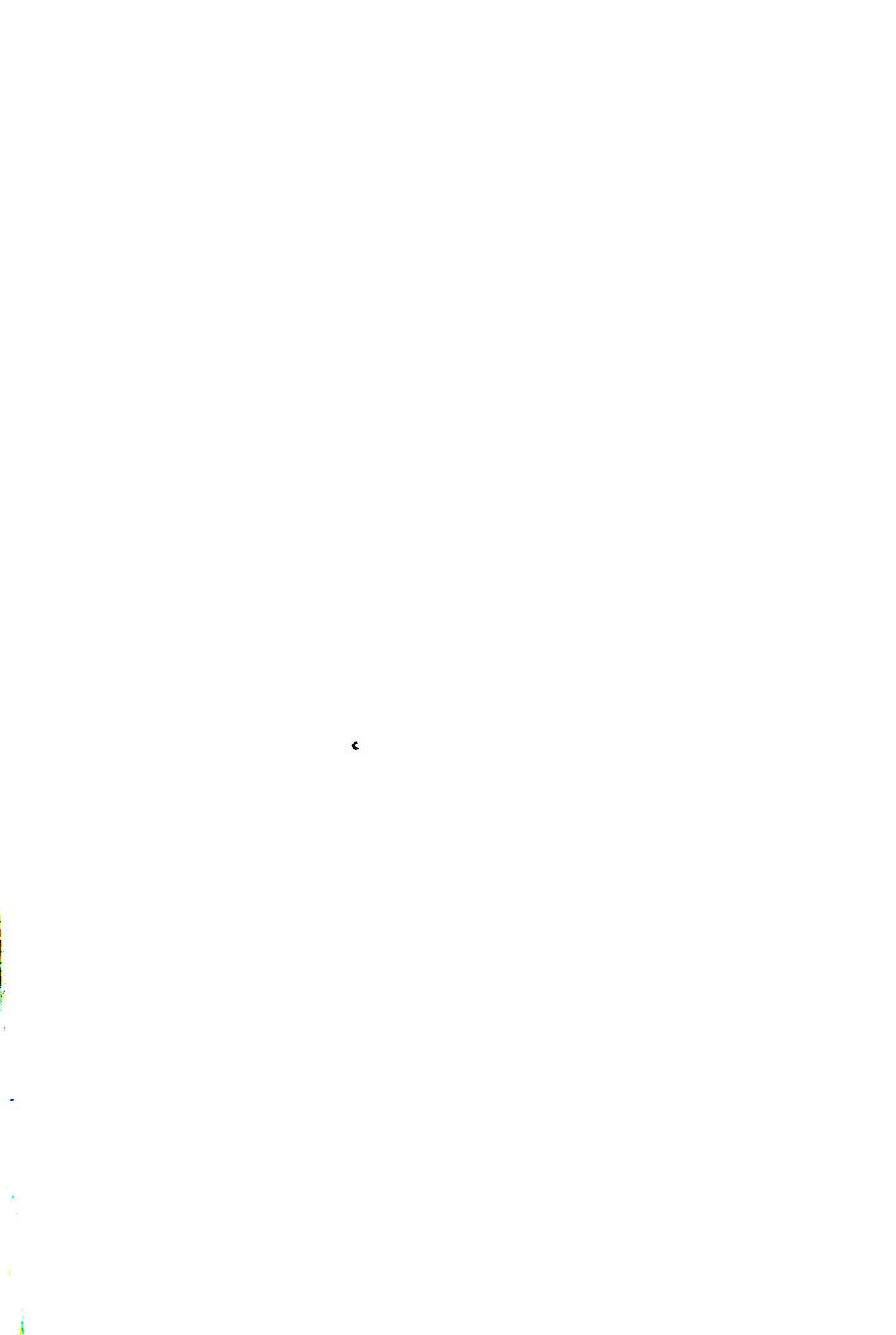
۱ — تا سائتہ افتادہ در دام توای خوش رہ  
 این نسخہ در مؤرخہ سانس (شمارہ ۳۱۵۸) موجود است  
 ۲ — مراجعہ شود بیادداشت اہالی ابرج افتادہ در کتابخانہ آکادمی سانس (شمارہ ۳۱۵۸)

بریتانیا دو مقاله تقریظ مانند و چند قطعه شعر درهم و مخلوط آمده که تشخیص سروه آنها بهیچوجه ممکن نشد و چون از ترتیب صحیح آن اجزاء پریشان عاجز مانده بودم تصمیم داشتم که از چاپ آنها چشم پوشم. در آغاز نسخه نیز شرحی عربی درج شده بود که نویسنده آن معلوم نبود خوشبختانه در مراجعه ای که بمجموعه فرایدغیائی اتفاق افتاد متن صحیح دومقاله اول بدست آمد و نویسنده مقاله عربی نیز معلوم گردید، باتوضیحی در باره آن نوشته هابدینگونه که: «فصلی که حضرت شیخ الاسلامی ملاذالانامی قطب الحق و الدین ابوالفتح محمد بن المطهر بن احمد الجامی قدس الله ارواحهم و عطر بتفحات القدس فی مساکن الانس اشباحهم بائمه عصر که شهسواران میدان شریعت و شهریاران ایوان سنت و جماعت بوده اند در استفتاء کتاب حدیقه الحقیقه فرموده اند مضمون آنکه این کتاب مطابق شرع مصطفوی و موافق دین محمد هست یانی»<sup>۱</sup> و معلوم شد که هر سه مقاله توسط علمای زمان بخواهش خود ابوالفتح نوشته شده است. این مقالات را باضافه قطعات اشعاری که در آخر نسخه خطی بطور پریشان نوشته شده بود بعنوان ضمائم در پایان کتاب آوردیم.

در نقل متن کتاب از نسخه ای که بدست داشتیم، جز در موارد معدودی که ناچار به تصحیح قیاسی بودیم، شرط امانت را بجای آوردیم لیکن در قواعد املا غالباً از رسم الخط قدیم عدول کردیم و مسلم میدانیم که متن حاضر بعلت سقیم و مغلوط بودن نسخه اصل در بسیاری از موارد ناقص و مبهم و آشفته است و امیدواریم که روزی به نسخه های دیگری از این کتاب دسترس افتد و تصحیح کامل آن آسان گردد.

۱- قصد مؤلف دایر بر استفتا از علمای زمان طی فصلی که در پایان کتاب افزوده بیان گردیده است مراجعه شود بصفحه ۱۹۴ از متن حاضر.

حديقة الحقيقة



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله الطيبين الطاهرين وعلي  
جميع الانبياء والمرسلين وعلى ملائكته المقربين والسلام على عبده الذين اصطفى  
وعلى عباد الله الصالحين وعلى جميع من آمن بمحمد صلى الله عليه وسلم وعلى سائر  
المؤمنين. قال الله سبحانه وتعالى: هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره  
على الدين كله واوكره المشركون. بدان وقت الله که آن دین که خدای تعالی  
به پیغمبران فرستاد صاموات الله علیهم اجمعین و جبرائیل علیه السلام بدان امر  
مصطفی صلی الله علیه و آله بخلق رسانید عزیز شد و اهل آن اندک شدند و بدعتها در  
گرددید. و اهل آن بسیار گشتند. ایشانرا ندانند که خدای تعالی در روز قیامت  
و ندانند از خلق شرم و نه بهشت امید و نه از دوزخ بیم. که آن خدای تعالی بدعتها  
نهادند و از سنت رسول علیه السلام دست برداشتند و هوا و تمایز و افیاده جانها  
بدعتها پیدا آوردند که خالق اغلب در کفر اهل دنیا اند و هیچ کس از این  
شریعت نیست. مکنیدانی مسلمانان که قورانه پیدا کردند و این شرک و کفر  
تعالی در مقام اکبر از همگان بلند دانند و چون آن بدعتها را در دنیا  
قال الله تعالی: يا ايها الذين آمنوا فواللذي نفسي بيده انما اتاكم به  
امروا بربكم انما اتاكم به فوالذي نفسي بيده انما اتاكم به فوالذي نفسي بيده انما اتاكم به  
بخورند و دست بشر آن و اخبار زنند و از بدعتها بگریزند و بدعتها را در دنیا



یابند، کما قال الله تعالی: «واعتصموا بحبل الله جميعاً»<sup>۱</sup>. وگفتداند که این حبل قرآنست که رسول علیه السلام فرمود: «القرآن حبل الله المتین». قال الله سبحانه و تعالی: «فإن تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول»<sup>۲</sup> یعنی فردوه الی کتاب الله ظاهراً او معنی والی قول الرسول صلی الله علیه «من تمسک بستنی عند فساد امتی فله اجر مایة شهید»، میگوید: چون وقتی که در امت من بدعتی و فساد ظاهراً گردد و کار دین و شریعت روی بفساد و نقصان نهد، هر که دست در سنت من زند او را مسزدمد شهید عطا کنند خاصه درین روزگار که شرح فساد اهل این عصر در بیان ممکن نگردد. و این فساد در میان خلق اغلب از آنجا افتاده است که بیشتر مسلمانان از علم دین و معتقد دین فارغ و بی اندیشه و غافل اند، و اکثر مردم دست از احکام شرع و سنت رسول و اجماع امت و سیرت مشایخ باز داشته اند و اغلب ائمه و علما و مشایخ عصر بر بی دنیا و اهل دنیا برفتداند و مدهانت را شعار خود ساختند و آنرا سلامت نام کرده، و اجیست امروز بر علماء محقق مجتهد و مشایخ متقی مجاهد که در روزگار خویش معتقد دین حق بر طالبان دین تازه دلورند و آنچه از علم دین و روش راه حق ایشانرا عطا کرده است از طالبان دریغ ندارند که «العلم لا یجمل منعدمن اهله و علم سبب حیوة دل است و جهل که ضد علم است سبب عمات او و از مرده دل هیچ کار راست در وجود نتواند آمد و نیاید.

حیوة القلب علم فادخره  
و خیر زادك التقوی فرده  
و موت القلب جهل فاجتنبه  
كفالك بما وعظتك فاتعظه

پس طالبان صادق را نباید کوشید و علماء محقق را شفقت بید برد تدلپه طالبانرا از وادی جهل بلب عین الحیوة علم افکند تا از تشنگی در بیابان هوا بسراب پندار «یحسبه الظمان ما حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً»<sup>۳</sup> هلاک نگردند. قال الله تعالی «ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنه»<sup>۴</sup> پس خلق را بدین حق دعوت

۱- آیه ۱۰۳ از سوره آل عمران. ۲- آیه ۵۹ از سوره نساء. ۳- آیه ۳۹ از سوره نور.  
۴- آیه ۱۲۵ از سوره نحل.

کردن واجب دانید و آنچه از علم دین حق تعالی بریشان روشن است از طالبان راه دین دریغ مدارید و برایشان مپوشید. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من كتم علماً عنده الجم يوم القيامة بلجام من النار» و نیازمندان طالب را و سالکان راه حق عزوجل را از راه شفقت دین براه دین حق ارشاد کنند چنانکه رسول علیه السلام فرمود که: «راس العبودية التعظيم لا مر الله والشفقة على خلق الله».

چون روزگار فتنه پیدا آمد و دور آخر الزمان ظاهر گردید و کارها بد حال و بدعتها مزین و آراستند و الفاظ شهید نمایی زهر آمیز در میان امت محمد علیه السلام افتاد و شیطان علم ضلالت و هوا و بدعت برافراشت و خورشید شریعت و ماه سنت و جماعت روی بخسوف و کسوف نهاد و شمع و چراغ روش و طریق از باب حقیقت و اصحاب حقیقت در نقاب حجاب عزت ماندند و جلابب هوا و بدعت بر روی دین و شریعت در کشیدند و ابر ظلمت آخر الزمان بر آمد و بر آن فتنه قرار یزدین آمد و اعدای حقیقت آغشته گشتند و از آن غافل و بی خبر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «سيف يومئذ الامم قبيل يارسول الله وما داء الامم: فالاشرب والبطر والبعضة والرجس والظلم والفساد والتفخر والهرج» و قال علیه السلام: «يرسل عليكم الفتن من قبل الهمم» میوه و زهر غر و عالا بدعا و تضرع می باید خواست تا مگر او غر اسمه من الاشواقين و من اشواق درین روزگار در راه دین و شریعت پیدا آمده است نه در راه و بدعت فتنه و گمراهی نگیداند که سخت عظیم روزگار است. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «انما هذا الزمان: الامم مسان يومئذ بدینه كالتابض على الحمر».

اکنون که روزگار چنین گردید و فتنه بدعت بر کسب و کسب و کسب و کسب کردند و آب اخلاص از جوی حقیقت بر پستند و اسرار بر سر راه دین و شریعت تقویض و شکر و صبر و تسلیم را شاخها بپیریدند و حبل الله من الله علیه و سلم لا محابده خطا و قال هذا سبيل الله و خط خطاه الماعن بهين الجمل و من يمشى به و قال علیه السلام: «كل سبيل منها شيطان يدعو اليه» ثم تلا هذه الآية: ان هذا صراط مستقيم و سبيل الله

وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرُقَ بَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَمُ وَصِيكُمُ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۱</sup>.

سنت و جماعت يك راه است و بدعت و ضلالت را راهها بسیار است . دست از سنت مشایخ باز داشتند و طریق صحابه و تابعین و روش مشایخ محقق و علماء اسلام و ائمه سلف بگذاشتند و هر کسی بر هوای دل خود کارها ساختند و اساسها نهادند و هوای ملوک و سلاطین و اصحاب ایشانرا ترتیب فرا دادن گرفتند و خوش آمد طبیعت و هوای نفس ایشانرا طریقها ساختند و آنرا راه شریعت و سنت و جماعت نام کردند و قومی که در آن نیستند و میدانند که آن نه راه صوابست و نه طریق راست مدهانت را سلام نام کردند و بمردار دنیا مشغول گشتند، و اگر نیازمندی را درد دین گرفتند باشد از راه صدق باطن و صلابت دین سخن حق بگویند قبول نکنند و گویند خاموش برو که تو ندانی و اگر در شتر و در ستر گویند مباح الدم خوانند و بکشتن فتوی دهند، و چون رسول علیه السلام فرمود که «الناس علی دین ملوکهم» بهمده حال خلق بدان مایل تر باشند و آن هوا و ظلم و طبیعت و کارهای نراست ایشانرا تصدیق میکنند و تأویلها می سازند و اختصاصها می طلبند و بر چشم و دل خلق می آریند تا خلق بدان مایل میگردند و ایشان رغبت بدان هر چه تمامتر می نمایند تا رسید کار بدانجا که رسید .

شیخ الاسلام ظهیر الدین ابوالمفاخر عیسی بن شیخ الاسلام ابی نصر احمد الجعفی

قدس الله روحهما درین معنی قطعهای فرموده است و وصف الحال افتاده:

### الْقَطْعَةُ

ذیر پای مخرقه شد شرع احمد پای مال

کرد خاص و عام را رسم و رسوم اندر جوال

عرصه بسط شریعت ای دریغها تنگ شد

کرد انصاف از میان خلق کلی انتقال

۱- آیه ۱۵۳ از سوره الانعام .

حاش لله از طریقت گزر کسی گوید سخن  
ذکر این آید مجاز و گفت آن باشد محال

از حقیقت گرسخن رانی ترا خون شد مباح

ور بیان ره کنی آرد بیان تو مال

نای و دف پیش آرو دست شاهد امرد بگیر

دعوت و رقص خوش اینک یفتی حد کمال

هر کجا یابند بی اندیشه پوشند و خورند

خواه گوباش از حرام و خواه گوباش از حلال

چاشنی کار چون دیدی دلا چندین مکوش

گوشدای گیر از توانی بیش ازین این راه پال

عیسی احمد بدردی مبتلا گشتی که خاق

جمله زان دور ندو فرغ صبر کن چندین مثال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «ان الله لا يقبض هذا العلم اقتراعا ينتزعه من

الناس وليكن يقبض العلم بقبض العلماء فذالم يبق عالم اتخذ الناس رؤساء حرم الا

فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا واضلوا .

چون روزگار چنین گردید و فتنه در راه دین حلقه از اسبده شر بعت رسول عظیم

السلام ظاهر شد و دین حق در دنیا باختند و بدعت راست راه گردید و اهل هوا را در راه

تربیت دادند و عقل را هزیمت کردند و علماء و معیر و مجتهد و مشایخ و محققان را در راه

از خلق و صحبت ایشان در کشیدند و عبرت اختیار کردند از خلق و علماء و معیر و مجتهد و مشایخ و محققان را

جهالت و نادانی خالالت فرود نهادند و بر بی سران از تشکیک مثال گردیدند و در راه

ازین آیت قال سبحانه تعالی «ان الله وان الیه اجعون» این بود و عیدین سید شاد چون

خاطمی جانی عبیدالله المذنب الراجی الی رحمة الله تعالی ابوالمصعب محمد بن سید

الاسلام ابی المعالی المطهر بن شیخ الاسلام ابی نصر احمد بن ابی الحسن بن احمد بن احمد بن محمد بن جریر بن عبداللہ بن لیث البجلی الجامی ثم النامقی رحمہ اللہ الماضین منهم و تاب علی الخلف والغابریں را غیرت اسلام رنجہ داشت اگر چند نہ اہل آن بودیم از سر آن غیرت این کلمات آغاز کردیم و این کتاب را فراہم آوردیم بعون اللہ والہامہ وحسن توفیقہ و این کتاب را «حدیقة الحقیقة» نام نہادہ شد و از ارواح انبیا خاص از روح مقدس پیشوای کائنات محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و از اولیاء حق تعالی و علماء دین و مشائخ اسلام رضوان اللہ علیہم اجمعین بدعا و زاری مدد خواستہ آمد در خلا و ملاً خاصہ از روح مطہر سلطان الاولیا حاکم العدل فی بلاد اللہ شیخ الاسلام ابو نصر احمد قدس اللہ روحہ العزیز کہ از متاخر آن مشائخ است و بعد از و کمی بمثل او ہنوز بمیان خلق نقرستادہ اند و این کتاب بر سر روضہ او در شہور سنہ احدی و اربعین و ستمایہ جمع کردہ می آید مگر حق سبحانہ و تعالی ببرکت روح مطہر او الہام صواب کرامت کند و خاطر و زبان و قلم ما را از خطو زلل و طغیان و خلل نگاہ دارد ان شاء اللہ تعالی.

**فصل:** اکنون بدانکہ مقصود این پیر فقیر از فراہم آوردن این کتاب آن بود کہ چون این درویش دل ریش را چشم بر کار و براہل این روزگار افتاد خواست تا دوستان و یاران و فرزندان ما بدانند کہ خلق اغلب پریشان حال و مشوش روزگار گشتہ اند، خاصہ این جماعت کہ دعوی فقر و روندگی می کنند و نفس از کوی حقیقت و طریقت می زنند، اغلب ایشان نہ از حقیقت باخبرند و نہ از طریقت آگاہ و نہ در شریعت دانا، آن گروہ بر پی ہوا و ہوس و طبیعت و شیطان و دنیا می روند و راہ اباحت و زندقہ و حب دنیا و خرم دینی فرا پیش گرفتہ اند و آنرا طریقت و حقیقت نام کردہ اند و خلق را برین طریق دعوت میکنند و چشم بر مردار دنیا ایشان افکنند و بدین حیل بدست می آرند و این طریق را مکسب دنیا ساختہ اند، کما قال اللہ تعالی: «یا ایہا الذین آمنوا ان کثیراً من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال -

الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله» و ایشانرا به بیابان هوا و بوادی جهنم فرو میدهند. و این درویش را چون برین حال اطلاع افتاد از سر غیرت دین آنچه سماع داشتم از پدر خود شیخ الاسلام شمس الدین و از پیر و عم خود شیخ الاسلام ظهیر الدین و از کتب شیخ الاسلام احمد و مشایخ دیگر قدس الله ارواحهم و علما و مشایخ و پیران و روندگان دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که بخدمت ایشان رسیده بودیم و از تجرب و راه درین راه در خدمتشان افتاده بود و طریق سالکان این طریق و روندگان این سبیل در قلم آمد تا اگر کسی را رغبت این راه بود و خواهد که قدم درین راه نهاد خط از صواب و صلاح از فساد و خیر از شر و الهام از وسواس باز شناسد.

و روندگان این راه را هر چه در این راه افتاد و می افتند از جهل می افتند که نه راه حق بدل شده است و نه شریعت را تبدیل و تغییر پیدا آمده و نه سالکان این طریق را درین طریق تفاوت افتاده و یا قانون و اصل این روش را کسی کسب کرده شده است. و شیخ الاسلام ظهیر الدین عیسی بن شیخ الاسلام ابی نصر فقط بالله یزید احمد الجامی رحمه الله علیهم درین معنی قطعهای فرموده است و بغایت تعریف خود نقل کرده است و وصف الحال افتاده. و التقطع هذه:

در دیده زغمه آب خون شد	سوزشته چو از کرم بیرون شد
تمیز ز راه خلق بدر خاست	آخر چندند این حدیث و چو خوان شد
تحقیق چو کیمیا زبهران شد	حق در کتب و چو قند از یونان شد
احوال روندگان این راه	نزد همه عساکر و مدافعان شد
روماتم دین بدار گاه فرو	شیر غلامان و بندگان شد
خوارست بر خلائق آنکس	که در همه نفس و فکرون شد

این آیه ۱۳۴ سورۃ التوبه

معنی چه خلل پذیرد از جهل  
انکار سماع ارغنون شد  
زین بر خررسم از آن نهادند  
کین توسن سر کشان حرون شد  
ای عیسی احمد این مصلی  
پاک از همه وحشتی کنون شد

اما بدانک رفتن این طریق را دو طریق بیش نیست یک طریق عنایت ربانی و کرم سبحانی که ناگاه (یکی) را از بندگان خود در رباید و او را از بوستاند و از حسیض حیوة دنیا بسمو حیوة دینش رساند و این کس را مجذوب خوانند و این نادر بود، والنادر الاحکم له. دیگر طریق طریق راه روانست و آن سبیل مجاهدت است كما قال الله تعالى «والذین جاهدوا فینالذینهم سبلنا»<sup>۱</sup>.

در روز گارپیشین سالکان با معنی بی دعوی صادق بسیار بودند و مدعیان بی معنی با دعوی کاذب اندک، و در روز گار ما راه روان با دعوی بی معنی کاذب بسیار اند و سالکان بی دعوی با معنی صادق اندک، اصلحهم الله تعالی. چون حال برین جمله بودخواستیم تا از روش روندگان طویق طریقت و مقامات سالکان سبیل حقیقت اگر چند نه اهل آن بودیم فصلی چند در قلم آریم تا روندگان راه و طالبان در گاه و سالکان سبیل الله را موعظتی و دلیلی بود و رسیدگان راه و منتهبان طریق در گاه و اصلان سبیل الله را تذکرتی و یادگاری بود، امید داریم که چون درین کتاب نظر کنند ما را بدعای خیر یاد دارند تا ما در میان ایشان مرده نباشیم. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث: صدقة جاریة و علم یتنفع به و ولد صالح یدعوا له بعد موته بالخیر». چون حال را صدقه نبود و ولد صالح در مشیت بود از آنجا که خاطر غبار آلود این ضعیف بود از آنچ دانستیم و توانستیم در قلم آوردیم امید واثق است که اگر بزرگی از راه علم و عمل فرا سو سهوی یا طغیان قلمی رسد از راه لطف اصلاح کند و بر ما نگیرد. قال الله تعالی: «و ما او تیتتم من العلم

## الاقلیلا».

اکنون تأمل کردیم و نظر بر گماشتیم در اصول این طریق که قانون سیر این گروه که سالکان سبیل حق اند جل جلاله بچند نوع باز بسته است چنین معلوم شد و العلم عند الله تعالی که مدار طریق سالکان راه باری عز شانه بر چهارده نوع علم است :

علم اول علم توحید علم دوم علم معرفت علم سوم علم شریعت علم چهارم علم خطاب علم پنجم علم وجد علم ششم علم سماع علم هفتم علم حالات علم هشتم علم مکاشفات علم نهم علم معاملات علم دهم علم معرفة الروح علم یازدهم علم معرفة العقل علم دوازدهم علم معرفة القلب علم سیزدهم علم معرفة النفس علم چهاردهم علم تهذیب اخلاق و طریق و کیفیت غلطات آن .

**فصل:** بدان و فک الله که اول منزل این راه تو بود است و آخر محبت . تهر کسی را قصد کجاست و مقصد و مقصود هر رونده چیست ، اگر قصد نیاز دارد در باز دارد و اگر مقصود ناز دارد کار دراز دارد «لتر کین طبقا عن طبق» اول اعمال است ، پس علم ، پس احوال ، پس اقدام ، پس منزل ، پس مقامات و تعقل برقرار باشد در هیچ منزل و مقام اعمال شرع بر نخیزد و هر کده با حکام شرع خواری کند و بی بهدانت سخن شرع گوید با او خواری کنید و درو منگرید و از او حذر کنید گداو غول نیست که خلق را از راه حق براه شیطان میخواند و هر گداو او امر و نواهی حق تعالی و تقدس معظمه مکرم ندارد از او بگریزد و اگر عقل بجای دارد از او استخفاف کنید و اگر عقل ندارد از او بگریزد و اگر او را از خلق و خلق را از او فرغ و آزاد بینید بزرگ کار مگرید و نه زجر و منع کنید ، پس بقوت او برسید ، اگر از هر چیزی که ببرد خود را در کار او کشید و بدو التفات نکنید و درو منگرید ، پس بهر دل که بخواهد از او بگریزد و او را و اهل علم را دوست دارد او را نیکو دارید و اگر از او بگریزد و او را نیکو دارید او را مرده ننگارید و از او حذر کنید چنانکه از عسکران حذر کنند ، اگر چه بینید

۱ - آند ۸۵ از سوره فاطر آیت ۲ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰



که بر روی آب می‌رود و یا در آتش می‌شود و یا در هوا می‌رود پس بدین و مذهب و اعتقاد او برسید اگر پاک دین و پاک مذهب بینید و بر سنت و جماعت یابید قبول کنید و اگر نیابید از قول و عمل او حذر کنید تا گمراه نگردد.

شیخ الاسلام رحمه الله علیه گفت: هر تنی که درو علم دین نیست چون شهر است که درو آب نیست و هر تنی که درو ورع نیست چون درختی است که برو بار نیست و هر تنی که درو حیا نیست چون دیگی است که درو نمک نیست و هر تنی که درو جهد دین نیست چون بنده ایست که او را بخداوند حاجت نیست.

و شیخ الاسلام ابوسعید قدس الله روحه گفت: اگر در مقامات کسی بدرجه‌ای رسد که بر غیب مطلع شود و او را استادی و پیری نبود از وی هیچ چیز نیاید و هر حالت و مقام که از مجاهده و علم خالی بود زیان او بیش از سود او بود.

و شیخ ابوالقاسم حکیم رحمه الله علیه گفته است که علم سه است: علم شریعت و علم طریقت و علم حقیقت. علم شریعت نجات آرد و علم طریقت کرامات آرد و علم حقیقت مقصود آرد. علم باید، کار کردن بعلم باید و اخلاص کار باید. مرد بی علم جاهلست و علم بی کار ضایع است و کار بی اخلاص باطلست.

و شیخ ابوسعید خراز رحمه الله علیه گفته است: مرید صادق را از چهار چیز چاره نیست، علمی که رایض او بود و ورعی که پاسبان او بود و ذکر که مونس او بود و وجدی که مرکب او بود.

و شیخ الاسلام قدس الله روحه گفت: اگر علم نبود جهد او زهر بود و اگر ذکر نبود دیو قرین او بود و اگر ورع نبود در راه گم بود و اگر وجد نبود زندگانی برو زندان بود. چون علم بود درخت جهد او پر بار بود و چون ورع بود دین او در حصار بود و چون ذکر بود دل او بیدار بود و چون وجد بود نفس او چون بهار بود. اول علم باید، پس ورع، پس ذکر، پس وجد. علم را استاد باید و ورع را بیم و ذکر را خلوت و وجد را انقطاع. مرید بی علم راه باز

پس برد و بی ورع از مایه خویش خورد و بی ذکر همراه دیو بود و بی وجد زندانی بود .

اما علم ، پروردن روح است و ورع ، کوشش دین و ذکر ، زدودن دل و وجد افروختن جان . اما سرهمه علمها آنست که شریعت بدان آبادان بود و ذکر آنست که میان دل و زبان روانست و ورع آنست که همه خلق ازو ایمن است و شورنده وقت او برو دشمن است و تعلق با او بتر از زهر قاتلست . و ذکر آنست که یاد حق پیوسته فرایاد بود و جان او بیاد حق شادان و تازان بود . و وجد سه چیز بود : راه تفرقه بستن و جان از شادی خندیدن و نظر بدوست پیوستن .

و شیخ الاسلام قدس الله روحه گفت : اقتدار کسی شاید که علم شریعت آموخته بود و در طریقت بارشاد پیر عالم نامح مشفق راه دان راه رفتند بود و علم حقیقت یافته و مغالطات راه شناخته بود تا با اهل شریعت روزگار تواند گذاشت و با ارباب طریقت و اصحاب حقیقت صحبت داند داشت .

**فصل آخر:** اما بدان که این همه غلطت و کمراهی و فتنه و منالالت و بطلان که روندگان این راه را درین راه افتاده است و می افتند از بی علمی و بی استادی و بی پیری افتاده است و می افتند . در شریعت استاد باید و در طریقت پیر . تا این راه بسر توان برد ، باشد که حقیقت روی نماید ، و اگر بستاند و پیر حجت آید پس موسی کلیم را صلوات الله علیه پس از تشریف و کلام الله موسی کلیم بشا گردی خضر علیه السلام فرستادی و موسی صلوات الله علیه فرستاد و علی بن ابی طالب را فرستاد و علمت رشداً تا بدانی که از استاده در راه پیر و پادشاه طریقت چاره نیست .

و شیخ الاسلام عبدالله انصاری رحمه الله علیه کلام الله فرستاد و پیران را پدید و کودک را شیر ، و شریعت را استاد باید و در طریقت پیر ، و همه گفتند که قدس الله

روحہ کہ دود از آتش و گرد از باد نشان چنان ندهد کہ ظاہر از باطن و مرید از پیر و شاگرد از استاد . و درین رہ اول استادی باید عالم و عامل و ناصح و مشفق . تا علم شریعت از وی در آموزد پس پیری باید عالم . راه رفتہ و راہ دان ؛ تا روش طریقت ویرا تلقین و تعلیم کند . پس اگر حق تعالی و تقدس را در حق سالک لطفی و عنایتی بود بسبب ارشاد پیر و ببرکہ تعلیم او ، راہ حقیقت بروی گشادہ گرداند نیکو . والا ؛ در راہ دین و شریعت جاہل و نادان باشد کہ راہ دین بی علم آن بسر نتوان برد .

### فصل آخر: آمدیم بحديث پير که اقتدارا شاید ؛ پير بنام و صورت بسیار

است اما در معنی اندک . بسیار باید جست تا بدست آید یا نه و هر کسی مقتدا نتواند بود و اقتدا را نشاید . قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « الشيخ في قومه كالنبي في امته » این چنین پیر آسان یافت نشود و زود زود بدست نیاید .

و شيخ الاسلام قدس الله روحه در کتاب انس التائبين آورده است کہ « پیر چنان باید کہ عالم و عامل باشد . و راہ رفتہ و راہ دیدم و راہ دان بود . و تا راہ نداند راہ نتواند نمود . و چنان باید کہ ناصح و نیکخواہ بود و حسود و مبغض نباشد . و نیکو خلق و سخی باشد و با اهل اسلام ساخته و سنی و جمعی و حق گوی و حق پذیر باشد . و از بدعت دور و متقی و متوکل و مفوض و مجتہد و راضی و قانع و تسلیم باشد . درویشی دوستر دارد از توانگری و گرسنگی دوستر دارد از سیری . و زاہد و صابر و شاکر باشد و بصیر باشد بکار مرید و آن جهان . و بعیب خویش و بعیب دنیا بینا باشد و بعیب خلق نابینا . و مشفق باشد بر خلق و ممیز و حاکم با عدل باشد . قوله تعالی : « انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق » محارب باشد با شیطان و نفس و هوا را خداوند باشد و خداوند را بندہ . هر پیری کہ بدین صفت باشد کہ گفته آمد شاید کہ بدو اقتدا کنند . و هر کہ نہ چنین باشد پیری را نشاید و بدو اقتدا

روا نبود. و هر پیری که هواء او بنده او نیست روانیست بدو اقتدا کردن. قوله تعالی « ولا تتبع الهوی فیضک عن سبیل الله »<sup>۱</sup>.

اما پیر آنگاه بدرجه شیخوخیت رسد که برین چهارده نوع که یاد کردیم عالم و عامل و متصرف باشد بعد از آن با حکام و حدود معارف متمکن شود که معانی این چهارده نوع علم در ذات او پیدا گردد پس اقتدای مریدان بوی درست بود که این چنین پیر نایب محمد رسول الله بود و خلیفه الله فی الارض باشد که از روی مبارک او زندگی فزاید و از نفس پاک او دلپایه مرده را حیوة طیبه پیدا آید. این چنین پیر را غنیمت باید دانست.

### القطعه

هر آن دل کز ره معنی زاسرارش خبر دارد

هر آنچ از گشت او زاید بدلای در امر دایره

بر آید ابر گفتارش ببارد بر زمین دل

حیوة نو دهد او را و هر ده زنده کرد

بود ظل الله او در ارض و اندر ظل او مرده

بند سازند مظلومان و مظلومان حذر دور

مؤدبست و در حق راغی است بمرحق. در توحید و اسخ است و در معرفت پیدا.

و در عشق مؤنس است و مرغون ارادت را آسینند. برج ستاره کن آسمان عجم است

و نور مقتبسان شعله بی نسبت و قدوة طالبان مشاهد است. مشق حیرت انوار کمال است

جوهر صرف است که بر من پیرید خرس و عام است. آرزو خردید خردید آرزو

قوله تعالی: « ان ابراهیم کان امته قنالمه حنیفاً » هادی و هدی هم در این جمله

دارد. اگر محبت نبودی مرده از احکام و بویین است اسخ بودی و در این جمله

ساکن نبودی. بر سفره ایشان نشان کسی خود کردید ایشان که سائلان کسیده رسد

۱- آیه ۲۶ از سوره ناس ۲- احوال معین، چهارده نوع عالم و عامل و متصرف و متصرف

۳- آیه ۱۲۰ از سوره النحل

وان اولی البرایا ان تواسید

عند السرور لمن واساك في الحزن

ان الكرام اذا ما اسهلوا ذكروا

من كان يألفهم في المنزل الخشن

با ایشان کسی خسبده که لیل و نهار دم در دم مراقب ایشان بوده باشد .  
جوهریان سرای غیب اند که جوهر نفیس حکمت دارند تا بر سر طالبان راه حق نثار میکنند . شرط صحبت ایشان شرط معرفتست چندانکه بخدای عارف تر؛ در صحبت صادق تر .  
بدانکه هر پیر و پیشوا که بدین صفت بود که تقریر کرده شد هر چه گوید و کند بدان اعتراض نرسد و نشاید کرد نه بظاهر و نه بیاطن که خاطر ماهر کسی بدان نتواند رسید که هر چه برایشان رود جز از حق نرود . اگر هر چه بر پیر رفتی مرید دریافتی مرید خود پیر بودی .

اما مرید را چاره نیست از چنین پیری که ذکر او مقدم شد تاویرا برین طریق دلالت کند تا از سخن وی علم گیرد و از سیرت وی ادب و از دیدار وی صفات راست گردد . اگر نیابد کسی که پیرانرا دیده باشد و سخن ایشان (شنیده) و خدمت ایشان کرده و صحبت ایشان یافته تاویرا حکایت کنند از چیزی که دیده باشند و شنیده باشند از ایشان تادل ویرا قوت افزاید و ارادت پیدا آید . اگر نیابد درویشی . صاحب وقتی ، که اگر سخن ندارد علم دارد و درد و نیاز دارد . و اگر تعلیم و تأدیب را آلت ندارد سوز عشق و توش محبت و نور معرفت دارد . اگر نیابد سه چیز نگه دارد : صدق و ارادت و قصد خویش نگاه دارد و جاده شریعت و سنت و جماعت گوش دارد و در ذکر دایم بکوشد و هیچ کاهلی نکند و با هیچ پیرا گنده دل نیامیزد و در هیچ حال کسالت بخود راه ندهد تا حق تعالی دوستی از دوستان خود بدو رساند تاویرا از بهر حق دوست گیرد و هرگز نبود که این نبود .

اما بدان که دوست داشتن مرید ، مرید را استادست ، و دوام<sup>۱</sup> ذکر یافتن معنی را طریق است . و صحبت پیرا گنده دلان در راه جوانمردان غول است . و تا شریعت و سنت

۱ - اصل: و دوام ذکر .

و جماعت و ادب و حرمت و ارادت برقرار است مرید در کتب عنایت حق است . و تا  
ذکر مدام و پیوسته است مرید غرقه انعام و لطف حق است . و تادیر صحبت خداوندان  
دلست حقیقت را نشان حاصلست و الله اعلم . و شیخ الاسلام قدس الله روحه درین معنی  
قطعه‌ای فرموده است و القطعة هذه :

گر همی خواهی که راه ماترا آسان شود

وین زمین کز وی حقیقت روید آبادان شود

هر چه داری جز صحبت جملگی ویران بکن

تا حقیقت با شریعت چون مه تابان شود

از شریعت بر مگرد و زهد و تقوی زاد کن

با هوس در میند تا هر چه خواهی آن شود

دور باش از هر چه جز اینست که گفتم مرترا

تا شریعت با حقیقت بی کمان یکسان شود

آنکه او گوید حقیقت از شریعت بگذرد

او ز جست آن حقیقت بر زه شیطان شود

ره مدان از سوی حق الا طریق مسطقی

هر گدنی بر سیرتش رفت او سوی ویران شود

هم تو از اهل تو آید در حقیقت هم توانی

تو و من هر دو همان بهتر که آن ویران شود

کز آن بوی اجل چیری بجانت بگذرد

لذت آن کار درین محله

احمد در دست تو زین کار جز گفتار نیست

آه ازین گفتار بزمه برسم آن که آن شود

ای راهیم ادهم رحمة الله علیه فرموده است که روزی در مسجد اقصی شدت مسرت

عابد را دیدم، نشسته بخدمت ایشان رفتم و سلام کردم و پرسیدم کدای راهنمایان دین چونست که من حق را تعالی و تقدس چنان نمی توانم پرستید که شما؟ یکی گفت هر که سیر بخورد گو طمع مدار بیداری شب، دیگری گفت هر که شب بخت گو طمع مدار یاد داشتن علم، سه دیگر گفت: هر که بابدان نشست گو طمع مدار سلامت دین را، چهارم گفت: هر که گوش خویش را مشغول بشنیدن دروغ و غیبت کرد گو طمع مدار ایمان در گور، پنجم گفت: هر که حلاوت دنیا یافت گو طمع مدار حلاوت ایمان، ششم گفت: هر که خشنودی خلق جست گو طمع مدار خشنودی حق تعالی را.

روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم که عبدالله عمر را رضی الله عنه گفت یا عبدالله چون مردمان را بینی که آمیخته شده باشد عهدش و سبک گردد اما تپشان نگاهدار خانه خویش و پادشاه گردد بر زلفان خویش و بگیر آنچه بشناسی، و بگذار آنچه نشناسی و بر تو باد بکار خاصه نفس خویش و دست بازدار و بگذار کار عامه خلق و نجات یابی.

بزرگی بخدمت خواجه ابوبکر و راق رحمة الله علیه در آمد او را گفت ی مقتدای دین مرا وصیتی کن. فرمود که «خیر هر دو جهان در تنهایی و اندکی یافتن و شر هر دو جهان در بسیاری و آمیختگی یافتن». و رسول علیه السلام فرموده است که بمن وحی نگردید که مال گرد کن و از بازار گانان باش لیک وحی کردند که: «فسبح بحمد ربك و کن من الساجدين و اعبد ربك حتی یاتیک الیقین».

**فصل آخر:** شیخ المشایخ ابو نجیب بغدادی رحمة الله علیه آورده است که

طالبان حق را جل جلاله که مبتدی باشند چیزی نباید تاراه ایشان انجام کند. اول اعتقاد باید درست و پیا کیزه. دوم توبه باید نصوح که بعد از آن بزلت باز نگردد. سوم خصمان خشنود کردن بقدر وسع تا مظلومه باقی نماند. چهارم آموختن علم شریعت

۱- آیه ۹۸ و ۹۹ از سوره الحجر.





آن باز داشتند از او<sup>۱</sup> . دهم هر کرا ببیند که بایاران و دوستان و برادران خویش آرام گیرد و بدان آرامش تمامی خلق خود دعوی کند گواهی دهید بر نقصان خرد او و سستی دیانت و اعتقاد او .

اما بدانکه هر کرا طلب حقیقت پدید آید هر آینه آن طلب در نهاد آن طالب بر همت فرادیدار آرد و در پرواز آید ساعتی گردد علی بر آید . ساعتی گردش روی بر آید . هیچ جای نتواند نشست و در هیچ جای مقام نتواند کرد و در هیچ چیز و هیچ کس نتواند نگریست و نتواند پیوست . آنگاه او را آنجا پیری باید عالم و عمل و تسبیح و مشفق و باز طبع و پلنگ همت و شیر دل و راست دیده و راه دان و راه بر تب طالب را زود مقصود حاصل گردد و اگر چنین پیری نیابد دست در شاخ شجر شریعت محکم باید داشت تا شریعت پیر وی گردد . اگر عنایت حق عز شأنه یار آید شجر شریعت گل و بار حقیقت فرا دیدار آرد نیکو . آنگاه او خود گوید چه بید کرد .

ظہیر الدین عیسی قدس الله روحه این قطعه فرموده است :

گر از ره صدق عشق بنماید روی خود طبع تو در دقت بشکافد موی  
گر حیرت عشق بر تو غوغا آرد او خود بردت نفس نفس گوی بگویی  
والا شارع شریعت و جاده سنت و جماعت گوش دارد تب سلامت بمنزلت  
آخرت رسد . قوله تعالی : « و اعبد ربك حتى یأتیک الیقین »<sup>۲</sup> و این یقین بجسی  
مرگست . دیر رسیدن و سلامت بمنزل رسیدن به از راهبری که ترا بر بی سراب  
سر بوادی هلاکت فرو دهد و مقصود حاصل نگردد .

و من یکن الغراب له دلیلاً فناووس المجوس له مثیل

قال الله سبحانه و تعالی : «والذین کفروا اعمالهم کسراب بتیعة یحسب الذمآن  
ماء حتی اذا جائه لم یجدہ شیئاً»<sup>۳</sup> در جمله بیدار و هشیر بشید که دزدان  
عظیم بر راه اند و ما و شما از خود و ایشان غافل و هیچ حال اعتماد نتوان کرد  
۱ - در اشعار عمارت ناممبومی هست بدین صورت : بشورید بر تپه دگری آهنگ او . نه چون  
نتوانستیم قرائت صحیح آنرا بدانیم و معنی عبارت هم طاهرأ بدون آن تمام بود از متن  
حذف کردیم . ۲ - آیه ۹۹ از سوره الحجر . ۳ - آیه ۳۹ از سوره النور .

( الا ) بدین و براه دین و بر هر کس یقین دانید که هر کد ظاهر او آراستند او امر و نواهی شریعت و متابعت سنت و جماعت و آداب طریقت نباشد باطن او را از اسرار حقیقت و الطاف ربوبیت البتہ هیچ خبر نبوده و نخواهد بود .

شیخ الاسلام قدس الله روحه گفته است که : « اگر میخواهی که در راه دین با سلامت باشی و از فتنها در هر دو جهان ایمن گردی این سخن نیاب کوش کن و بکار بند : هر چه دون حقیقت بند راه حق دان و هر چه نه شریعت است بند راه حقیقت دان . » و این سخن از جوامع الکلم است .

**فصل آخر:** بر شما یاد کند بتعظیم و حرمت تمام ادب عبادت الهیه دارید و بشرط نیکو بجای آرید و از او شرف مدیحه و تمجید و تحمید و شکر هر چند محو گردنیست محو کنید و هر چه اصلاح گردنیست اصلاح کنید و هر چه تخریب دادنیست ترتیب دهید، پس همه را جمع کنید در یک کلاه ادب و در هر یک را با بجای او و سزای او نگه دارید و پدید آمده وقت و در صورت او بدایید تا حتماً گردید که صحبت مردان این راه در پیشان این قدمه باشد .

بسی صحبت اگر چون بدعهد در کلاه  
 علی جان بودی که آن بودی و  
 کاری نیک بصدق از او در عالم  
 و از آنکه بدی که در کلاه بودی  
 بدانکه صحبت نتیجه ادبست و ادب نتیجه حیاست و حیا نتیجه تقویست و تقوی  
 در صورت نتیجه دل و دل خرابیست عقل و عقل حیا بطنه است و حیا در کلاه است و حیا  
 سر حق است تعالی و تقدس حق که او را حق و یزد که سر حق است و حیا  
 و از معرفت با او نمائند و از معرفت و حقیقت با او نمائند و حیا در کلاه است  
 در صحبت ادب و حرمت تمام راه دارد به حقیقت بسیار و حیا در کلاه است  
 آن حق تعالی او را بدین راهت برسد که برین راهت برسد که حیا در کلاه است  
 داشت و اگر راهی بر خیزد راهی نویسی و از این راهت برسد که حیا در کلاه است  
 صحبت بی ادب است .

## رباعیه

با بی ادبان اگر تو صحبت داری      هر گز یابی ز عمر بر خورداری؛  
رسوا کنندت میان خلقان و انگاه      گر چه تو بصدق یار خود پنداری

اما بدانکه هر چه بر ظاهر ما هست در باطن ما هست، اگر آداب ظاهر نگاه داری و حرمت باطن بگذاری و پاسبانی دل رها کنی، بوی نفاق آید، و اگر باطن نگاه داری و ظاهر بگذاری، بوی اباحت آید. ظاهر با خلق راست باید داشت بشریعت و حرمت و ادب آبادان؛ تا از اباحت دور باشی، و باطن با حق راست باید داشت و باخلاص و حرمت و حقیقت آبادان تا از نفاق دور باشی.

اما پاسبانی دل آن بود که هر خاطری که بدل در آید بنگری تا از کجا می آید و مدد و تربیت از که دارد و پرورش از کجا می یابد اگر الهیست و خیرست تربیت دارد و مدد کند تا باطن بدو گرم گردد و بفعل آید، و اگر از وسواس و شر است بگیرد و بکارد مجاهده سر او ببرد و با آتش خوف داغ کند و بند تفویض بر نهد و بزندان تسلیم باز دارد، آنگاه این پاس داشتن دل باشد، و هر دشمنی که با تو نه در یک پیرهن باشد آن سهل باشد و دفع کردن آن ممکن و آسان باشد، اما دشمنی آن بتر که با تو در یک پیرهن باشد، دوستی می نمید و دشمنی می ورزد و او را دوست خود می پنداری و با دشمن دوستی گرفته ای از آنکه نمی شناسی، و دشمن ترین دشمنان ما نفس ماست که در میان دو پهلوی ماست، قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «اعدا عدوک نفسک التي بین جنیباک» و ما ازو غافل و فارغ، و دشمنی را بدوستی گرفتند و او را نشناختند و با وی در ساختند، «فردات کند خمر کامشب مستی» مجاهده از بهر آن می باید تا دوست از دشمن بشناسی و با او چنانکه فرموده اند زندگانی کنی تا نجات یابی، و این قطعه شیخ الاسلام قطب الانام ظهیر الدین عیسی درین معنی فرموده است و بغایت وصف الحال افتاده:

## قطعه

آشوب روزگار من از وایه منست  
 این نفس سگت صفت کدھر احاجت با است  
 آن از عقیده هیچ خلل نیست و اثم  
 همت بلند هست ولیکن نه در عمل  
 اینجا حریف نفس چو سردست من گرفت  
 عیسی احمدست کنون مفلس و اسیر  
 پس نور را حجاب ز من سایه منست  
 همخانند من نگویم، همسایه من است  
 لیکن حریف درد نه در پاید من است  
 این کارنی بدست من و وایه من است  
 برد او هر آنچه دید که سرعاید منست  
 او ملجا منست و هم او مداید منست  
 اکنون این کتاب را بر چهره باب بنا نهادیم و هر بابی را بچند فصل منقسم  
 گردانیدیم تا اگر طالبی خواهد که سخنی طلب کند داند که از کجا باید طلبید و  
 بی ملامت بسر مطلوب خود تواند رسید .

هذا فهرست الابواب و الفصول و الله الهادي للصواب و التبرع و الابواب

**الباب الاول** : فی بیان علم التوحید، و هو ثلثة فصول: الفصل الاول فی بیان التوحید، الفصل الثاني فی بیان توحید الخصال، الفصل الثالث فی بیان توحید الاحكام.

**الباب الثاني** : فی بیان علم المعرفه، و هو ثلثة فصول: الفصل الاول فی بیان معرفه العدم، الفصل الثاني فی بیان معرفه الخصال، الفصل الثالث فی بیان معرفه الاحكام.

**الباب الثالث** : فی بیان علم الشریعه، و هو ثلثة عشر فصول: الفصل الاول فی بیان حقیقه الدین، الثاني فی بیان الایمان و الاسلام، الثالث فی بیان کلام الله المعجز الالهي عليهم السلام، الرابع فی بیان شرایع الاسلام، الخامس فی بیان احوال المسلمین و انفسهم فی شرح ارکان الایمان، السابع فی شرح ارکان الاسلام، الثامن فی شرح شرائع الاسلام، التاسع فی شرائع الصلوٰة، العاشر فی التوہید، الفصل الحادي عشر فی شرح الفصل الثالث عشر فی بیان علم الخصال، و هو ثلثه فصول: الفصل الاول فی بیان حقیقه الخصال، الثاني فی بیان الخصال علی المؤمنین، الثالث فی بیان الخصال علی الکفار.

**الباب الرابع** : فی بیان علم الخطب، و هو ثلثه فصول: الفصل الاول فی بیان حقیقه الخطب، الفصل الثاني فی بیان الخطب علی المؤمنین، الثالث فی بیان الخطب علی الکفار.

في كيفية الخطاب .

**الباب الخامس :** في بيان علم الوجود و هو اربعة فصول : الفصل الاول في حقيقة الوجود، الفصل الثاني في وجد العام، الفصل الثالث في وجد الخاص، الفصل الرابع في وجد الاخص .

**الباب السادس :** في بيان علم السماع وهو ستة فصول: الفصل الاول في قواعد السماع، الفصل الثاني في سماع العام، الفصل الثالث في سماع الخاص، الفصل الرابع في سماع الاخص، الفصل الخامس في حقيقة السماع، الفصل السادس في جواز السماع .

**الباب السابع :** في بيان علم الحالات وهو اربعة فصول : الفصل الاول في كيفية الحالات، الفصل الثاني في حالة العام، الفصل الثالث في حالة الخاص، الفصل الرابع في حالة الاخص .

**الباب الثامن :** في بيان علم المكاشفات والمشاهدات، وهو اربعة فصول: الفصل الاول في صفة المكاشفة والمشاهدة، الفصل الثاني في مكاشفة العام، الفصل الثالث في مكاشفة الخاص، الفصل الرابع في مكاشفة الاخص .

**الباب التاسع :** في بيان علم المعاملات، وهو ثمانية فصول: الفصل الاول في حقيقة المعاملات، الفصل الثاني في معاملة التوبة، الفصل الثالث في معاملة الورع، الفصل الرابع في معاملة الزهد، الفصل الخامس في معاملة الفقر، الفصل السادس في معاملة الصبر، الفصل السابع في معاملة التوكل، الفصل الثامن في معاملة الرضا .

**الباب العاشر :** في بيان معرفة الروح، وهو ثلاثة فصول: الفصل الاول في حقيقة الروح، الفصل الثاني في صفة الروح، الفصل الثالث في الاعتذار .

**الباب الحادي عشر :** في بيان معرفة العقل، وهو خمسة فصول: الفصل الاول في كيفية العقل، الفصل الثاني في صفة العقل الغريزي، الفصل الثالث في صفة العقل الالهامي، الفصل الرابع في صفة العقل الادراكي، الفصل الخامس في صفة العقل الحقيقي .

**الباب الثانی عشر :** فی بیان معرفۃ القلب و ہموثمانیۃ فصول : الفصل الاول

فی حقیقۃ القلب . الفصل الثانی فی اسامی القلب ، الفصل الثالث فی خیال القلب ، الفصل الرابع فی سلطنتۃ القلب . الفصل الخامس فی حدیث النفس فی القلب . الفصل السادس فی الذکر والتفکر . الفصل السابع فی کیفیۃ التفکر ، الفصل الثامن فی صفۃ القلب .

**الباب الثالث عشر :** فی بیان معرفۃ النفس . و ہو ثلاثۃ فصول : الفصل الاول فی

حقیقۃ النفس . الفصل الثانی فی صفۃ النفس . الفصل الثالث فی افعال النفس .

**الباب الرابع عشر :** فی بیان تہذیب الطریق و افاتہ و کیفیۃ غلطۃ تہذیب و ہو اربعۃ

فصول : الفصل الاول فی مغالطات الاصول . الفصل الثانی فی مغالطات الفروع . الفصل الثالث

فی مغالطات المنازل . الفصل الرابع فی حالات الاولیاء و مقاماتہم و سیرہم و کراماتہم .

## الباب الاول فی بیان علم التوحید

وهو ثلاثة فصول : الفصل الاول في توحيد العام. قال الله سبحانه وتعالى : « فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم. » قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمعاذ بن جبل رضي الله عنه : « هل تدري ما حق الله على العباد؟ قال الله ورسوله اعلم. قال ان توحيدوه ولا تشرکوا به شيئاً . »

بدان وفتاک الله که توحيد عروءه وثقی مقامات است و تیجان انبیاست و حلد اولیا. نه هر راهروی که راه رفت بحقائق توحيد رسید. ظاهر علم توحيد زاد مریدانست و حقائق آن خلعت ربوبیت است که جان جان صدیقان بدان لباس ملبس شود و بدان خلعت مشرف گردد. اما اصل توحيد سه قسم است : قسمی عام را است و قسمی خاص را است و قسمی اخص را که ایشان را اهل بسیرت و معنی گویند .

اما توحيد عام بعد الهدایة والتوفیق نظر کردنت در آیات باری عز شانه چنانکه حق عز اسمه در قصه ابرهیم پیغمبر صلوات الله علیه فرمود . قال الله سبحانه وتعالى : « فلما جن علیه الليل رای کو کباً<sup>۲</sup> تا آخر قصه. وسیر کردنت در طلب حق بوسیلت عقل و شواهد محدثات تا از اضطراب شک و شبهت و سراب پندار و وادی هلاک بعالم یقین آیند و بر لب عین الحیوة نزول کنند و در دار فنا ازین هردو حال گزیر ، نیست یا طالب باشد یا مطلوب. و اگر چه هردو راه سربیکی دارد اما طالب

۱ - آیه ۲۵۶ از سوره البقره . ۲ - آیه ۷۶ از سوره الانعام .

منهاج سالکانست و مطلوب معراج محبان و عاشقان، که در بحر وحدانیت بر هر ساحلی صد هزار نینگ نفی است دهان قهر باز کرده، که ندیبر ایمن تواند بود و نه مرید. اما واجبست بر بالغان<sup>۱</sup> دائرة سرتوحید کد باعلم بعالم عبودیت آیند تا بالغان زمانه و مفلسان عصر از بی معرفتی بت پرست و مشرک نگردند و در گمراهی و ضلالت نیفتند و از خطرات نفس و غرور هوا باز رهند و غلط نکنند که «قلیل الغلط فی التوحید کفر و کثیر التقصیر فی الشریعة معصیة» و تقدیس ذات قدیمش تعالی و تقدس بیابند و تنزیه صفات عزیزش جل و عز بدانند و دریابند که «فاعلم ان لا اله الا الله» و معلوم کنند که حق سبحانه و تعالی واحدست من کل وجوه کد «واللهم الواحد»<sup>۲</sup> ذاتش در صفاتش یکتاست و صفاتش در ذاتش یکتاست و قدم از حدت جدا کند که «التوحید افراد القدیم بالحديث» و بدانند که وجود واجب الوجود متعلق نیست بشی از اشیاء، و خیال محل از سینه بیرون کنند، و حق را سبحانه و تعالی منزله دانند از جواهر و اعراض و زمان و مکان و کیف و کم و قرب و بعد و حیث و جهات و حد و حدود و صورت و لون و ضد و ندمثل و مانند و جز و کل و بزرگی و خردی در چیزی و جسم و بدن و جارحه، و تشبیه و تعطیل و حلول نگویند و نکنند و ندانند، قوله تعالی: «قل هو الله احد

خدای یکیست و یگانه و یکتا و خالق و رازق و فطر و قهر و مذل و مهذب و مصل و معذل، از عقل و وهم بیرون، بی چون و بی چگونه ایس لکنله شی وهو السميع العظیم»<sup>۳</sup> دانای بی عدت و توانای بی حیلست، قادر بر کمال، در ملک ایمن از ذوات و افراد متعال، قوله تعالی: «فی الله شک فاطر السموات والارض ان ذلک من انکره یومئذ» هر مشبه، منزله از مشرکت شرکات غیره شرک است، عقلمر خالق و خالقش از خود جدا و زبانها از کند ثناء اوقیرو، «تبارک الله رب العالمین»<sup>۴</sup> عزیز و بزرگتر از هر چیزی.

۱- تصحیح قیاسی، متن تقریبی بر آیه «اما و احسن» در «سوره البقره» آیه ۱۷۶ و در «سوره الاحقاف» آیه ۲۲ و «سوره الاحزاب» آیه ۲۲ و «سوره البقره» آیه ۲۲  
۲- آیه ۱۱ سوره الشوری، ۴ آیه ۱۰ سوره البقره، ۵ آیه ۵۴ سوره البقره



ابدش را آخر نشناسند، و هر چه در فهم و وهم آید و در عقل گنجد از آن بیرون شوند و چنانکه ذات او اثبات کنند صفات نیز اثبات کنند. و اعلموا و تیقنوا انه لم یزل موصوفاً بأسمائه وصفاته التي اخبر فی کتابه من الكبرياء والعظمة والعزة والقدرة و انه الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم یلد ولم یولد ولم یکن له كفوا احد. الجی التیوم الذي ليس كمثلہ شیء وهو السميع البصیر. العالم بعلمه. المتكلم بكلامه. المرید بأرادته ینفی الاضداد والانداد بلا کیف ولا تشبیه ولا تعطیل ولا تصویر ولا تمثیل ولا تخیل. بالامتیاسة والاممازجة والامخالطة والامباشرة. أنفاء التلون واستقاط التغير ترك الايتلاف والاجتماع والافتراق والاضطراب والسكون والحركات و یتفرد بأسمائه الحسنی وصفاته العلیا الذي لم یزل موصوفاً به قبل ایجاد خلقه و انه الاول العالم والآخر الدائم والظاهر القديم والباطن العلیم لا یدرک بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن. موجود لا یتعلق وجوده بالزمان و مرئی لا توصف رؤيته فی المكان جل الله عز الله تبارک الله رب العالمین والله اعلم.

فکیف کیفیه الجبردی القدم

کیفیه المرء لیس المرء یدرک

هذا توحید العام.

### الفصل الثانی: فی توحید الخاص اما توحید خاصگن حق عز وجل آنست که

کون بجملگی در وجود عظمت باری عز شانه محو بینند و ممکنات را در واجب الوجود معدوم الوجود یا بند. از غلبات انوار قدم. چنانکه در ازل ممکنات معدوم بود. اکنون در لایزال همچنان دانند. قوله تعالی: «انکم میت و انهم میتون» و در وجود هیچ چیز ند بینند کدنه در امر حق تعالی مستغرق دانند بمشاهده بعد از علم، که علم عام راست و مشاهده خاص را. و مبادی توحید خاص سیر کردنت در شواهد صورت روح و عالم صغری که جند حق و باطل آنجا اند، چون لشکر عقل و لشکر عوا و لشکر جن و لشکر دل و لشکر نفس و لشکر شیطان و لشکر دنیا و حجب قهر و لطف و عجایب و غرایب اشکال

۱ - تصحیح قیاسی. در متن: «ابقاء التلون» ۲ - آیه ۳۱ سوره الزمر.

مقدورات که در هر دو عالم موجود است و ظهور نور حق جل جلاله که در اسرار ملکوت و چشم دل بینند، که توحید عام از عالم شهادت رفتن است بحق که صورت عالم کبریست، و توحید (خاص) از خود رفتن است بحق که صورت عالم معانیست و مرکز تجلی است و آن آیات کبریست اگر چند در جنب کون جزو است، و فرق میان خاص و عام در توحید آنست که عام بشواهد عقل پی برند و باز مانند، خاص چون بشواهد عقل دریافتند و بدانستند از شواهد عالم کبری و صغری بگذرند و قنای خود در بقای حق عز شانه بیابند و پیوسته در وجود واجب الوجود خود را محو و ناچیز دانند تا احکام قدیمش برایشان میگذرد و ایشان بطوع محکوم حکم او باشند، تعالی و تقدس، هذا توحید الخاص.

**الفصل الثالث: فی توحید الاخص.** بدان وقت که توحید اخص آنست که از حق بحق سیر کنند و آن سیر آنگاه باشد که روح مقدس از مرتب حدوث پیاده شود و سیر مکان، وزمان و جهات نزد او معزول گردد و وهم و فہم و خیال را میل دریافت در دیده کشند و حواس و ضمیر را بسی عمل عقل معطل کنند پس عقل را بمقرض تشریح زبان فصول ببرد و نفس رعنا را در برابر عزت توحید بر سر چپ سوی «و لہی النفس عن الہوی» سر مراد بردارد و لشکر هوا و شیطان را کہ حزب الشیطان اند کہ الان حزب الشیطان ہم الخاسرون<sup>۱</sup> بدعت عشق بشکند و دل را کہ دار الملک حق است کہ «قلوب احبائینی دارہ ملکی» بی عبادت عبودیت معبود و بندگی او عزت خود بردارد و خاندان طبیع کہ مملو است از اخلاق انسانی بطریق نیستی و معقول حواس خوار کند و کون صغری و کبری را بشواهد و دلایل عقلی در علم پروردگار کتب و کتب تالیفی انقال حدوث در قدم قدمی چند بردارد چون از در حرم بیرون آید و در پیشانی افکند تا از خود فدا شود، چنانکہ شیخ الاسلام قدس سرہ فرمود: «العلم فی حواس و غیرہ یادہ»<sup>۲</sup>

۱- آیت ۵۰ از سورت البقرہ ۲- آیت ۱۹ سورت البقرہ ۳- سورت البقرہ ۲۰۰  
 ۴- مآثر اعمالات و معالجات و غیرہ

## فرد

دور گشت از قیل و قال و دور گشت از رسم و حال

گشت فانی در فنا و از بقا بپرید دل

پس ؛ از بحر بقای حق عز و جل سر بر آرد و بی خود حق را بحق بداند و بد  
بیند که این يك قدم است از نیستی بهستی: پس قدم دیگر بر دارد و از مقام عبودیت  
بجناح ربوبیت در هواء هویت پرواز کند. درین منزل که محل ارواح قدسی است که  
روح اولست و عکس صفاتست که روح روحانی بدان روح روحت زیرا که صدمات  
قدسی چون متجلی شود بجان اهل معرفت (آنچه) حالات و حرارت معرفت است  
از بوستاند و در حیرت افکند تا عاشق رعنا نگردد و در توحید استوار و راسخ گردد  
که مبادی عشق بندگی اقتضا کند و عظمت توحید خدای . و درین معنی شیخ الاسلام  
قدس الله روحه در بیستی چند اشارت فرموده است :

گم شدم از خود نمی دانم کجا گشتم نهانم

باز چون بی یار گشتم نیست پیدا زونشن

از تحیر او فتادم تا لب دریای عشق

چون نگه کردم بدم تحقیق آن دریایان

جهد کردم در میان آن چنان بحر محیط

چون توانم کرد نا دیدن با سمی عین آن<sup>۱</sup>

آب در دریا نهان شد گشت دریا زیر آب

چون زهم شان باز دانم کی توان گفت این و آن

گر همی خواهی که بینی سر بحر دوستی

در جواهرها نظر کن کمتریش ترک جان

۱ - متن چنین است و طاهراً تلمة «باسمی» مصحح است .

هر دو عالم نزد این معنی بجز یک ذره نیست

ایسن برون از عالم آمده هست سرش جودان

اندرین بحر اوفتد احمد بعون خاس او

نی بجهد خود فدد و نی بعون دیگران

و درین مقام نیت گوش بحول خود دارد و بر شد پیر حلق و احتیاط تمامه

در قدم قدم بید زهد تدر بحر حلول غرقه نگردد که این مقام را التباس فی العشق

خوانند که چون موحدا از تحت مقهوری بیرون شود بقدرت حق قادر گم در لیکن

او را هیچکس در نیدد بحقیقت ذات لا قدر که الایسر آ

ام قدرت از مقام اصلی بدین معنی پیش نمی توان کرد که او را از همه در جوده

یکتست و منزه، ولی او را تعالی و تقدس صفات است که در آن معلوم نشود دانش

توان دانست، و او را ذاتست که تا آن در نیدد بهشتش نتوان رسید و بساکی در

صفات علم است که موحدان بدان علم عالم گردند و بدان علم آمده رسید که معلوم

را چنان دانی که هست که از آن علم بهره یافتند پس که این را الشیخ عارف

علم حق جل جلاله محیط است به وجود موجودات، قس الوجود، جلاله و

بدان متعلق گردد، و علم الیه علیه السلام محیط است به وجود موجودات، و علم الیه علیه السلام

بعکس وجود چنانکه هست، چون چنین شود به صفات علمش و بساکی در این علم

توحید خاص الحس است که از بی نظیرت و اعلم معنی است پس حیدر و در

بهادیت و توفیق الیه در وجود وجود که وجود در وجود و وجود در وجود و وجود در

در محو شوی، بی بود غیون غیون پدید آید و بدین معنی سیخ الاسلام فی

قدس الله روحه درین قطع است برآمده است و هذه المنع

کذبت حیواتسه کیس عربی است

عوت من کما کس و عوت من کما کس

۱- درود - فیه و فیها الحمد لله رب العالمین ۲- عوت من کما کس

۳- آیه ۱۰۳ سوره البقره

نوریت غذای وی از عالم علوی

انش بدم وصلت کوعین عیانست

چون اینجا رسی بعد از صحو و محو و وجودت بهره حیوة باقی یابد که بحر بقاست، لیکن در آن فانی باید بود تا بعد از افناء ان فناء فانی شوی. چون از فناء فانی شدی حق عز اسمد لباس حیوة باقی در تو پوشد تا دایم ماننی از حیوتش در محیاتش. قوله تعالی: «ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتاً بل احياء عند ربهم» و دیده باقی بتو دهد تا از و بدو در می نگری و دم بدم اسرار ربوبیت بر تو کشف میگرداند تا میدانی و می بینی. چنانک شیخ الاسلام قدس اللہ روحه فرماید:

#### القطعه

دوش دم صبحدم بی دم یک دم زدم

ز آتش دل شعله ای دردم آدم زدم

کرد صبوحی دلم خورد شراب الست

مست شدم زان شراب، عالم بر هم زدم

عقل چو سرمست شد روح دروپیست شد

نیست شد و هست شد هر دو جهان کم زدم

حیرت تیه بقا نیست بیازوی ما

بس نعم ولاء ما در دل خاتم زدم

دم چو درین دم نبود محرم اسرار دل

دم دم دمرا کنون بر عدم کم زدم

پای نهادم بسر بر سر عالم از انک

دل چو دگر دم بزد دست در آن دم زدم

ابن مطهر چو دید قوت اسرار دل

پشت بخدمت زجان بر در دل خم زدم

در این مقام نیک گوش باز باید داشت تا بازمانی. اگر بازمانی تا زمانی  
بازمانی. و همه درین قدم بجهاد الهامست که از حق جل ذکرة عاشقان را در اسرار  
پیغامهاست که بپر نکند صد هزار جان گروگان است که جمله طیب وصال انگیزد  
و عاشقان را بی قرار و مضطرب گرداند و شیخ الاسلام قدوة السالکین قطب الدین احمد  
قدس الله روحه گوید :

#### رباعیه

عشق آمد و جان ما فرا جان داد

معشوقه زجان خویش ما را جان داد

زان گسسته پیغمب که او پنهان داد

یاک نکسته بعد هزار جان نتوان داد

پس حسن! عزت خویش ظاهر گرداند تا سالک مجذوب را از وجود منقطع  
گرداند و از وجود در محو برد و بی وجود در وجود سر گردان کند. که نماید و نگوید  
و که گوید و ننماید و که نماید و گوید و که ننماید و نگوید و شیخ الاسلام قدس  
الدین احمد قدس الله روحه فرموده است :

#### فرد

مد مست بهر او که نداد چیزی و کس

او را چیزی از کس نداد چه کند و چه

اما در انصاف بی که کمیابی و حیات و ایشان را از ایشان بیست و  
خوبش برده، ایشان در عین جمع اند و در جمع تقا قد حیات و در این عالم  
معرفات در جمعیت از حیات پیدا آید و عرف پدید آید و در این عالم  
برو آید خدای دانستند بعد المشرقین است و اگر چه در این عالم در این عالم

درین صفت سالکان بنمایند، که صدمت تجلی ذات، جملگی صفت اهل صفت را نیست گرداند. و هر هرزه روی را بدین سخن راه نیست که این سخن سخن سیمرغ قاف تجلی است و شیخ الاسلام فرمود :

### فرد

هر دو عالم اندرین معنی بجز یک ذره نیست

این برون از عالم آمد هست سرش جاودان

این سریست که انقطاع سیر سالکان اینجا هر لحظه تازه تر گرداند و ایشان را برنگ وقت معبوغ کند، گاه در شور عشق ایشان را بسخن جلوه گرداند و گاه در عزت توحید ایشان را از غیرت ازیشان بپوشاند که «اولیائی تحت قبلی لایعرفیه غیرتی». چون بدین محل رسید، مبتدی توحید گشت. هر ساعت در سلوک بر میزد بود. نباید کوشید و کسالت نباید ورزید و در منزل فرو نباید ایستید تا بمقصود رسد. که این سایر در سکر مرید است و در صحو مراد، در شرقی طالب است و در انس مطلوب. محورش فانیت و معنیش باقی. این مقام خودیست در بی خودی و این (از) غلبت عشق بر خیزد و درین منزل نیک گوش فرا باید داشت که اگر درین وادی گم گردد نیز در راه نتواند آمد و هلاک گردد. نعوذ بالله من الخذلان. و شیخ الاسلام درین معنی قطعاً فرموده است و هذه :

### القطعه

آنرا که آن نسیم ازل بردلش وزید

گوی سعادتش بجوار ابد رسید

بر مرکب هدایت و توحید شد سوار

تفرید تیغ کرد و سر سر کشان برید

قبله نیاز کرد وز معدوم راه ساخت  
 جائی قدم نهادند در بود و نه کلید  
 جائی که اسم جای مراورا ز روی رسم  
 لغظیست در میانه و هستیست تا پدید  
 بحری که نیست گشت درو در بسی بحسب  
 راهی که هر که رفت خیر باز تو برید  
 از قیل و قال و حالت و رسم هوا برست  
 در بدو غنای او پس همه را بشنود  
 بر طرف جوی و خیمه اجناس خیمه زد  
 آب حیوانه باقی و پسرش فرود کشد  
 ندانست بر او که نداند چیره در گرس  
 او را چه زان که خدیجه را کشد و او چه در  
 یا احمد ازین که بافتی تو به ما ایست  
 نویسی تو را و شیر من آن که از این  
 این ابیات عربی وصف الحال در آخر این کتاب است

## شعر

یا احمد ای که شد خدای  
 و سینه بیغمه المعانی  
 فیه رب البریه ثاب عین  
 و الله انعم بالانوار و الید المجمع و الثواب و العین  
 یا آل اجمعین



## الباب الثاني في بيان علم المعرفة

وهو ثلاثة فصول .

**الفصل الاول:** في معرفة العام. سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما المعرفة؟ قال :

المعرفة نور حار .

بدان وفقك الله كد معرفت نوريست سوزنده و نيست كننده و روشن گرداننده  
و آن بر سه قسم است : قسمي عام را و قسمي خاص را و قسمي اخص را . اما  
معرفت عام : بر اسما و نعوت و شواهد افعالست . و معرفت خاص : بر حالات و  
مكاشفات و مقامات است . و معرفت اخص : بر حقيقت مشاهده است . اما مجال عام  
در معرفت بشواهد آيات و افعال حق عز اسمد<sup>ع</sup> بيش نيست كه آن شاهد وجود موجود  
است و وجود افعال بسد نور تعلق دارد : نور عقل و نور دل و نور ايمان . و بنور  
عقل سير كند در شواهد و آيات ظاهر . و بنور دل استنباط كند از دفتر آيات حقيق  
قدرت . و بنور ايمان صفات فعلش دريابد و بدانند اسماء و نعوت حق عز وجل كه  
بدان موصوفست و معلوم كنند كه مدبر و مقدر و صاحب در صفات خود يكتاست . شريف  
و نظير ندارد و افعال او بي آلت دانند و مصنوعات او را بي خلل دانند و اسماء حسني  
او را صفت دانند كه « والله الاسماء الحسنی فادعوه بها . » و قال ابن عباس رضي الله  
عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم : « معناه الصفات العلی . » و صفات و نعوت او بوجود  
قاييم شناسند و در اثبات قدم او بر مزيد يقين باشند و بقای جاويدش اثبات كنند و

۱ - آية ۱۸۰ سورة الاعراف .

معلوم دانند و هر صفت که حق راست تعالی و تقدس بی علت دانند تا با حق بحق آشنا شوند و پیوسته از قنادیل شواهد ، انوار شاهد را مقتبس می باشند تا بدان نور طریق حقیقت معرفت را دریابند و بر آن طریق می روند تا ایشانرا بنور مشاهده رسانند برین مراکب که گفته آمد و عام را آن در آخرت تواند بود زیرا که اینجا ناتمام اند که روح ایشان بعوارض شهوات محجوبست و عقل ایشان در ظلمت هوا از کمالات عاجز و طبایع ایشان از مکاید دنیا آشفته و ایمان ایشان از وسواس شیطان مضطرب و در مہلکات نفس متحیر ، تا از آن بیرون نیابند بنور مکاشفہ نتوانند رسید که حقایق معرفت جز اخص در نتواند یافت والله اعلم .

### الفصل الثانی : فی معرفۃ الخاس .

بدان وقت که معرفت خاس شد ختن احوالست که از دو دوازده ذات وجود برخیزد که چون شعب آن فهم کنیم تا هر یکی از حد در دو وارد نماید چند اکتفا کند انوار یافت مقامات که مضاف است بحقیق اسرار مقامات چون قند و نبات و فیهن و بسند و خوف و رجا و جمع و تفرق و محبت و عشق هر یکی به وجود خویش در افق عالم پرفند سیر و طیار کند و این منزل متعلق است بوجود تجلی که چون عالم تجلی در آید خوف پدید آورد و چون حسن تجلی در آید عیب پدید آید و چون حسن تجلی در آید محبت روی نماید و چون مدمت تجلی ذات در آید توحید توفیق آید و هر مدمت که از عالم یگانه در آید روح مقدس را از این دنیا روست و در این عالم رسد که روح بلیس تقرید متلبس شود و از حق بحق پیدا کند و در حق با حق و در

و بشناسد و دریابد . سنن عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه .  
 در بی بر بی . پس چندان کرد که بحق بیخورد نداند و بخورد بداند .  
 «سبحان من لم یجعل الی معرفتہ سبیل الا بالعیز عن معرفتہ من یعرف الله حق معرفتہ

۱ - جنس است در عالم و شاهد است در عالم و معرفت است در عالم

عجز عن المعرفة» وقال بعضهم «العجز عن درك الادراك ادراك». پس چنان شود که خود را باز نداند و این فناست در سر، پس چنان شود که حق را باز نداند و این فناست در عین<sup>۱</sup> پس چنان شود که همه حق داند و این سر بقاست. پس چنان داند که همه اوست و این سر انبساط است، چنانکه شیخ منصور حلاج را بود رحمة الله علیه. چون در جمال حال افتد سکران ازل شود، و چون در حسن شود افتد صحتی ابد گردد، هستی او نیست شود و نیستی او هست گردد، پس حق تعالی بنظر رحمت درو نگرد و ببقاء بقا و راشد گردد، پس بلباس اخلاق او را بیاراید تا ملک در نهد خود ببند و خود را در ملک حق پادشاه یابد و متصرف ببند و حاکم شناسد. چنانکه شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه بود و این قطعه که فرموده است بدین معنی اشارت است و وصف الحال افتاده است:

## قطعه

ما زمانی ز خود فنا گشتیم	وز خود و کار خود جدا گشتیم
شعلہائی ز نور پیدا شد	ما ازان نور باخیا گشتیم
گشت بینا دلم بهر کاری	دشمن ظلمت و هوا گشتیم
قدم صدق بر سر افلاک	بر نهدیم و مقتدا گشتیم
چون بریدیم اصل هر کاری	بهر کل کون پادشا گشتیم
آنچه از آدمست در بقیست	ما بتراک مراد ما گشتیم
بی نشان گشتم و نشانش اینک	را کب شیرو از ده گشتیم
از سر این قدم حسین حلاج	نفسی زد که ما خدا گشتیم
عاشق و عشق و نیز معشوقیم	زین قبل اصل کیمیا گشتیم
کی خدا گردد آنکه باشد خلق	بنده بودیم و آشنا گشتیم
دل ابا روح گفت احمد را	ما کنون قبله رضا گشتیم

۱- در اینجا نامهای در متن هست «نکر» که باید می نمایند و لذا حذف شده.

پس آئینه مکاشفه در دست روح مصفا دهند تا بدیده الا الله بی لاله بیند و هر دم  
حق بخودی خود بی تشبیه بجان پاک او خطاب کند که « یا ایتها النفس المظلمة  
وسرش بی تعطیل بتوحید مزین گرداند که «فاعلم انه لا اله الا الله» . شجره مبارکه  
الهی است که حق تعالی از اغصان جنان معارفش بعالم جان او تجلی میکند و هر ساعت  
او را در کارخانه معرفت ارقام و نقوش می آموزاند تا سندس منقذ بافد. و نیز از مقامات  
بروی مرقوم میشود و از جیب و دامنش در ولالی الهام غیبی می بارد و بکحل وحدانیت  
و معرفت دیده سرش را بحقیقت مکاشفه مکحل میگرداند تا می بیند و میداند. و معرفت  
این قوم که خاصند برتر از شواهد و آیات آمد زیرا که عام بنور چراغ آیات و شواهد  
بسرای معنی شوند و خاص از حق بحق بنور حق شوند و امور و افعال خاص بدان بدنند  
چون توالت و ثبات مقامات و استقامت مکاشفات. «ا کبر فی فیض سر وحدانیت  
بر و از کنند جناح روح ایشان محترق گردد زیرا که آن عالم خاص الخیر است و بد  
خاص بمعرفت اخص بدان توانند رسید که در منازل و مقامات اخص و حقیقه کوه رسیده  
کنند و این درجه سوم است و مقام اعلا . والله اعلم .

### الفصل الثالث : فی معرفة الاخص .

بدان و فکرات الهی که معرفت اخص بر حقیقت مشاهده است و آن قبلی است  
النت است که هر ساعت از بحر قیوم می در سراب فیض الهی طغیان و عود می نماید  
و وحدانیت و معرفت می براند و غیب لبان سر تجلی را از خفا نقیضه برآورد و در سر  
و هر لحظه خورشید معرفت از فلك ذات بخت چون اوسان نوبه در کوه  
مطالع عقل کل بدجری روح مندرس ایشان طالع نورانی را در کوه  
و از طریق توحید همه بنگذرانند . آن شرط بقصد «یا ایها النفس المظلمة  
در فنا . سر عشق بلاغت اقطاب کند و سر «یا ایها النفس المظلمة»  
که «العجز عن ادراك الا اله الا الله» . و در «یا ایها النفس المظلمة»

این مقام قربست و آن مقام بعد . در قرب جمع است و در بعد تفرقه . و در عین جمع تمکین<sup>۱</sup> است و در عین تفرقه تلوین . (در) عین تمکین طرف ارواح منظمس است زیرا که سبک ارادت بذاتست و جان در سر تجلی ذات محترق است و اینجا معرفت منقطع است و پرده<sup>۲</sup> جان جودست و او را پرده نیست و اگر هست جان جانست و جان جان پرده<sup>۳</sup> جود نیست، اگر از پرده<sup>۴</sup> جودی بیرون آید از پرده بیرون آمد ولی او را با پرده<sup>۵</sup> او بینند که او را بی پرده<sup>۶</sup> نتوان دید که او پرده<sup>۷</sup> خویش است. اگر از او بدو فارغ آید از پرده او بگذشت و نیز محجوب نشود و ایمن گردد و این مقام نبوتست و هیچ کس را بدین مقام راه نیست که خاتم النبیین علیه السلام برین در نشستند است زیرا که غیرت منهدم است و آن راه<sup>۸</sup> اما درین منزلت که عاشق معشوقست و معشوق عاشق .

## رباعیه

معشوقم و در عشق تو سوزنده چو نار  
عاشق نه که معشوق بود عاشق زار  
نه عاشق دلبرم نه معشوقه دوست  
هم عاشق و معشوقم و هم دلبر و یار  
و شیخ الاسلام قدس الله روحه درین معنی قطعه ای فرمودست:

## قطعه

عاشق و معشوق بود هر دو یکی در قدم  
هست کنون همچنان نیست درو بیش و کم  
امر چو آمد بجان کای صفت پاک رو  
از سوی آدم شتاب در دل اودم بدم  
جان چو بفرمان گرفت در دل آدم قرار  
فقر در و شد نهان مثل وجود و عدم

۱- تصحیح قیاسی . اصل : و در عین جمع تکوین . ۲- چنین است متن و ظاهراً عبارت مضطرب می نماید .

آنکه ندانسته بود کادم خاکيست شاه

پيش رخس روز بار پشت نمی داد خم

نقد دل از نقش گل هيچ تفاوت نکرد

کعبه جان فارغست از غم لا و نعم

در دل مردان حق نقد دل آدم است

شخص طلسمت خود پرده روی منم

عاشق و معشوق و عشق هر سه بهم دريکيست

هيچ تفاوت نکرد حکم قدم از قدم

حد تو احمد نبود اينچ بيان ميکنی

هيچ مگوزين حديث در کش و خمش کرده

و یکی شدن آنست که بی توهم و خیال معرف انوار سبحان در روح روح

رسد و روح روح بدان انوار منور گردد و دیده دیده شود . پس بدان دیده در پس

دیده نگاه ( کند ) و دیده را همه یکی بیند . پس چون دیده پس بین شده همه

سر در سر بیند که اگر از آن ذره ای بجان خلق اولی و آخرین متجلی شود همه

عارف و موحد گردند که بحقیقت او خود را داند و کس او را نداند که حق قدر او

الله حق قدره « یعنی « ما عرفوا الله حق معرفت » و بدانید که این است حق قدر او

ازل و ابد نزنند که ازل و ابد دو نامد مکتب حق است که بعالم عقل فرستاده است

و ایشان چون بعالم ملکوت بطغرائی اسرار ربوبیت در می نگرند بعد از آنکه

اطفال مهد عبودیت که بر لوح عقل نوشته اند که پروردگارند

### القطعه

ما از نیان هر دو عالم دور و ازید فرغیم

از قبول خلق از ابریم و از ابریم

## حديقة الحقیقه

سد سیل زهد گردد ، گاه رود گه قبول

چون رسید از سر محیط عشق از سد فارغیم

چون سلیمان دل از بلقیس نفس آزاد شد

از طلسم دیو در صرح ممر د فارغیم

گر چه خصمانند در ره ما بعون عشق او

گر هزار اندانند رین وادی و گر صد فارغیم

سالکان دین قدم بر فرق فرق قدمی زنند

ما درین منزل ز ماه و مهر و فرق فارغیم

عشق چون لوح الهی پیش شاه دل نهاد

لوح وحدت چون گرفت از لوح ابجد فارغیم

کرد تسلیم رهش ابن مطهر نفس را

گر بخواند یار ما را و بر براند فارغیم

گر کرم خواند من مسکین بی سرمایدا

فضل و لطف او بود ما در میان خود فارغیم

اما آن گروه که صورت وجود را صورت اند اگر چه جان وجود اند از این راه

در آمدند و چون در آمدند بدو آمدند که زمام مر کب معارف ایشان بدست عشق داده اند

و بمیدان جلال و جمال رسانیده و شیخ الاسلام ظهیر الدین عیسی درین معنی چند بیت

فرموده است :

## بیت

آری سزای چشم و دلم بیش ازین بود

در آیند چو جلوه کند بر تو خویشتن

در پیش آفتاب جلال تو ذره وار

شاهان حسن رقص کنان اند بی بدن

دست جمال هر که برون کردز آستین

گردن زدش مبارز معنی بتیغ لن

من لم یدق لایدری. تا نچشی ذوق آن شناسی و تا ندبینی ندانی و چون بدبینی

دانی که ندانی والله اعلم بالصواب.

### القطعه

دلی داند ترا جاناکه داند کونمی داند

کسی زاره دهند آنجا که داند کونمی داند

کسی کوکاندرین عالم بجهد خویش بشنسد

مگر حملی دهی او را که داند کونمی داند

تو خود انصاف ده دل را که دارد تپ این معنی

پزد آن در سر این سودا که داند کونمی داند

شود هر لحظه اسرارش بدان دل کشف گوید

بتو ذات ترا یکتا که داند کونمی داند

دهد ابن مطهر را می از خم خاند احمد

و حمد نو شد آن صریح که داند کونمی داند

پس چون آفتاب عزت و معرفت حق عرشانه از برج عذمت بیخون و دل عارفان

و عاشقان تافت ایش ترا گره و روشن کرد داند لیکن متجرب کند در عشق هر چون کند

که حد عشق تمام در مقام توحید و معرفت است بر قهر و جبر که حد اولی است

آخر نفس ایشان در معرفت نماند است کوانی دانستند لیکن در اولی است

ناتمامیست و گفت عیدریست اگر نگویند از عقل نگویند و آن است که در اولی است

گویند از سر شکر گویند و آن انبساط آورد. آنکه بدست و برآورد و آن است که

بگفت زنده بمعنی را که ازین پایه پاکوی و در این بود که چون بود که آن را حال بود



بصورت مشغول گردند و اهل معنی بمعنی، اگرند بر خودستم مکن که « و لاتلقوا  
بایدیکم الی التهلکه»<sup>۱</sup>.

## شعر

یا خالق الخلق یا من لا شریک له  
انی لاعجب ممن قدرای طرفاً  
والله ما فرحت روحی ولا انست  
فکیف یانس روح العارفين وان  
طوبی لمن عاش بین الناس یهواکا  
من فرط لطفک ربی کیف ینساکا  
فی الدهر ما بقیت الابد کراکا  
راج السرور لهم الا بلیا کا  
و این ابیات پارسی هم بزرگی از مشایخ کبار فرموده است:

## بیت

در بت کده بی تو بت پرستان چه کنند  
با تنگی دست تنگستان چه کنند  
من مست تو گشته ام نکودار مرا  
ورنه بنگر شها که مستان چه کنند  
اما قومی که در بحر معرفت غرقه گردند ناپروای هر دو کون گردند و بساط  
گفت و گوی در نور دهند و اسرار نهفته دارند و بزبان سخن گمتن نیارند که من  
عرف الله کل لسانه . و شیخ الاسلام قدس الله روحه این قطعه فرموده است:  
هر کرا دیده راهست امین حرم است  
شربتش آب حیوتست و بعالم علم است  
دل او عین حیوة و سر او نور هدی  
ملک و انس و پیری جمله مرا و را خدم است  
سخنش راحت و رحمت و غذای دل و جان  
صنعتش جود و سخا و کف او مثل یم است

از ملک برده سبق در پرو در جود و صفا  
 در صفات بشریت زیر پشه کم است  
 همتش باز نگردد بعلی و بثری  
 مرغ و ماهی و وحوش و سبع اورا حشم است  
 بگه خلوت ناز و بگه راز و نیاز  
 ظاهر و باطن او جمله زفا نست و فم است  
 گشته معجون محبت ز سرش تا بقدم  
 گر چه لحمست و عروقست و عظامست و دمست  
 گرازین قوم کسی از سوی احمد نگرَد  
 بشناسد که از ایشانست و را سخ قدم است  
 این ابیات عربی در آخر این باب ذکر شد :

### شعر

اذا زال عنك خلاف المنى  
 تنال بها نزهة المخرقة  
 تنال عزيمتك المبتغى  
 اذ وجدت لذة المعرفة  
 والله اعلم بالصواب والله المرجع والمآب.

۱ - شعر خوانا نست و قیاماً بالصواب است که در کتاب بشری در باب دوم ذکر شده است. (تسلیح شد ما)

## الباب الثالث

### فی بیان الدین والایمان والاسلام وشرایع الایمان

وهو ثلث عشر فصلا .

#### الفصل الاول : فی بیان الدین .

قوله تعالى : « يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم ؟ توؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون في سبيل الله بأموالكم و انفسكم ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون . »<sup>۱</sup> اما بعد بدانکه حق سبحانه و تعالی که آدم و آدمیانرا بیافرید و ایشانرا عقل عطا کرد و حق را تعالی و تقدس بسبب آن عطا حتی بر ایشان لازم کرد و آن حق را دین خواند و این دین منقسم است بر دو حقیقت، یکی علمی و دیگر عملی . آنچه علمیت حق گزاردن روح است و آنچه عملیت حق گزاردن نفس است . اما آن قسم که از جهت روح است معرفت حق است تعالی و تقدس و صفات اوست و شناختن ملائکه و انبیا و کتب و حشر و نشر و قضا و قدر و ثواب و عقاب . اما آنچه از جهت نفس است منقسم است بدو قسم : نفسی و مالی . که این هر یک عطائست از آفریدگار عزوجل مردم را بی آنکه مردم را استحقاقی بود بدین عطاها . بلکه این موهبت ها عطائی است از حق تعالی . و این قسم که عملیت آنرا شرایع الایمان گویند و علم آن شریعت، که بتن به پیش او امر و نواهی بازشوی و طاعت آن او امر و نواهی را که او فرستاده است و بدان فرموده و این عمل طهارتست و نماز و روزه و حج و غزو و امثال این . و آن قسم که مالیتست چون زکوٰة و صدقه و نثقه بر صاحب

۱ - آیه ۱۰ و ۱۱ سورة الصف .

فرضان و مانند آن تا شکر نعمت منعم بطاعت گزارده باشی چنانکه روح و نفس و مال از قبل حق عزشانه ترا عطا است تو نیز هر عطائی را مثال آن شکر کنی گزاری علمی و عملی و مالی تا آن عطاها زیادت گردد لما قال الله تعالی: «لئن شکرتم لا زیدنکم».

### الفصل الثانی: فی بیان الایمان و الاسلام: بدان وقتک الله کدسه چیز بیاید

آدمی را تا بایمان مأمور گردد، اول روح دوم بلوغ سوم عقل. و چهار چیز بیاید تا بشر اربع ایمان مخاطب شود: اول روح دیگر بلوغ سد دیگر عقل چهارم ایمان. هر جا که این چهار در بیاید امر ایمان بدان تن درست نیاید و اگر ازین چهار یکی در بیاید شرع متوجه نگردد. دلیل بر کافر و نابالغ و دیوانه و مرده. و در هر تن کد این چهار چیز قییم نیست قدم تکلیف بروی روان نیست.

اما ایمان بعد الهدایه و التوفیق: اقرار است بزبان و تصدیق است بدل. هدایت و توفیق از حق و اقرار و تصدیق از بنده. اقرار و تصدیق بنده بی هدایت حق نه. و توفیق و هدایت حق بی اقرار و تصدیق بنده نه. و عن بعض العلماء انه قال: «الایمان لکن فین احدھما فعل الله و هو الہدایه و التوفیق و الثانی فعل العبد و هو الاقرار و التصدیق» قال الله سبحانه و تعالی: «و الذین جاهدوا فینا لندیہم سبلہ» هر کجا اقرار و تصدیق بنده بیاید هدایت و توفیق حق بیاید. لاقبل و لا بعد. اقرار روان بی تصدیق دل ایمان منافقان است و اقرار بدون تصدیق دل ایمان مؤمنان است.

اما بدانکه ایمان اسلام نیست و اسلام ایمان به و از یکدیگر جداند که در علیہ السلام: «الاسلام علامه و الایمان فی القلب و الشر الی حدیث» و معروف است نیست و توحید معرفت نه و از یکدیگر جداند و هر چهار یکوست و هر سه ایمان نیست.

اما بدانکه حق و تعالی و تصدیق یکی در ایمان پس هر یک از اینها توحید است.

و یکی شناختن بی شک از بنده معرفت است و یکی دیدن بی شبهه از بنده ایمانست و یکی پرستیدن بی ریا از بنده اسلام است. و درین هر چهار بودن از بنده دین است و این دین اسلام است. کما قال الله تعالی: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»<sup>۱</sup> و ایضاً قوله تعالی: «ان الدین عند الله الاسلام»<sup>۲</sup>.

### الفصل الثالث: فی بیان کتب الله المنزله علی الانبیاء علیهم السلام.

اما کتب که حق عز و جل به پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین فرستاد صد و چهارده است با اتفاق و صد و چهار باختلاف اما آنچه در آن خلافت پنجاه بشیث بن آدم آمد و سی بادریس بن هابیل و بیست با برهیم خلیل آمد و توریة بموسی و زبور بداوود و انجیل بعیسی و قرآن بمحمد صلوات الله علیهم اجمعین. اما آنچه بی اختلاف گفته اند صحف ابرهیم سی بوده است. و بعضی گفته اند پیش از توریة ده صحف بموسی آمد و بعضی گفته اند ده صحف انگلیون است. و العلم عند الله تعالی.

اما بجمله ایمان آوردن واجب و لازم است کما قال الله تعالی: «والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبک»<sup>۳</sup> و حق را تعالی و تقدس صد هزار و بیست هزار و چهار هزار پیغامبر بوده است و بقولی دیگر صد و بیست و انده هزار گفته اند از برای احتیاط را، تا عدد معین نگردد که حق تعالی را انبیا و رسل بسیار بوده اند و جمله برگزیدگان و رسولان حق اند و راست گویان اند. قال الله سبحانه و تعالی: «و ربک یخلق ما یشاء و یشاء»<sup>۴</sup> اول ایشان آدم بود و آخر ایشان محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین. اما از ایشان سیصد و سیزده مرسل بوده اند که جبرئیل علیه السلام بدیشان وحی آورد و هفت از ایشان صاحب کتاب بوده اند و بعضی گفته اند که هشت، و اندر اولو العزم روایات مختلف است، شش گفته اند و پنج گفته اند و چهار گفته اند اما در شش نیز خلافت که کدام اند و بعضی گفته اند نوح است و ابرهیم

۱ - آیه ۳ از سوره المائده. ۲ - آیه ۱۹ از سوره آل عمران. ۳ - آیه ۴ از سوره البقره. ۴ - آیه ۶۸ از سوره القصص.

وداود و موسی و عیسی و محمد علیہم السلام . و در تفسیر سور آبادی آورده است کہ اولو العزم آدم است و نوح و ابرہیم و موسی و ایوب و محمد علیہم السلام و در غریب عزیزی<sup>۱</sup> آورده است کہ اولو العزم من الرسل یعنی نوح و ابرہیم و موسی و عیسی بن مریم علیہم السلام . و صاحب شرع پنج اند : ابرہیم و نوح و موسی و عیسی و محمد علیہم السلام . کما قال اللہ تعالیٰ : « شرع لکم من الدین ما وصی بہ نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا بہ ابرہیم و موسی و عیسی ان اقيموا الدین و لا تتفرقوا فید »<sup>۲</sup> و ایضاً قوله تعالیٰ : « و اذا اخذنا من النبین میثاقہم و منک و من نوح و ابرہیم و موسی و عیسی »<sup>۳</sup> و بعضی گفته اند اولو العزم همین گروه اند و پنج عبرانی بودند : آدم و شیث و ادریس و نوح و ابرہیم و پنج عربی بوده اند : ہود و صالح و شعیب و اسماعیل و محمد صلوات اللہ علیہم اجمعین و ہزار از بنی اسرائیل بوده اند اول ایشان موسی بن عمران بود و آخر ایشان عیسی بن مریم علیہم السلام . و بفرستاد حق عزوجل این پیغمبران را تا خلق را بدین اسلام دعوت کنند و مسلمانی دین ہمد پیغمبران بود کما قال اللہ تعالیٰ : « هو الذی ارسل رسوله بالہدی و دین الحق لیظہرہ علی الدین کلہ و لو کفرہ المشرکون »<sup>۴</sup> ہمد پیغمبران را دین یکی بود و شرایع مختلف . دینت واحد و شرایع مختلفہ کما قال اللہ تعالیٰ : « لکل جعلنا منکم شرعہ و منہجاً »<sup>۵</sup>

### الفصل الرابع فی بیان شرایع الاسلام .

بدان و فقہان اللہ کہ فریضہ برسد نوع است یکی را فرض مؤبد گویند و یکی را فرض موقت گویند و یکی را فرض کفایہ گویند . اما فرض مؤبد آن باشد کہ یا حجہ و بندگان پیوستہ فریضہ است آزاد و بندہ ، در ویش و توانکس ، تن درہ و مسافر و متقیم ، سلطان و رعیت ، ذکور و انث ، یث طرفہ العین از حجہ .

۱ - مفسود غیر ان اللہ ان مالک امرہ ابوہم و محمد بن علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب .  
 ۲ - آیت ۱۳ سورۃ الشوریہ . ۳ - آیت ۷ سورۃ آل عمران . ۴ - آیت ۹ سورۃ آل عمران .  
 ۵ - آیت ۲۸ سورۃ المائدہ .

نخیزد؛ و آن توحید و معرفت است بذات و صفات حق عزشانه، و ایمان و اسلام است و آموختن علمی که بر هر تنی فریضه است و گناه نسا کردن و از گناه کرده توبه کردن و خصم خشنود کردن و مادر و پدر را اطاعت داشتن و بمعصیت عامیان و کفر کافران رضا نادادن تا مرگی.

اما فرض موقت آن باشد که بر بنده بر وقت فریضه گردد، و وقتی دون وقتی، و این را فرض عین خوانند و فرض عین آن باشد که بر همه مسلمانان از مرد و زن و آزاد و بنده، درویش و توانگر، سلطان و رعیت، و ضعیف و شریف فریضه باشد و با آوردن بعضی از بعضی بر نخیزد، چون نماز و روزه و غسل جنابت و وضو و طهارت و غز و چون نفیر عام گردد و مانند این و هر چه فریضه است و با آوردن گروهی از گروهی و تنی از تنی نیابت نه دارد و از دیگران بر نخیزد.

اما فرض کفایت آن باشد که بر همه مسلمانان فریضه گردد بوقتی دون وقتی و با آوردن قومی از قومی نیابت دارد و از دیگران بر نخیزد چون گرسنه سیر کردن و تشنه آب دادن و برهنه پوشیدن و جواب سلام دادن و عطسه دهنده را دعا گفتن و جهاد و غزو کردن مگر نفیر عام گردد و تجویز مرده ساختن و بروی نماز کردن و او را دفن کردن. هر گه که از این کارها یکی پیش آید بر همه مسلمانان فریضه گردد بدان قیام نمودن، چون بعضی بجای آرند و بدان قیام نمایند از دیگران نیابت دارد و بر نخیزد والله الهادی الموفق للصواب.

### الفصل الخامس : فی الأقسام و بیان القضاء و القدر .

بدان وفقك الله که حق تعالی آدمیانرا در قرآن سه گروه یاد کرده است : مؤمن و منافق و کافر. مؤمنانرا گفت : « اولئک هم المؤمنون حقاً لهم درجات عند ربهم » و منافقانرا گفت : « ان المنافقين فی الدرك الأسفل من النار »<sup>۱</sup> و کافرانرا گفت : « اولئک هم الکافرون حقاً واعتدنا للکافرين عذاباً مهیناً »<sup>۲</sup> و هیچ استثنا نکرد. راه

۱ - آیه ۴ از سوره الانفال . ۲ - آیه ۱۴۵ از سوره النساء . ۳ - آیه ۱۵۱ سوره النساء

نماید آنکس را که خواهد و گمراه کند آنکس را که خواهد . کما قال الله تعالی :  
 « ومن یضل الله فماله من هادومن یتهدى الله فماله من مزل »<sup>۱</sup> کما قال الله جل جلاله :  
 « یضل من یشاء و یتهدى من یشاء »<sup>۲</sup> و حق تعالی هدی و اضلال را در مشیت خود  
 بسته است .

بدانکه ایمان بنده بی هدایت حق نیست و معرفت بی تعریف او و طاعت  
 بی توفیق او و کفر بی اضلال او و معصیت بی خذلان او و پرهیز بی عنایت او .  
 کما قال الله تعالی : « من یتهدى الله فبه المهدى و من یضل فاولئک هم الخاسرون »<sup>۳</sup> و  
 بدانکه قضا و تقدیر و حکم اضلال و خذلان ندمؤمنان را حجتست و نه کفران را و اگر  
 مؤمنی بکسالت و غفلت از طاعت بازماند بپایند با توفیق و قضا و قدر حکم کردن  
 واجب نیست و حکم قضا و تقدیر نه کافر را حجت بود و نه مؤمنان را . امام حدیث الثمینی  
 و اولیا و علما و حکما که خلق را بدانگی و بیسانی مقتدا گشتند و قیامه شدند بدین  
 ایشان بیش از دعوتی و دلالتی و ارشادی و اشرافی مذهب می قوتی مسوولت بپوشیدند .  
 کما قال الله جل جلاله : انک لاتهدى من احببت و لکن الله یتهدى من یشاء و یتهدى  
 باطن و فتح باب توحید و نور معرفت در قلاب و کاشفات اسرار غیبی و عینی در  
 اسماء حسنی و صفات علیا و تقدیس از علایق دارین و تازیانه از اوزار کفر و جحش  
 و استغراق عقول و فہوم در معرفت اکوان در کائنات و اسرار در وجود ایزد و  
 و استیلاء قلوب و ارواح در وادی ہبلکات از مکان کائنات اسرار ہبلکات و  
 و اولیا و علما و حکم و عقلا و حوالت کہ این کرامت بپوشیدند از اسرار ہبلکات و  
 « والذین جہدوا فینا لیتہدینا سبیلنا »<sup>۴</sup> هر کہ خواهد کہم و سبیلنا

او را اندر حمایت این آیت بپیدا کرد و خداوند ما را از سبیلنا سبیلنا  
 کہ حزب الشیطان اند کہ ہمہ باید کرد و سبیلنا سبیلنا سبیلنا

۱ - آیه های ۳۷، ۳۸ سوره المائدہ ۲ - آیه ۱۵۵ سوره البقرہ ۳ - آیه ۱۷۹ سوره البقرہ  
 ۴ - آیه ۱۵۵ سوره البقرہ ۵ - آیه ۱۷۹ سوره البقرہ



و بارشاد علماء مجتهد و مشایخ مجاهد کار باید کرد و گرد ساحل بحر متلاطم عمیق قضا و قدر نباید گردید .

اما بدان که قضا و قدر چیست و از کجا صادر است تا مگر از این خیال باز رهی . بدان که قضا قاضی است بظهور قدر رساننده بمقضى ، بنده بقدر مینگرد تا چه می آرد و قدر بقضا می نگیرد تا چه میفرماید و قضا بارادت می نگیرد تا که چه فرماید و ارادت بقدرت مینگرد تا چگونگی فرماید و قدرت بمشیت می نگیرد تا کرا فرماید و مشیت بعلم می نگیرد تا بچه فرماید . مشیت از سرا پرده علم ، خیر و شر قبض کند و بقضا سپارد و قدر از دار قضا قبض کند و به بنده رساند . ندر در غفلت روا و نه در قضا سهو جائز و نه در ارادت غفلت و غلط کائن و نه در قدر تهمت واقع و نه در مشیت میل ثابت و نه در علم خطا ممکن . این آن نظاره گاه نیست که دل سوزد و جگر بریان کند و دیده گریان کند و تن نالان . خاصه که در دل غبار غفلت بیند و بر تن گرد معصیت . و اگر عقل این علم داند که « کل میسر لما خلق له » حکمی که از سرا پرده غیب صادر گردد تتبع را کی شاید و چگونه حجت تواند ساخت . او امر و نواهی شرع که ظاهر است دست باز داشتن و قضا و قدر که غیب است حجت ساختن نه کار اهل عقل باشد .

**الحکایه :** آورده اند که روزی اعرابی بخدمت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمد و گفت « یا امیر المؤمنین ما تقول فی القضاء و القدر ؟ » جواب داد که « الکلام فی القضاء و القدر کالمنظر فی الشمس و القمر لایزداد الا التحیر . » برو و از سر این سؤال در گذر . اعرابی دیگر باز تکرار کرد . گفت یا اعرابی ، راهیست بس باریک و تاریک و پر خار و خاشاک ، درو مرو مبادا که خار شبتهی در دامن دینت آویزد . دیگر باز مکرر کرد . گفت قضا و قدر دریائی بس عمیق است و با موجهای متلاطم ، آنرا نه قعر پیدا و نه ساحل ، گرد او مگرد مبادا که بغرقاب ضلالت فرو شوی . بار چهارم الحاح کرد . گفت سر یست پوشیده و حقه ای سر بمسماز کرده و قفلش را کلید پیدانه .

مکاو و مکوش که عاجز آئی . کثرت پنجم اعادت کرد . گفت اکنون که نصیحتم در گوش نمی گذاری و این سؤال را ترك نمی آری حاضر باش تا بدانی و دریایی ، گفت یا اعرابی حق از نیست هست کرد و بکمال قدرت چنان آفرید که او خواست یا چنانکه تو خواستی؟ گفت چنانکه او خواست ، گفت امروز روزی میدهد بر حسب مشیت خود یا بر حسب مشیت تو؟ گفت بر حسب مشیت خود . گفت اگر ترا امروز جان بر گیرد بر ارادت خود کند یا بر ارادت تو؟ گفت بر ارادت خود . گفت فردا از گور برانگیزد و بصحراء قیامت آرد چنان بود که او خواهد یا چنانکه تو؟ گفت چنانکه او خواهد . پس گفت ای اعرابی دعوی مشیت کنی آن مشیت به مشیت حق است یا بی مشیت حق یا برای مشیت حق؟ اگر گویی بی مشیت حق اسن او را از خدایی معزول کردی و اگر گویی به مشیت او بهم است در بی مشیت دعوی شریک کردی و اگر گویی برای مشیت اوست او را مغلوب و خود را مغلوب کردی پس گفت ای اعرابی اگر بلایی گرفتار آیی نه از حق عافیت خواهی؟ گفت آری . گفت آن عافیت از بلایی همی خواهی که نتیجه قضا، اوست یا مراد القدر؟ گفت از بلایی که نتیجه قضا، اوست . گفت نه چون در کتب و سوره و در احادیث گرفتار آیی از « لاحول و لا قوه الا بالله العظیم » کرد خود را و هر که از تو گرفتار آری . گفت دانستهای که این کلمه را معنی چیست؟ گفت که معنی آنست « معنی این کلمه آنست که بر ما نعمت اقبال در این نسبت الالهیه است و ما را در معصیت پرهیز کردن نیست الا به بندگی و استقامت او و از آن جهت است که ما را در معصیت مگر بقضا و تقدیر او . » و الله اعلم بالصواب .

### الفصل السادس فی شرح اوکان الایمان .

آه دیم بحديث اوکان ایمان که این کلمه در حدیث آمده است و در حدیث دیگر آمده است .  
 حیران سادات اله علیه السلام در حدیثی بیان کرده اند که ما را در معصیت و الا...

قال عليه السلام: «ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسوله وباليوم الآخر وبالقدر خيره وشره من الله.» پس جبریل گفت: «یا محمد صدقت.» و آن گه این آیت بر خواند «ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبين.» ایمان گرویدن است بخدای تعالی و فریشتگان او و بکتابهای او و بر رسول او و بروز قیامت و بقدر، نیک آن و بد آن که از خدای دانی.

ایمان بحق تعالی در باب توحید گفته آمده است، اما ایمان بملائکه آنست که اقرار دهی که فریشتگان بندگان حق اند و آفریدگان او اند، تعالی و تقدس، بی مادر و پدر و عالم اند و عابدان اند و فرمان برادران اند و خایفان اند، و مؤمنان را در دو جهان شفیعان اند، و هو اعلم كما قال الله تبارك وتعالى «بل عباد مكرمون» تا آنجا که «وهم من خشيتهم مشفقون»<sup>۱</sup> چون این بدانی و بزبان اقرار آری و بدل اعتقاد کنی این از بنده ایمان بود بملائکه.

اما ایمان بکتابها آنست که بدانی و اقرار آری که کتب جمله پیغمبران حق است، بعضی بزبان جبریل صلوات الله علیه با نبی<sup>۲</sup> رسانید و بعضی در صحیفه نبشته بدیشان فرستاد و موسی را علیه السلام بی واسطه بشنوانید، این همه کلام حق است عزوجل نامخلوق و نامحدث، بگوشها مسموع و بچشمها منظور و بزبانها مقرر و در دلها محفوظ و در مصاحف مکتوب. چون بدل اعتقاد کنی و بزبان اقرار آوری این از بنده ایمان بود بکتابها.

اما ایمان بر سولان آنست که اقرار آری بزبان و تصدیق کنی بدل که ایشان همه بندگان حق بودند و امینان و وحی و مطیعان و وفاداران او و ناصحان و نیکخواهان خلق و عالمان و عاملان و نیک عهدان و صادقان بودند و نبودند ساحر و کاهن و خائن و کاذب و بدخواه و بدگوی و بدفعل، بلکه در جمیع احوال صادق القول و بر طریق صواب بودند و بر گزیدگان حق عز اسمه كما قال جل ذكره: «واجتبتنا هم وهدينا هم الى

۱- آیه ۱۷۷ از سوره البقره. ۲- آیه های ۲۶-۲۸ سوره الانبیاء.

صراط مستقیم»<sup>۱</sup> و هر پیغام که از حق بخلق رسایند چنان رسانیدند که شنوند و در آن هیچ خیانت نکردند بزیادت و نقصان. قال الله تعالی: «وما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی»<sup>۲</sup> و از خود شریعت نپادند و هر چه کردند باذن حق و رضای او کردند و فرمان او، و از خود هیچ نکردند قوله تعالی: «لکل جعلنا منکم شرعةً و منهاجاً»<sup>۳</sup> و ایشانرا بعضی از بعضی فاضلتر دانستن و گفتن واجب است کما قال الله تعالی: «تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض»<sup>۴</sup> بدل اعتقاد کردن و بزبان اقرار آوردن بدین همه واجب است و بدین اقرار بزبان و اعتقاد بدل از بنده ایمان بود بجملة انبیا علیهم السلام. اما ایمان بقیامت آنست که اقرار دهی بزبان و تصدیق کنی بدل که قیامت حق است و هر آینه بود نیست و هیچ مخلوق نداند که کی خواهد بود، گور اول منزل است از آخرت و آخر منزل است از دنیا «التبر اول منزل من منازل الآخرة و آخر منزل من منازل الدنيا فمن شدد علیہ فما بعده اشد و من هون علیہ فما بعده اهن». و سؤال گور حق است، چون بنده را در گور نهند از وی سؤال کنند که «من ربک و من بیاتک و من ینبئک»<sup>۵</sup> و هر آینه جواب این سؤال بیاید گفت که «ربی الله و نبی محمد رسول الله و دینی من الاسلام». «خدای من جل الله است و پیغامبر من محمد رسول الله است و دین من اسلام است». قال الله تعالی «ان الدین عند الله الاسلام»<sup>۶</sup> و همچنانکه از مرگ چاره نیست از سؤال و جواب منکر و نکیر چاره نیست، و هر که منکر اینست چیز مبتدع و هوادار نیست، و گور مؤمنان را روند است و کافران را و منافقانرا حفره. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم. «التبر امار و نفة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران». و بعد از حفره حفره حساب نیکی و بدی و میزان عدل و خدومات میان آدمیان و پریان و غیر ایشان. قیامت ظالم و مظلوم، یا نیکی ظالم بمظلوم دهند و یا بدی مظلوم بر کردار ظالم دهند. انبیا و اولیا و علما و شهدا و ملائک و زهاد و عباد و اطفال همه حاضرند. حوض گور و عالم

۱- آیه ۷۸ از سوره الانعام . ۲- آیه ۴ از سوره الاحقاف . ۳- آیه ۴۸ از سوره المائدة . ۴- آیه ۲۵۳ از سوره البقره . ۵- آیه ۱۹ از سوره البقره . ۶- آیه ۱۹۹ از سوره البقره .

ثنا و گذشتن بر صراط و مؤمنان را اسپید روی انگیختن و کافران را سیاه روی همه حق است. و مؤمنان را در بهشت در آرد جاودانه و کافران را در دوزخ در آرد جاودانه، اهل ثواب را بثواب رسانند و اهل عقاب را بعقاب؛ و هر گنده کار که بی توبه بمیرد در مشیت حق است، اگر حق تعالی خواهد بفضل و لطف خود بر او رحمت کند و اگر خواهد بشفیعی بخشد و اگر خواهد بمقدار گناه عقوبت کند پس بیامرزد. چون این مسایل را بدل اعتقاد کنی و بزبان مقرر آیی این از بنده ایمان بود بقیامت.

اما ایمان بقدر خیره و شره من الله، آنست که اقرار آری بزبان و تصدیق کنی بدل که خیر و شر، ایمان و طاعت و معصیت و وفا و جفا و امانت و خیانت و ظلم و عدل و نیک و بد و هر چه بود و هست و خواهد بود از احوال بندگان و کل مخلوقات جمله بقضا و تقدیر اوست و معلوم علم او و دانسته او و هر یکی را در وقت خویش ظاهر میگردد اند. قال الله تعالی «وان الله قد احاط بكل شیء علما.»<sup>۱</sup> و جائی دیگر فرمود «انا کل شیء خلقناه بقدر.»<sup>۲</sup> اگر حق تعالی بنده را تقدیر کفر یا معصیت کند، تقدیر از حق نباید پسندید کما قال الله تعالی «ولایرغنی لعباده الکفر.»<sup>۳</sup> بدانکه اسلام و جمله فرائض و سنن و طاعات و عبادات بقضا و تقدیر اوست و برضا و محبت و امر اوست و کفر و سایر معاصی بقضا و تقدیر اوست تا عجز لازم نیاید لیکن برضا و محبت و امر او نیست تا سفسه لازم نیاید. قال الله تبارک و تعالی «خلق کل شیء فقدره تقدیرا»<sup>۴</sup> چون این مسائل را بدل اعتقاد کنی و بزبان اقرار آوری این از بنده ایمان بود بقدر، خیره و شره من الله.

ارکان (ایمان) شش چیز است که شرح کرده آمد بگرویدن بخدای و بکتابها و بفریشتگان و برسولان و بقیامت و بقدر خیره و شره من الله.

من اراد التصور مسکنه      او یکون الجنان مأواه

۱ - آیه ۱۲ از سوره الطلاق .      ۲ - آیه ۴۹ از سوره القمر .      ۳ - آیه ۷ از سوره الزمر .  
 ۴ - آیه ۲ از سوره الفرقان .

اشهد ان لا اله الا هو

فليقل دائماً بلا عجب

وبالله العون والتوفيق .

## الفصل السابع في شرح ارکان الاسلام .

بدان وفقك الله که اسلام آنست که جبریل صلوات الله علیه از رسول علیه السلام پرسید که «ما الاسلام؟» قال صلى الله عليه وسلم «ان تقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتموم شهر رمضان وتحج البيت وتغسل من الجنابة.» رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت اسلام آنست که پنج نماز پاداری و زکوة مال بدعی و ماه رمضان روزه داری و حج اسلام بگزارى و از جنابت سروتن بشوئى. جبریل گفت «صدقت یا محمد» پس گفت «ما الاحسان؟» قال علیه السلام «ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانذيرك.» وفى رواية «فاعلم انه يرالك.» رسول علیه السلام گفت که احسان آنست که حق تعالی و تقدس چنان پرستی که گوئی او را می بینی که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند .

بسر سخن باز آمدیم: اما بدانک ارکان اسلام پنج است اول در هر شب روزی پنج نماز پهای داشتن در سفر و در حضر بتن درستی و بیماری. دوم زکوة مال و چپای پای و عشر غله ادا کردن چون باشد. سوم ماه رمضان روزه داشتن چون در پی. چهارم حج اسلام گزاردن چون استطاعت بود. پنجم سروتن شستن چون جذبت رسد. اما بدانک روزه در سالی یک ماه است و زکوة در سالی یکبار و حج در عمری یکبار و نماز در شبان روزی پنج بار، از آنچه نماز محلی عظیم دارد که ساعت پهای دید. آن محل ندارد .

اما بدانکه فریضه آن بود که خدای تعالی فرموده باشد و رسول علیه السلام کرده و امتانرا فرموده با هر حق. این فریضه باشد. و سنت آن بود که رسول علیه السلام کرد و حق از وی پسندید و پیوسته کردی و مرا امت داد بدی که پسندید و فرموده آن بود که حق نمرمود و لکن رسول کرد و حق تعالی از وی قبول کرد و پسندید. وقتی کردی و وقتی نکردی، و امترا فرمود که بجای آرید تا شما را ارجحیت باشد.

اما ترك فریضه عین معصیت است، و ترك فضایل نقصان درجه است، و ترك بدعت مذهب سنت و جماعت است، و ترك ادب فرو گذاشتن حرمت است، و آموختن علم او امید رحمت و راحت و رستگاری در دو جهان از عذاب و عقوبت است و الله اعلم بالصواب و هو المعین و الموفق .

### الفصل الثامن فی بیان الطهاره .

بدان وفقك الله که آبدست از شرائط نماز است و نمازی شرایط آن درست نباشد  
 كما قال الله تعالى « يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم  
 الى المرافق و امسحوا برؤسكم و ارجلكم الى الكعبين »<sup>۱</sup> .

بدانکه در آبدست بحکم این آیت چهار چیز فریضه است : اول روی شستن  
 باحد های وی فریضه است، دیگر دو دست شستن تا آرنج فریضه است، سه دیگر مسح  
 سر کشیدن فریضه است، چهارم دو پای شستن فریضه است تا کعبین .

و چهار چیز در آبدست سنت است : اول بآب استنجا کردن، دیگر پیش از استنجا  
 سه بار دست بشستن، سه دیگر آب در دهان کردن، چهارم آب در بینی کردن. و در جنابت  
 این سنتها جمله فرض گردند .

و چهار چیز در آبدست فضائل است : اول بعد از استنجا سه بار دست شستن، دیگر  
 هر اندامی دو بار شستن، سوم مسح گوش کردن، چهارم مسح گردن کشیدن .

و چهار چیز در آبدست ادبست : اول چون بقضاء حاجت یا بطهارت بنشین روی  
 و پشت و پهلوسوی قبله راست نا کردن، دیگر در آن حال با کسی سخن نا گفتن، سه دیگر  
 بجایگاه پوشیده نشستن و چهارم بعورت خود نا نگرستن .

و چهار چیز در آبدست نهی است : اول در آب بول و غایط کردن، دیگر بدست  
 راست استنجا کردن مگر دست چپ را علتی بود، سه دیگر آب زیادت بکار داشتن، چهارم  
 عورت بمردمان نمودن .

۱ - آیه ۶ از سورة المائدة .

و چهار چیز در آبدست بدعت است : اول در آنجا که استنجا کنی دست و روی شستن،<sup>۱</sup> سوم هر اندامی را چهار بار شستن، چهارم با آبگینه و سارج و استخوان و سنگ و کلوخ نجس خویشتن پاک کردن . و بدانکه هر اندامی را یکبار شستن فریضه است و دو بار فضائل است و سه بار سنت است و چهار بار بدعتست و الله اعلم بالاسباب و الید المرجع و المآب.

### الفصل التاسع فی بیان شرائط الصلوة .

بدانك و ففك الله که پیش از نماز شش چیز فریضه است که نماز بی آن درست نباشد: اول طهارت پاک، دیگر جای پاک سه دیگر عورت پوشیدن، چهارم روی بقبل آوردن، پنجم وقت نماز شناختن، ششم نیت نماز بجای آوردن. و این از شرائط نماز است و تا شرائط نماز نباشد نماز تمام نباشد .

اما آن شش که در نماز است: اول تکبیر نخستین است. دوم قیام است. سوم قنوت است. چهارم رکوع است. پنجم سجود است. ششم تشهد آخر است. هفتم نماز گفتن «یا ربنا یا ربنا» بفعل خویش از نماز بیرون آمدن فریضه است بقول امام ابو حنیفه رحمه الله علیه و بقول ابو یوسف محمد رحمه الله علیه فریضه نیست .

اما سنت در نماز هشت چیز است : اول دست بر آوردن بتکبیر اولی . دوم گفتن «سبحانک اللهم» خواندن. سوم در رکوع سه بار سبحان ربی الاعلی گفتن و چهارم سجود «سبحان ربی الاعلی» گفتن. پنجم بتحیت اول تشهدان. ششم تلاوت سوره دیگر گفتن. هفتم دست راست بر دست چپ نهادن. هشتم بلفظ «سلا» خواندن و نیت نماز .

اما هشت چیز در نماز فضائلست : اول پس از تکبیر اولی «سبحانک اللهم» خواندن و دوم الحمد و سه آیت زیادت خواندن. سوم «یا ایاها الذین آمنوا» خواندن. چهارم پس امام «ربنا لک الحمد» گفتن. پنجم در نماز دو بار «یا ربنا یا ربنا» گفتن و ششم «سلا»

۱ - دوم از متن افتاده و مابعد آن در استنباط احدی که در مقدمه، شماره ۲ - ۱۷۹۱ ص ۲۰۰ و ۲۰۱



بر مسلمانان دعا کردن، هفتم تسبیحات رکوع و سجود بیش از سه بار گفتن، هشتم تحیات آخر خواندن .

اما هشت چیز در نماز ادبست: اول در تکبیر اولی زیر دست گشاده داشتن، دوم بوقت تکبیر اولی دست از آستین بیرون کردن، سوم در حال قیام چشم بر سجده گاه داشتن. چهارم در رکوع پشت راست باز کردن، پنجم انگشتان دست بر سر زانو گشاده داشتن، ششم در سجود دستها برابر گوش نهادن، هفتم در تحیات بدو زانو نشستن، هشتم در تحیات چشم بر کنار خود داشتن .

اما هشت چیز در نماز کراهیت است: اول در نماز از چپ و راست نگرستن، دوم موی از خاک نگاه داشتن، سوم میان سر برهند داشتن، چهارم موی از پس قفا گره بستن، پنجم در سجود فرو شدن دست پیش از زانو بر زمین نهادن، ششم سجده گاه خود در نماز راست کردن، هفتم در تشهد بر سر انگشتان پای نشستن، هشتم پیش از سلام پیشانی از خاک پاک کردن .

اما بدانکه در نماز حرمت نگاه باید داشت که حرمت طاعت را چون کیمیاست چون گفتی «الله اکبر» تا نگوئی «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته». در این میان همه حرمت است زیرا که حرمت برتر از طاعت است و (طاعت) بحرمت قیمت گیرد و حرمت خود طاعتست و هر طاعتی که در و حرمت نباشد آن طاعت را قیمت نباشد، دلیل بر طاعت ابلیس و حرمت سحره .

اما در تیمم چهار چیز فریضه است: اول نیت که بی نیت تیمم روا نباشد با اتفاق، بخلاف آبدست که در آبدست نیت شرط نیست بنزدیک علماء ما رحمهم الله، و بنزدیک امام شافعی رحمه الله علیه شرطست . دوم خاک پاک، سوم دست بروی فرو مالیدن چهارم دست بر ساعد فرو مالیدن .

اما در حج سه چیز فریضه است: اول احرام گرفتن از میقاتگاه دوم وقوف

عرفات، سوم طواف زیارت یعنی گرد بر گردخانه کعبه گشتن .

اما درز کوة چهار چیز فریضه است: اول نصاب تمام بیاید از زر بیست مثقال نیم مثقال و ازسیم دویست درم پنج درم، دوم حولان، حول یعنی سال تمام، سوم هر چه بازرگانان را باشد ازهر بازرگانی، چهارم دادن بدرویشان و کسانی که مصرف ز کوة ب شد .

اما درصوم سه چیز فریضه است: اول وقت یعنی ماه رمضان، دیگر نیت کردن، سوم امساک ازطعام و شراب و وقاع<sup>۱</sup> و غیر آن .

اما بدان که سر از جنابت شستن فریضه است، از فرقی که قدم همه جای آب رس نیدن فریضه است، که زیر هر موی جنابتیست. اگر زیر یک موی خشک ماند از جنابت بیرون نیامده باشد و نمازش درست نباشد و نقدقر آن خواندن جائز .

و این دین اسلام است، و این آن دین است که حق تعالی فرمود: «الیهود اکتد لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»<sup>۲</sup> «دین فریشتگان و دین همه پیغمبران و دین اهل زمین و آسمان و دین اولین و آخرین این دین است و همه بدین دین فرمودند و حق تعالی مر نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد را احسان الله علیهم اجمعین بدین دین فرمود که قال الله تعالی: «شرع لکم من الدین ما و صحت به و صحت به»<sup>۳</sup> و الذی اوحینا الیک و ما و صینا بد ابرهیم و موسی و عیسی ان اقیمو الدین الذی کونوا فیه»<sup>۴</sup> و هر که دینی جوید جز از دین مسلمانان از وی قبول نکند و پذیرد که قال الله تعالی «ومن یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین»<sup>۵</sup>

همه یکیست و در دین میان اهل دین هیچ اختلاف نیست و چون فرمود الله عز و جل

فرمود جل جلاله «الکل جعلنا منکم شرعة و منها حجه»<sup>۶</sup> «دیوالمؤمنین»<sup>۷</sup> و فرمود

امامی کتاب الله و البیت قبلتی و دین من و ما کونتم علی

۱ - تصحیح قیاسی . متن : و وقاع . ۲ - لک الله فی التوراة ان اقیمو الدین الذی کونوا فیه . ۳ - لک الله فی التوراة ان اقیمو الدین الذی کونوا فیه . ۴ - آیه ۸۵ از سوره آل عمران . ۵ - لک الله فی التوراة ان اقیمو الدین الذی کونوا فیه .

۶ - آیه ۱۷۰ از سوره آل عمران . ۷ - لک الله فی التوراة ان اقیمو الدین الذی کونوا فیه .

شفیعی رسول اللہ و اللہ غافری  
ولا رب الا اللہ و اللہ اکبر۔  
الفصل العاشر فی الوصیة.

وصیت میکنم شما را و نفس خود را کہ دست درین دین استوار دارید و روی ازین مگردانید و در طریق قدم راسخ دارید و از حق تعالی توفیق و مدد خواهید، برین دین ثابت و مستقیم باشید و راستی در کار دین و شریعت نگاه دارید و از اکثری و هوا و بدعت دور باشید و احکام شرع را متابعت نمائید و نماز بجماعت رها نکنید و نماز آدینه و عیدین بگذارید و تقدیر نیکی و بدی از خود دانید و بر امام بر شمشیر بیرون میائید هر چند کہ جور کند و بر آئی و قیاس در قرآن سخن مگوئید و مسح بر موزه در سفر و حضر روا دارید و نماز دو گانه در سفر روا دارید و پیش از امام روزه ماه رمضان مگیرید و مگشائید و کس را ببپشت و دوزخ حکم نکنید و مسلمانان را غیبت نکنید و بریشان دروغ و بہتان مگوئید و سخن چینی و غمازی نکنید و از خمر خوردن و زنا کردن و لواط و مردم کشتن دور باشید و دزدی و مقامری نکنید و سو گند بدروغ مخورید و از رشوت دادن و ستدن دور باشید و در هیچ کار مداہنت نکنید و هر چه خود را مپسندید دیگر مسلمانان را مپسندید و از یار بد و کار بد و جای تہمت بپرهیزید و بمسلمانان گمان نیکو برید و کس را ملامت و سرزنش نکنید و از معصیتها دور باشید و علم بیاموزید و بعلم کار کنید و عبرت از حال دیگران گیرید و در کارها مشاورت با علما و عقلا کنید و پیوسته دل را بذکر حق زنده دارید و از دنیا و اهل دنیا دور باشید و روی فرا طلب عقبی کنید و فردا از امروز و امروز از دی در کار دین بہتر کوشید و از معصیتها بکاهید و در طاعت افزائید و دوستان حق را دوست دارید و دشمنان او را دشمن دارید و قدم در مقام وفا بر بساط حیا نہید، اختیار کار خود با حق تعالی گذارید صدق و اخلاص بر یمن و یسار طاعت بدارید، فقہ دین طلب دارید و قاعدہ کارها بر عقل نہید و نور توحید را از ظلمت شك و شبہت نگاه دارید، بر مؤمنان رحیم دل و باشفقت باشید، طعمه و کسوء حلال خورید و پوشید و با نا اہلان و شریران منشینید و با ایشان فرا مسازید، مادر و

پدر عزیز دارید و ایشان را میازارید حق ایشان بشناسید و نگاه دارید و با اقربا و خویشان خویشی و پیوند کنید و از رحم مبرید و مر خلق خدای را امر معروف و نهی منکر کنید و هیچ کس را در معصیت طاعت مدارید و بر مصیبتها صبر کنید و علما را حرمت دارید و عزیز دارید و ذکر ایشان بخوبی و تعظیم کنید و همسایه و همخانند را میازارید و حق ایشان بجای آرید و بدانید و مهمانرا عزیز و گرامی دارید و سادات و علما را و پیرانرا تعظیم کنید و حرمت دارید و عباد و زهاد و مصلحان و پیارسایانرا نیکو دارید و اندک و بسیار از مال مسلمانان حلال مدارید و بی اجازت ایشان تصرف نکنید و نعمت حق را تعالی و تقدس شکر گزارید و از رحمت خدای نومید مباشید و بر رحمت او امید دارید و از عذاب حق بترسید و ایمن مباشید و در مسلمانانی مریکدیگر را چون برادران باشید و کتاب حق را عزیز دارید و بدان کار کنید و یاد رفتگان بخیر کنید تا در دو جهان عزیز باشید. دین اسلام نصیحت کردن است. نصیحت از کس دریغ مدارید. نه از دوست و نه از دشمن تا ثواب یابید. قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «الدين النصيحة ثلاث» ات قیل لمن یارسل الله قال لله و لکتابه و رسوله و لائمة المسلمین و لعونتهم .

و سه روز را فراهموش مکنید و فرمایش خوطر دارید تا از فتنه نفس و دنی و دعوا و شیطان سلامت یابید: یکی روز رفتن از دنیا و سؤال و جواب منکر و ناکر. دیگر روز برخاستن از گور و ایستادن بعرضگاه. سدیگر آن روز بزرگ که روز قیامت است و روز حسرت و ندامت و رسوائی است و روز بازگشتن بهشت و دوزخ که آن حق است و حقیقت است. کما قال الله تعالی فی محکم کتابه: «فریق فی الجنة و فریق فی السعیر» و خلق من السعیر بیرون نیست. یا دوست است یا دشمن. دوستان مؤمنان اند و دشمن کافر اند. در بهشت سرای دوستان است و دوزخ سرای دشمنان. دوستان در بهشت و دشمنان در دوزخ و دشمنان در عذاب دوزخ میسوزند و می کداندند هر آینه که به دوست و بیگانه درستی را ازین دویکی چاره نیست. کما قال الله جل جلاله: ان الا براد فی نعیم و ان العجیر فی

جحیم.» صدق الله العظيم والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب .

### شعر

ایها الاخوان حولی اعلموا  
ان تریدوا ان ترى اشباحکم  
انما الايمان قول وعمل  
فی حبور فادفعوا عنها الکسل

### الفصل الحادی عشر فی الجمع والتفرقة بین الايمان والاسلام .

بدان وقتك الله که ایمان و اسلام از آنجا که حقیقت معنی است هر دو یکیست و اگر گویی که دو اند از آنجا که وضع شریعت و لغت است درست و راست است و خلاف دین و شریعت نیست. اما بیان آنکه هر دو یکی است آنست که اسلام از تسلیم است و چون بنده خود را بکلی ظاهراً و باطناً بامر و نهی تسلیم کرد، مؤمن بود زیرا که ایمان از امن بود و هر که مسلم حق بود، هر آینه ایمن بود و اگر گویند ایمان از تصدیق است کما قال الله تعالی فی قصة اولاد یعقوب علیه السلام «وما انت بمومن لنا»<sup>۱</sup> ای: بمصدق لنا. مسلم که چون دل و زبان و تن بامر و نهی سپرد صدق دل و زبان و تن آمد، ازین وجه ایمان اسلام است و اگر از راه ایمان گویی هم یکی بود زیرا که هر که مؤمن بود ایمن بود و ایمن آنکس بود که با خود و با خلق نبود بل بکلی با حق بود و با حق آنگاه بود که خود با امر و نهی سپرده بود و تسلیم کرده بود و اگر ایمان از تصدیق گوئی باور دار آنکس بود که فرمان بردار بود و در حکم قضا و قدر بردار بود، ازین وجه اسلام ایمان بود و دلیل بر صحت این قول: قال الله تعالی «فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین»<sup>۲</sup> اهل خاندان لوط را همه مؤمن خواند و همه مسلمان و ایضاً قال الله تعالی: «ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مؤمنین»<sup>۳</sup> وقال بعض العلماء: «الايمان والاسلام واحد. لأن الله تعالی اطلق لفظة الاسلام عند وقوع الهدایة.» لقوله تعالی: «فان اسلموا فقد اعتدوا.»<sup>۴</sup>

۱ - آیه ۱۴ از سوره انفطار . ۲ - آیه ۱۷ از سوره یوسف . ۳ - آیه ۳۶ از سوره الذاریات .  
۴ - آیه ۸۴ از سوره یونس . ۵ - آیه ۲۰ از سوره آل عمران .



فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَالْمُهَاجِرِينَ مِنَ هَاجِرِ الذُّنُوبِ وَالْخَطَايَا .

اما از عالم آرامگاه اسلام سفر کردن بعالم آسایشگاه ایمان آنست که ذکر بفکر دل بدل گردد و نفس بدل و جبر بسر و ظاهر بباطن . نظاره گاهوی عظمت و سلطنت حق بود، تماشا گاهوی صوامع مالیکه مقرب بود، میدان سرور وی اسرار و معانی قرآن بود، رجوع وی با درگاه انبیا و رسل بود، هراس وی از حشر و نشر بود، سوز و گدازوی از هیبت قضا و قدر بود؛ نفع و ضرر، حل و معسر، عسر و یسر، لطف و قهر، وصل و هجر جمله این چیزها هر چه بوده است و هست و خواهد بود صادر داند از قضا و قدر؛ و هیچ مخلوق را بر آن اطلاع نه تا حق تعالی چنانکه خواهد و تقدیر کرده است بوقت آن ظاهر می گردد. کما قال الله جل جلاله: « انا کل شیء خلقناه بقدر »<sup>۱</sup> و ایضاً قال الله تعالی « و خلق کل شیء بقدره تقدیراً »<sup>۲</sup>.

**الحکایه :** آورده اند که روزی مهتر عالم علیه السلام والتحید و الصلوات بمنبر بر آمد و فرمود که حق عز و جل در سبق سابق و ازل ازال کتابی نوشت بقلم قدرت از دیوات کرامت و رحمت بمداد لطف و رأفت بر کاغذ فضل و عنایت؛ نام سعداء عالم درو ثبت فرمود و آنرا بر یمین عرش در خزانه غیب نهاد<sup>۳</sup> و این دو کتاب در کتابخانه علم غیب و دیعت است؛ دست تغییر و تبدیل بدان نرسد. و عمر خطاب رضی الله عنه سؤال کرد و گفت: یا رسول الله پس فائده عمل خیر و شر چه باشد؟ رسول جواب داد که « اعملوا فکل میسر لما خلق له » شما را بنقش نامه غیب دیدار نیست؛ شما را جز بفرمان برداری و کردار پسندیده کار نیست؛ کار کنید که هر کسی را چاره ای تقدیر کردند، کرداری که در خور آن بود بروی میسر کردند. سعادت سعید بنا بر طاعت سعید ازل بود و شقاوت شقی بنا بر معصیت شقی ازل بود و سعادت و شقاوت بنده تقدیر ازلیست. آنرا در توان یافت اما مقدمات آنرا نباید ورزید و مقدمات سعادت متابعت شریعت

۱ - آیه ۴۹ از سوره القمر . ۲ - آیه ۲ از سوره الفرقان . ۳ - طاهر آ در اینجا عبارتی افتاده چون از زمینه حکایت پیدا است که کتاب دیگری هم متضمن نام اشقیاء بر سر عرش باید باشد





گروه عارفان و محققان اند که چون آفتاب معرفت از برج حقیقت طلوع کند بر دل ایشان تابد و دیده دل وی بر معروف افتد، آنگاه گواهی دهد. این گروه از سابقان اند و مقربان بر درگاه عزت بنواخت و کرامت در دنیا و آخرت کما قال الله تعالی: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»<sup>۱</sup> ایشان آن گروه اند که چون کلمه توحید از زبان ایشان بر آید رنگ اخلاص دارد و حرارت محبت و جناح همت و نور خورشید معرفت. چون آن نور معرفت و حرارت محبت از دل مؤمن موحد مخلص عارف بر آید جناح همت باز کند و ندبر زمین قرار گیرد و ند بر آسمان و ند بر کرسی و ند بر عرش؛ و ند با هیچ مخلوق پیوند آرام گیرد. چون از دل عارف محقق مخلص بر آید تا بحضرت معروف نرسد آرام نگیرد؛ پس معروف آنرا بعز خود عزیز گرداند و خلعت رضا پوشاند و بنسیم وصلش معطر گرداند. کما قال الله تعالی: «الْم تَر كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»<sup>۲</sup> بیخ آن درخت در زمین دل عارف رستده و شاخ آن بسراپرده جلال گستریده و از عین حیوة لطف و کرم آب حیوة می خورد و از قدح محبت شراب مؤانست می نوشد و خبر با سر این معارف موحد میدهد.

اما بیخ این درخت یقین و توکل است و آب او اخلاص، و شاخ او زهد و برگ او تقوی و شکوفه آن رضا و بر او اطاعت و پوست او سبزه و مغز او سبزی و لذت او شکر، و هر گرا درخت ایمان بدین صفت است او از سابقان و مقربان است و شیخ الاسلام قدس الله روحه آورده است که هر درخت که هست آب آن، بیخ بشاخ افکند مگر درخت خرما که آب او شاخ بد بیخ افکند؛ درخت توحید و معرفت همچنین باشد آب از شاخ بد بیخ افکند.

اما بدانکه معرفت نور است و محبت نور و دل سوخته نور محبت ازل؛ چون نور محبت در سوخته محبت ازل افتد چنان گردد و بدان صفت شود که فرمود قال الله جل جلاله: «يَكَادُ زَيْتُنَا يُنْفَىٰ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلِيٌّ نُورٌ»<sup>۳</sup> و نوز و نرا و فرا کسی دهند که

۱ - آیه ۱۰ و ۱۱ سوره الواقعة. ۲ - آیه ۲۶ سوره ابراهیم. ۳ - آیه ۳۵ سوره نور.



حکیم سنایی رحمة الله علیه میگوید:  
شہادت گفتن آن باشد کہ ہم زاوول بیاشامی

حمد دریاہ ہستی را بدین حرف نہنگ آسا  
«لا الہ» دہانی فراخ دارد و حوصلہای عظیم وسیع؛ و اگر ہر چہ مملکت خالق  
مخلوقست در دہان این «لا» نہدفرو برد؛ و نعرہ «هل من مزید» زدن گیرد. شہادت کہ  
از سر این دیدہ بر زبان سر بصراء طہور گردد، نہ دنیا پیشوی پای دارد نہ عقبی. قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم: «ان للہ عبادا یتفزون من الجنۃ کما یتفرون من الہیمن من الجنۃ».  
آنکہ بہ حقیقت این مؤمن بداند «لا ضار ولا نافع ولا معز ولا مدلل الا هو» نخست بیند،  
آنکہ گواہی دهد کہ ہر کہ نادیدہ گوید مقلد بود؛ و ہر کہ از سر تقلید گوید شہد  
زور باشد. قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم: «شاهد الزور لا یقبل صلواتہ ولا یدخل الجنۃ».  
چون آفتاب معرفت پر تو نور خود بر سینہ عارف افکند، گل شوق او در بستن  
معرفت شکند، دل از خرم و نورانی کند، آتش عشق توش نیاز او پر دہ غنات  
سوختن توش و در شوق، ہستی او را نیست گردہند، مؤمن عارف، دیدہ سر باز کند،  
مشاہدہ غیب او را عیان شود؛ سماع لطف بگوش دل بشنود؛ بزہن صدق ندا کند  
کدای حواس قاصر در بند باشید و معزول گردید کہ سر را بر سر از نیست؛ و غیب  
غیب کاریست کہ شہ در نگنجید، ای نفس خکی وای نفس ہوالی وای عمر فانی یک  
مدت ہمہ نیست و متلاشی گردید کہ ما را بہ آن حیوۃ روحانی سر نیست کہ شہ را  
در میان راہ نیست، ای کامہ طیبہ وای شجرہ طیبہ وای حیوۃ طیبہ شما نقد وقت خویش  
نگاہ دارید تہمانی درہ جلس انس خلوتی سازیم و رب، حین مؤانست بیوئیم و شراب  
وصل بنوشیم و عطر نیاز بر آتش شوق افکنیم و در سر ای پردہ رضا رویم، و در بار گہ  
صدق ساکن کردیم، بساسہ مہربند عنایت بر تہیم و ہمہ استقامت ختم کنیم و از دست  
فضل جام الفت بستیم و شراب محبت نوشیم و بعین کرامت بوجد رضا نگرییم،  
مخمور مہر او، مست انعم او، پروردہ لطف او، شیخ الاسلام احمد قدس اللہ روحہ در

این معنی قطعدای فرموده است و اینجا وصف الحال افتاده . و القطعته هذه :

خوبست حال این دل با مهر و یاد مولی

مانند حال موسی سر طوب در تجلی

مخمور مهر گشته بوی وصال در سر

با غای و عوی مجنون در آرزوی لیلی

بی خواب و بی قرارم چون ابر نو بهارم

از دیده می ببارم هر شب در میان سیدی

چون بلبل خروشان بر شاخ گل سر این

از زم دوست نذران بی از سپهر حیدری

در گوی دوست پویم تا وصل دوست یارم

گل پرگه پدید آید در رخ آفتاب

این دیده در وصالش نظاره در جلالش

خویش بر حلالش دل آید پیر

من حور عین نخواهم خلد برین نظاره

مندان این سر بر جبهه همی سوزان

مرا دل بست بی غم در مهر دوست خرم

چون آرمش پدید آید در رخ آفتاب

تصدیق سر احمد کن در نظر از حور

عاشق بر پیر و حور

آنچه در کس رخ کت کنند ، و آنچه در کس رخ کت کنند

و آنچه در کس رخ کت کنند ، و آنچه در کس رخ کت کنند

یافتند و حق حقیقت شده عالم الیقین عین الیقین استند و عین الیقین حقیقت

قوم و با چنین حال و با چنین کار ، کس بی ندارد و عین الیقین بر روی

آن قوم اند که کلمه توحید از زبان ایشان بر آید رنگ اخلاص دارد و نور صدق و حرارت محبت و توش خورشید و جناح همت دارد، سر ایشان سراپرده رازاو و فکر ایشان جاسوس سراپرده حضرت او، تماشای ایشان در میدان رضاء او، دل ایشان خزانة فضل او، سینة ایشان بحر جود او، دیده ایشان منظر<sup>۱</sup> جلال و جمال او، زبان ایشان مدح گوی او و سمع ایشان مستمع ندای او، هفت اندام ایشان غرقه کرامت و خلعت انعام او. قوله تعالی لحزقیل علیه السلام و هو نبی من انبیاءه: ما تقرب الی عبد بشی افضل مما افترضت علیه بالمکتوب حتی اذا احبه فاذا احبته کنت بصره الذی یبصر به و سمع الذی یسمع به و لسان الذی ینطق به و قلبه الذی یعقل به و رجلیه اللتین یمشی بهما فان دعانی احبته و ان سألنی اعطیته. «نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم»<sup>۲</sup> چه خلعت بود و کرامت ازین بیشتر؟ کما قال الله جل ذکره فی محکم کتابه «نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون نزلاً من غفور رحیم»<sup>۳</sup>.

در خبرست که رسول خدای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم حدیث اولیاء حق تعالی میگرد، اعرابئی حاضر بود، گفت: یا رسول الله مرا بگوی صفت ایشان. قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «هم قوم تحابوا فی الله لیس بینهم دنیا یتبادلون بها و لا یرحمه یتواصلون بها یحشرهم الله یوم القیامه و علی و جوههم النور و یضع لهم منابر من نور لیسوا بانبیاء و لاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء عفرع الناس و لا یفرعون خاف الناس و لا یخافون ثم تلا هذه الآیه قوله تعالی «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»<sup>۴</sup>.

اولیاء حق تعالی نه آن مقام دارند و نه آن بوی و رنگ دارند که ما از سر ظلمت خویش در ایشان نگرییم و یا از سر دعوی و پندار خویش گوئیم که ما از اولیائیم. اولیاء حق تعالی آن کسانی اند که دل ایشان یکطرفه العین از حق تعالی خالی نباشد، و نه نظر حق از دل ایشان با حق آرامیده، و از خلق عزلت گرفتند و نظاره گاه حق

۱ - تصحیح قیاسی اصل: منظر ۲ - آیه ۱۵، سورة الحجر ۳ - آیه ۳۲ از سورة فصلت .  
۴ - آیه ۶۳ از سورة یونس .

گشته و هر دل که نظاره گاه حق گردید، بنور لطف و کرامت او آزاد شده و منور و مزین گردید. و این قطعه بر سر روضه سلطان الاولیا احمد قدس الله روحه در شہور سنه اربع و عشرين و ستمائے در شرح حال اولیا الله تعالی بمدد روح مطہر او اتفاق افتاده بود.

### القطعه

هر آن دل کز ره معنی ز اسرارش خبر دارد  
 هر آنچ از گفت او زاید بدایب در اثر دارد  
 بر آید ابر گفتارش ببارد بر زمین دل  
 حیوة نو دهد آنرا و عمر دم زنده تر دارد  
 ببیند باطنش روشن هر آنچ اندر همه عالم  
 ز نیاک و بد شود حادث چو دل نو بصر دارد  
 نماید این عجب آنرا کد نبود چشم دل روشن  
 ولی بنید این معنی سیم و سیم و سیم دارد  
 بحضرت بار چون بید بید شرح دل آنچ  
 چو نو از نور حق کرده گویانند نظر  
 بود خوانی بد پیش وی همه دنیا و عقبی هم  
 کند پناهمند او ایستد با خود و با حق  
 هر آن دل کو شود بین بنور لطف بیانی  
 ببیند هر چند مخلوقست ز نور حق حسد هر  
 بود ظل الله اندر ارض و اندر ظل او دایم  
 سنه سنه قد داده در روزی که در آن روز  
 چو در تجر قبا افتاد نشدند خاق او را  
 سخن از نفس او باشد که از خود خبر دارد

کسی را کاندرا ان حضرت مقام و منزل این باشد

چه جای دیدن غیرست آخر این قدر دارد

مگیرم رفت گستاخی در این ابن مطهر را

از ایراکین سخن دانی کد از جان دوستر دارد

عنان مر کب خاطر فرو گیرای محمد. هان

که گفتم بی قدم زین قوم بسیاری خطر دارد

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَالْيَدِ الْمُرْجِعِ وَالْمَاءِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ رَسُوْلِهِ الْوَسِيْلِ

## الباب الرابع فی بیان الخطاب

وهو ثلاثة فصول .

### الفصل الاول فی حقيقة الخطاب

بدان وفتن الله کذب معبود روئند کن این راه درین راه بعد آنکه هر که در تقوی  
از دل زدوده شود و در خاندان بدی از خیر و خاشاک شد و زمین پر از کینه و کینه  
خطاب یابد و بدروند آن، ام حضرت عثمان و غیره که در کتب معتبره آمده است که  
خاندان اهل معنی و بصیرت در عین چون توالتهمه که در حدیث آمده است که  
خطاب و اهل خطاب بسامع دل وی رسد پیش از آن که رسد به معنی او و معنی  
در دل وی فرود آمده باشد. قال الله تعالی : و اولی : و اولی : و اولی : و اولی :  
عظیم تفتیش من الدعاء مما عرفوا من الحق . و اولی : و اولی : و اولی : و اولی :  
ای بدین درجه نتواند رسید ، طریق راه آنست که اولی : و اولی : و اولی : و اولی :  
و مشغول گردد : و آنچه در تفسیر آیه : و اولی : و اولی : و اولی : و اولی :  
بهد تدبیر گفت و دانش گویند آن ، و اولی : و اولی : و اولی : و اولی :  
سالمی در اسرار کون بد و ندانی ، و اولی : و اولی : و اولی : و اولی :  
یابد. قال الله تعالی : و اولی : و اولی : و اولی : و اولی :  
فوت دانش خویش شرح دعویه حیرت و اولی : و اولی : و اولی : و اولی :



ند خصومت وداوری . انشاءالله تعالی .

آغاز سخن؛ قوله تعالی و تقدس: «وشددنا مملکة و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب»<sup>۱</sup> . بدان که مقام خطاب خلاصه مقامات است و صرف احوال است و منہی اسرار است و کفایت آمال است و پرورش ارواح است ، و مفسر مشکلات است و در هیچ مقام از مقامات از بدایت تا نہایت نیست کہ نہ آنجا خطاب است ، لکن بنسبت مقامات روندگان بر تفاوت است ؛ و در مدارج اولیا و سالکان بہر نفس مشکلیست کہ آن حل نگردد الا بخطاب و چون حق جل جلالہ در دل بخطاب گشاده گرداند، و این خطاب رسولیست از رسولان حق ہر گاہ کہ بدل سالک در آید ، بی تحفہ و عطائی نیاید، گاہ نوریقین آرد گاہ نور شکر، گاہ نور صبر آرد گاہ نور تسلیم، گاہ نور سمع و اسرار آرد، گاہ نور بصر و انوار آرد ، گاہ نیستی و ہوا آرد، گاہ کشف مستور آرد، گاہ ستر مشہود آرد ، گاہ منشور و لایت دل آرد ، گاہ تاج و کمر جهان آرد . گاہ فرح قرب آرد، گاہ شراب شہود آرد، گاہ تحفہ محبت آرد ، گاہ انس قدس آرد . چون اینجا رسید از بند خود و خلق بیرون آمد و بدید آیات و علامت و حدانیت مشغول گشت . چون در باغ خطاب گشاده گردانند از اغیار آزاد گردد ، پس خورشید شہود طلوع کند ، تا از چراغ و شمع و مشعلہ مستغنی گردد . پس گل محبت بر طین خطاب در گلستان انس بشکفد ، تا از کون و کاینات فارغ آید و چون این احوال ظاہر و عیان شود حقیقت «و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول» نقاب افضال از چہرہ جمال گشاده گرداند، اینجا آمین خطاب را در سرای حرم سر راہ دهند، درین منزل از خصمان ایمن شود، و دست شیاطین و اعوان ایشان از بضاعت نفیس او کوتاہ گردد، و اللہ الہادی و المعین، قال اللہ تعالی: «فبعضتک لاعوینہم اجمعین الا عبادک منہم المخلصین»<sup>۲</sup> و حیل و مکر و دستان نفس درین مقام ضعیف شود . جائی کہ خطاب موعبت حق تعالی بود ، و آسایشگاہ نظارہ غیب بود . مسکن و مأوا من اللہ بود و تماشا گاہ ملائکہ مقرب بود

۱- آیہ ۲۰ از سورہ ص ۲- آیہ ۸۳ از سورہ المائدہ، ۳- آیہ ۸۲ و ۸۳ از سورہ ص

و نزهت گاه امر و نهی کتاب و سنت بود و غذا از خوان انبیا و رسل بود و جلوه گاه محشر خلائق اولین و آخرین بود و سواری در میدان قضا و قدر بود و ساوس و هوا جس شیطان و نفس و مکر و غدر و هوا دنیارا درین مقام چندمجال تصرف تواند بود؟ قال الله تعالی: «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان.»<sup>۱</sup> و بالله العون و التوفیق.

### الفصل الثانی فی ان الخطاب مرتب علی المنازل و المقامات.

بدان و فک الله که از مقام توبه تا بمقام مراقبه هزار منزل است و در هر منزل از هزار خطاب، و از مقام مراقبه تا بمقام معرفت هزار منزل است و در هر منزل از هزار خطاب، و از مقام معرفت تا بمقام اسرار مکاشفه هزار منزل است و در هر منزل از هزار خطاب؛ و از مقام اسرار مکاشفه تا بمقام تصرف مشاهده هزار منزل است و در هر منزل از هزار خطاب؛ و از مقام تصرف مشاهده تا بمقام توحید هزار منزل است و در هر منزل از هر محیط محبت در سفینه حیرت که اولش سجواست و آخرش سجود است و در هر محیط فنا و وجدش بقا بق و جواهرش خوف و رجاء و قیض و قبض و یسار و یسار است و در هر محیط سکر و سحر در سجود؛ و در هر نفس هزار رعب در هر نفس از خطبه و خطبه و خطبه از توحید تا بالحداد هزار حجاب عبودیت است که اولش نیستی است و آخرش وجود است و در هر حجابی هزار اشکال التباس است و در هر ابسی هزار غم و غم و غم است و در هر غم و غمی هزار زبان سر است که بدان زبان است از الین الی الین و غم و غم و غم است و در هر سر آن اسرار باوش سر خلائق به سده همه پیوسته و غم و غم و غم است و در هر خلائق بحقیق که اتحاد همه خطب است که در آن است و در هر خطبه و خطبه و خطبه است که خطاب منقطع شود و همه همواران به در پس همواران است و در هر هم نظر تبهمت است، چون در سکه سکه افتد این سکه پس سکه است و در هر سحر دو آید و بین المعجود و السد همه سجود است و در هر سجود و سجود و وقت کلماتی که ازین جماعت صادر است و در هر وقت کلماتی که ازین جماعت صادر است چنانکه بزرگان دین گفتند از سبوح و قده و کلام و سوره و کلام و در هر سطر

قدس الله روحهما و این نقل از این بزرگان دین مشهورست و الله اعلم . بسر سخن باز آمدم، چون سالکان طالب صادق رسند بینند. اللهم يسر و بالله العون والتوفيق.

### الفصل الثالث في كيفية الخطاب.

بدان وقتك الله كه خطاب بر وفق احوال است. بعضی در حجاب و بعضی از برای حجاب و بعضی در مشاهده و بعضی بی وسیلت در وجد با روح مقدس و بعضی بزبان تعظیم با اهل عشق و بعضی بزبان توحید بامتفردان محبت و بعضی بزبان الهام باراسخن معاملات و بعضی با گمشدگان بلطف و کرامت. در جمله، و بهر نوع خطاب کند و در هر مقام خطاب. که نه با هر ره روی خطاب بود، بلکه بر سروران و سران و محبان و عاشقان بود. اما خطاب اتبانه مریدان راست و خطاب اشتیاق محبانرا و خطاب انفراد عاشقانرا و خطاب وحدت عارفانرا و خطاب اتحاد موحدانرا؛ و خطاب با اهل سماع و در وقت سماع هزار رمز در رمز دارد که مهیج احوال و مقتوی اسرارست، و مفتاح ابواب مکاشفات و مشاهدات است. اما در عین جمع با روح گوید و در صرف صحو به دل گوید و در مقامات با عقل گوید و در لطف با نفس گوید و در قهر با هوا گوید. از اول درجه محبت تا با آخر درجه معرفت نوازش در نوازش و گدازش در گدازش. اما خطاب در مقام هیبت خوف اقتضا کند، و در مقام لطف حسن رجا آورد. و در مقام محبت مستی تولد کند و در مقام عشق هستی روی نماید. اگر گوید ننماید. و اگر ننماید گوید. آنچه بیانست ازین حل این است و بیش ازین م راقوت نیست. اما بدانکه خطاب بر سه قسم است: خطاب عام است و خطاب خاص است و خطاب اخص. اما خطاب عام در معاملات است و آن در نهاد ایشانست، و خطاب خاص در حالات باشد و آن از برای حجابست، و خطاب اخص در مکاشفات و مشاهدات است و این لطایف گرانمایگانست که هر دم برای خاموشان مترقب اسراراند و حاضران احوال، نشنود آنکه با خودست و بشنود آنکه بی خودست. معجوبست ازین حدیث آنکه در

حدیث است، و بیگانه است آنکه آشنایست، و آشناست آنکه بیگانه نیست، و این گفت  
گفت بی زبانان است، و شنیدن بی سمعان است، و دیدن بی دید گانست. واجب است  
در هشیاری بر هشیاران که چون دانند و توانند نگویند؛ و لازم است در مستی بر مستان  
که چون دانند و توانند از سرمستی گویند. برهد آنکه نگوید، و نرهد آنکه بگوید؛  
و اگر بگفت این حدیث مأذون است و حجت آن دارد با کسی نیست. گفتن اولیتر؛  
و اگر مأذون نیست و بگوید فضولی بود، و کاری فرمان کرده بود، فضولی با ادب لازم  
بود؛ و هر که اسرار پادشاه بی فرمان او آشکارا کند؛ مستوجب سزا است و عفو و توبیخ  
گردد. چگویم که عرسد بس تنگست و حریفان بس زعجورم و رفیقان بس شمر افیل.  
چون مردان تنگ بود، و مر کب لنگ، عذر سخنان گزین داشته آمد، و سحر و جادو  
والله الهادی و منوالعون و التوفیق.

برهن الدین نصیر رحمة الله علیه گوید:

لکن توان به و بیرون دان

اسرار توان پنهان بزرگان دادن

و توان از سران

هر چند که عود از سران شمرند

## الباب الخامس فی بیان الوجد

وهو اربعة فصول.

### الفصل الاول : فی حقیقة الوجد.

قال اهل المعرفة «الوجد سر فی الوقت لا یطلع علیه احد الا الله».

بدان که حقیقت وجد از انوار تجلی پیدا گردد. و آن صفو وجد است. و خلاصه کار و عظمت ربانی که ایشانرا که از آفات بشریت و اخلاق طبیعت نگاه میدارد. و معون و محروس میگرداند. و بر جناح همت روح مقدس ایشانرا از انتقال نفسانی و هوایی و شیطانی و دنیائی دور میکند. و حقیقت میگرداند تا فوق العالی در هواء اسرار ربوبیت پرواز میکنند. و از دریچه ملکوت انوار جبروت مشاهده کنند. و قوت دل را مفرح از جلال و جمال سازند. و از آنجا هستی و خرامان باز گردند. دل در کشش شوق افتاده. و چشم از هیجان دل مضطرب گشته. مبدی وجد از اینجا برخیزد که وجد عین جذب است. و حقیقت سلب. و پرتو مشاهده. و عکس صفات که نفس مطمئنرا در عالم عشق لایزالی در آورد و در خان نفس اماره را بقید عبودیت بنشانند. تا در رسته بازار شریعت بی رحمت نماند. و مترصد بر جاده مراقبه بنشینند و تفحات حق را منتظر می باشد. گاه بخطاب هدایم شود. گاه بجمال واله گردد. گاه بصفات حیران شود. گاه از بعد گریین گردد. گاه در قرب سلطان شود. گاه در هجران جوش از دل بر آرد. از خود بنالد. گاه با خود بسازد. گاه نیست شود. گاه هست گردد. گاه ساکن شود. گاه مضطرب.



## شعر

الوجد يطرب من في الوجد راحتہ والوجد عند وجود الحق منقود  
 قد کان یطربنی وجد فغیبنی عن رؤیة الوجد من فی الوجد وجود  
 وجد دل زنده خواهد، و نفس مرده قبول نکند، و باغیر حق بشناسد، زیرا که  
 از جمال عشق بر خیزد. آن که مایل است بحیوة خویش او را از وجد سخن نرسد.  
 وجد میراث مکاشفہ است در مراقبہ، چون نفس از غبار حدوث بیرون آید و بمیدان  
 وحدت در آید، و رسم انسانیت در بازار هوا و شہوت بگذارد، و در مدمات تجلی نیست  
 شود. پس همه بحسن تجلی هست گردد تا از هستی نیستی بگذرد. پس بی رسم  
 وجود حق بندگی تمام بجای آرد، چون صافی گردد اول ثمره این روش کشف عالم  
 جسمانی بود که برنگ روحانی بد بیند و روحانی برنگ جسمانی. اگر اینجای  
 غلط نکند و بر جاده صواب بماند در ملکوت جان عرایس اسرار روی بدو نماید.  
 قلابان قبر در وادی طہایم منبہ گردند، و اثر قبر حق بیابند، و بدانند که آن چیست  
 و با کیست و در کیست. و بندگان حق را تعالی و تقدس که در عالم صورت و معنی  
 روندگان این طریق و سالکان این سبیل اند در مقام اوامر و نواہی شرح بشناسند، و  
 بدانند و دریابند و در آفاق صورت ستریم آیاتہ فی الافاق و فی انفسہم، بر مر کب  
 اذکار و افکار جولان کنند و باطراف و حوالی کوهسار او، ابری نفسی ان النفس لامرہ  
 بالسوء<sup>۳</sup> نگاه میکنند که در آن وادی غولان ایستاده باشند، از اشارت پیر نگذردند تا  
 بسلامت گذرند. انشاء اللہ تعالی و باللہ التوفیق.

## الفصل الثالث فی بیان وجد الخاص

بدان وفتات اللہ کہ وجد خاص، وجد دلست کہ بر طاقت نیرو کند، دل طیر  
 گردد، نفس سیار شود و در حرکت آید، جسمه در بدن گیرد و بهره  
 فرا زدن کند و این سازش در سازش بود، و این را وجد مغلوب گویند:  
 ۱- اصناف و نفس مرده زنده قبول نکند ۲- آیتہ فی الافاق و فی انفسہم ۳- سوره توبہ

و این وجد واجد را چنان مستغرق گرداند که بهیچ نپردازد، و نفس این واجد از سر شوق بر خیزد، خروش باز آورد و از خروش این واجد، مہر دنیا از دل زدوده گردد، و ساختن اسباب بر خیزد و خلق را فراموش کند، پس سر ملکوت صغری بدو نماید، و ہمای ہمتش از خودی بیرون شود، و در عالم آیات و صنایع افتد و اشکال آیات چنانکہ ہست بدو نماید، دیدہ اش بر ملکوت کبری افتد، و از روح انبیا و اولیاء شاہدہ کند، و حجب انوار و پردہ اسرار مغلطہ کند، و تنقہ بقادر یابد، و کرد بیان در و جانیا را در حضرت قدس بدیند، و نور در نور و سرور در سرور و عظمت در عظمت ادراک کند، تا بساحل صفات رسد، پس ہمراہ قبہ خانہ قرب رود تا تخت و سریر عرشان تجلی بیند، پس صوات سبحی بسلاح عظمت بیرون آید و دیر امجد کند، پس نقیب بویہ ہا حسن رجا بر گیرد و بی خوف و رجا اورا عونت خود کند، پس نفسش عاشق کند، و بجلاش محب کند، و بجمالش مشتاق گرداند، و بہیبتش فانی کند، و بکار عشق و فی کند، و بقدر ارادت صفات بدو مینمایند تا بدان حالت موصوف کہ در حق تعالی است، و ذات بیابد.

بیت

ای در وجود وجدانم وجود در گدازد  
 اندر وجود نایدہ اجد بہیچ حال  
 ہرگز حقیقت را حقیقت کند نگردد

پس بحضرت رساند تا دلش بدید آید، پس روح نفسش در ملکوت بیند، پس لقاء بدیش بنمایند تا ابدی گوید، شہدہ را چون با او آید، پس قاصر و عقل ناقص را زیرا کہ بپیردن از یونہ، حد حاکم بر کمال او، پس کواکب آسمان کہ است کہ در عرفان و جان حریفہ، و ہاں کواکب آسمان صغری نبشتہ است، و جہول افواہ است و وجود احدی، کہ از حق تعالی است، و



افراشته است ، تا طالبان در ظل سعادتش بیاسایند، و در سایه عدل و عنایتش بند سازند .  
والله الهادی ومنه العون والتوفیق .

### بیت

بود ظل الله او در ارض و اندر ظل عدل او

بند سازند مظلومان و ظالم زان حذر دارد

عندایب گلستان صفاست، نساج کارخانه قدرت است، نقش بند پرده مکاشف است،  
مشاطه عروس مشاهده است، کاوین این عروس طلاق محذرات است، هدید؛ شکستن قنص  
فالب است سیرش در خطرات است، وطنش در مملکت است، رسم در شاهوار آنست که تحت  
بحر ماوی سازد، سراج شب هجران مرید آنست که سرای دل از ظلمت هوا و طبیعت نگاه  
می دارد، سیرتش یاک بازیست و مفتش سر اندازیست، مستی او هشیر است و هشیری او  
مستی است، زهد آن واجد از شراب وجد بحر کت مستی در آید، عشق ترا در سوزش  
و گذارش و نازش آرد .

اما قومی باشند از مفلسان و بطلان و مپوسان که رنگ رزی کنند ، و خود را  
برنگ آن صادقان بر آرند تا خود را شیره کنند، ز نهر مباح نیست روی آن بطلان  
و منافقان دیدن، و ایشان را درین جمع راه دادن، و با ایشان پیوند و اختلاط کردن، زیرا  
که دزدان رعنا اند و راه زنان خزانه دین اند ، پادشاه ندیده و از نقایس خزانه خبر  
نیافتند و هیچ بدیشان نرسیده می لاف زنند، و نیافتند می دعوی کنند ، ایش ترا در شهر  
شریعت بازار غیرت بر آرید، و برستند عبرت فرو برید، و بر سر چهار سوی حقیقت  
بردار امتحان کنید ، تا در هر دو سرای بنکال ایشان گرفتار نگردید و در نمائید ،  
والله الهادی للصواب .

### الفصل الرابع فی وجد الاخص .

بدان وقتك الله که وجد اخص وجد جانت، نصیب خود از حق تعالی در وقت

۱- متن: برشته عبرت.



حرکات او را باز ندهد و منکر نگردد تا راست بود و در وجد صادق، زیرا که این بیابان بلاست و وادی ازدهای دمان و بیشه شیران و مسکن پیلان، و شیخ الاسلام مقتداء انام قطب الدین احمد رحمه الله علیه رحمه واسعه [گوید:]

### رباعیه

اینجا چه کنی چه گردی اندر میدان؟ اینجا دم ازدهاست و زخم پیلان  
 پرهیز کن و مگرد گرد اینان رعیت چه کند گرد سرای سلطان  
 در مقام و منزل و اجدان عاشق، صدهزار عیار رعناء پر دل، از تخت و طارم و قصر  
 و ایوان دور مانده اند، و کشته و زار افتاده. اینجا است که بر لب شمشیر تیز آبدار  
 می باید رفت. این حدیث و این طریق اقوام عشق را مسلم باشد که بعین شریعت در  
 عبودیت نگریسته باشند، و عبودیت بفرمان شریعت کرده باشند. سفید بازانی اند که  
 در حضرت گرد سریر مملکت پرواز میکنند. گاه در بحر محبت صافی اند. گاه از  
 شراب حیرت سکران، گاه بکمند عنایت مجذوب اند. گاه در بحر وجد سوزان و  
 گدازان. و الله الیه بالحق. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «جذبة من جذبت  
 الرحمن تواری عمل الثقلین.» هر که این آتش بدو راه یافت، همه هستیها از وی دور  
 گردد. چون برق وجد در سوخته ازل افتد، و باد عنایت بر وزیدن گیرد، چون کند  
 که نسوزد؟ و فروغ در روشنائی ندهد؟ و تا هر چه هستیت اوست پاک نسوزد دست از  
 وی باز ندارد، چون هستی او تمام سوخته شد آتش ماند. اما آن آتش نه آن برق  
 باشد. آن برق لطیف است و این آتش از کثافت خالی نیست. هم رنگ باشد، اما ندهمان  
 باشد همچنانکه کیمیا بر مس افکنی زرشود اما کیمیا نگرود.

و شیخ الاسلام قطب الدین احمد قدس الله روحه در کتاب انس التائبین آورده  
 است که واجد چون سوخته است و مثل وجد چون آتش، و مثل فکرت و عبرت  
 و سماع و غیرت چو آهن، و مثل توفیق حق چون آن کس که آتش زنده و سنگ بر هم زنند،  
 و مثل عنایت ازلی چو آنکه آتش در سنگ و آهن تعبیه کرد و اگر لطف الیهی برق

عنایت ازلی تعبید دل سنگ و آهن نکردی و توفیق طاعت با ما، هزار بار بتر از آن کردی  
که با ابلیس ملعون کرد.

## رباعیه

یارم ز خرابیات بر آمد سرمست      هم رنگ لب خویش می لعل بدست  
گفتم صنما من از تو کی خواهم درست      گفتا نرهد هر آنکه در ما پیوست  
صفت این مردان زدکار این صعیف تنها نده سرگردانست، آنچه رفیق نداد راه  
ادب و دانش بود، بی خودی از سر بی خودی؛ بی خودان میگویند، اگر چه در عالم هست  
این معنی منہی و بیگانداست، و خلق ازین راه و ازین حدیث دور، و بدین طریق حدیث  
مدعی، و درین سلوک سرگردان، ام خداوندان معنی و از باب بسیرت و آهن تجویفی  
بحقیقت دانند و اصحاب سر سر شناسند، والله اعلم بالسرائر.

## شعر

أَموت إذا ذكركم ثم أحي  
فأحيا بالمني وأموت وجد  
شربت الحب كاس بعد كس  
فما أحو غموت و كرامت  
و لو أله في كبر كعبه  
فما شهد الله الوجود

و شیخ الاسلام قدس الله روحه قطعاً ای درین معنی فرموده است  
آنرا که راه غیب بدو بر میسرست  
او را وجود و کبر کعبه بر سر او  
در همتش نیاید کونین و عب امین  
و آنچه که در کعبه بر سر او  
هر چه آدمست و خاک، شود آن بعد از  
آنچه او نماند  
هستو حدیث هر کس و این را بچندان شنو  
دهان همای مسلمان که همه را

## حدیقة الحقیقه

جززین حدیث کان ز ازل تا ابد بود  
 این را ابد ندیم و ازل نیز مادرست  
 در فہم کس نیاید ہر کونہ این بود  
 آنکو بہشت معنی چون جان فراخورست  
 آنرا کہ ہمتش بہشت است و حور عین  
 در وی گمان مبر کہ ورا از تو باورست  
 راہی کہ راہ نیست درویک قدم دگر  
 بر طرف راہ نیز نہنگان منکرست  
 آن کس کہ راہ رفت و درو گشت مستقیم  
 او را حیاة جان و دل و روح دیگرست  
 گر باد این حدیث بر احمد وزیدہ است  
 بی شک بلند بخت و سعید و مشہرست

## الباب السادس

### في السماع

وفيدستة فصول :

#### الفصل الاول في قواعد السماع .

بدان وفتيات الله كذا قواعد سمع غير ثوانست. و آثار ابدان و ذوات است. و فتد  
ارواح و قلوب و اشخاص مختلف است بر وفق عقول و لكن من يقى السمع في  
مقدس از آن تلذذ تواند گرفت. لكن به نشرة الاعمال سمعت عسقى ان  
ذير الكه سمعت روحانى و طبع جسمانى مختلف است. و ان كبره  
دره مجلس انس سماع مستمع تقا اند بود. بانكه جملة وجودات  
بسماع. ذير الكه سمع است و روح ارواح است ان طفل بشريت و ذير  
انس نى را. و حجره كس طير است. و ذير كسى اسير ان و ذير كسى  
ذير كسى. و بعضى را غير سمعت چون كسى قولى كذا و كسى  
لشدايش ذير كسى سمع شنيدن. كذا بر بدن من است. و كذا  
و كذا كسى كذا بدل زنده اند و بطيحات و ذير كسى  
كذا كسى سمع ذير كسى سمع كذا كسى سمع كذا كسى  
و ذير كسى تلذذات است. و ذير كسى سمع كذا كسى  
كرد. كذا آن به روح سمعت كسى كذا كسى سمع كذا  
و شبوانى دقيق و منقطع كسى كسى كسى كسى كسى كسى

در حضرت حاضر آمده، تا از فتنه نفس و مکر وی ایمن تواند بود، که سماع مسلم نیست مگر اقویاء عشق را .

اما سماع سد قسم است: قسمی عام است و قسمی خاص است و قسمی اخص است .  
اما سماع عام بتفس شنوند و افلاس بار آرد و آن چهار نوع است: طبیعی و هوایی و شهوانی و بدعتی .

اما سماع خاص بدل شنوند و طلب زیادت کند و آن سه نوع است: سماع خائفان و سماع راجیان و سماع روح .

اما اخص بجان شنوند و محبت آرد . و آن دو نوع است: سماع راسخان و عاقلانست و سماع مشتاقان و محبان و عاشقانست . همه بتفصیل گفته آید انشاء الله تعالی .  
اما بدانکه سماع هر گروه از سر وقت ایشان باشد، و هر چه گویند و شنوند از سر وقت خویش گویند و شنوند، اما سماع [را] ظاهر است و باطنیست و سخن را نیز همین است؛ هر چند ظاهر می نماید شنیدن آن مسلم نیست، و فساد است و از آن حذر کن . و شیخ الاسلام قطب الدین احمد در کتاب انس التائبین<sup>۱</sup> آورده است که « سماع تخم عنایت ازل است در دل مستمع، و دل چون زمین است، و سماع چون تخم است، و سمع چون جوی، و آواز چون آب . اگر در زمین دل تخم عنایت ازلی افکنده باشد آب اگر صاف باشد یا تیره تخم از اصل خود بنگردد و او را چه نقصان بود ؟ » والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب .

### الفصل الثانی فی سماع العام .

بدان و فتنك الله که سماع عام چهار نوع است: طبیعی و هوایی و شهوانی و بدعتی .  
اما سماع طبیعی آنست که مزامیر زنند، و سرود و غزل گویند لہو و طرب را، این نشاید و سماع معصیت است و حرام . قول رسول الله صلی الله علیہ وسلم: « الغناء تُسبِتُ التَّقِیَّ فی القلب . » و عن الحسن البصری فی قوله تعالی « واستغفر لمن استطعت منہم بصوتک . » قال  
۱- آیه ۶۴ از سوره بنی اسرائیل .

«الدف والمزامیر». اما سماع هوائی آنست که کسی چیزی میگوید بعضی نیت و بعضی بد، و گروهی بهوا آن سماع میکنند، این سماع نشاید شنید، بر گوینده و شنونده حرام است. اما سماع شهبوانی آنست که کسی از راه شہوت در هوای زنی یا غلامی و یا چیزی که دل او از راه شہوت بدان مایل بود باوازی خوش بیتی یا غزلی میگوید، و قومی سماع میکنند، این سماع بر گویندگان و شنوندگان حرام است، و جمله در معصیت و خذلان حق تعالی باشند. اما سماع بدعتی آنست که قومی را بطریق گرفتار باشد و نام درویشی و صلاح بر خویشان نهاده باشند، نمیتوانند که مجلس قسمتی بر سازند که سالوس و ناموس ایشان خراب میشود. قوآن خوش گوی خوش آواز حاضر کنند و هر چندشان دل آرزو کند و هوا خواهد شنوند و گویند و زنند، و این را حرام و کفر نام کنند، و این نبالغان بطل خود را بر فترتک دیوات آن رسیدن محقق میکنند می بندند، و معصیت را بعبادت می شمارند، و آنرا طریق فترت و بیخ راه می نامند، و مشایخان دین و سالکان سبیل یقین ازین طریق حذر کرده اند. که اینند صاحبان کفر است، بل بدعتی عظیم است، که در مدین امت محمد علیہ السلام افتاد است، و صاحبان الغفاری رضی اللہ عنہم اند داعی الی ولیمہ فیم، حضرت فخر العزیز فرمود: انما الاتذخل قول: انی اسمع صوتا و من کثر سمی اذقوه فیهو عظیم و هو ان یخبر عن غیر ما سمی فیه، و اللہ اعلم بالاصواب.

### الفصل الثالث فی سماع الخاص.

بدان وقتان اللہ کہ سماع خاص صدق و استماع خاص، و حرام است در سماع خاص سماع روح، اما سماع خائن آنست که حیوان به بدعتی که در پیش وی چیزی بر گویند که باحوال وی هم آفریند، و این را سماع خاص نامند، جایز دارند، از سر سواد بود و نیز بر خویش، و آن را سماع خاص نامند، بر کشد، آری از حرم آمدن کرد و سماع خاص، و سماع خاص، و سماع خاص.



سماع نیز مددی فرا وی دهد، و درو تصرف کند، مستمع جمع گردد. این سماع روا باشد، و مباح داشته‌اند و راست با سلامت باشد، و گویند گان و شنوندگان را از آن نیاک افتد، و هم‌در مباح است و روا.

اما سماع را جیان آنست که سالک در منزل رجا آید، دل او خوش و خرم شود، چون آواز سماع بگوش او رسد، او بجز از آواز خوش از هیچ خبر ندارد، و نداند که چه می‌شنود، نعره زدن گیرد، و برجستن آغاز کند. چون آواز کم شود، حالت وی کم گردد. تا آواز می‌شنود گوش فرا می‌دارد، و هر چه با حالت وی موافق آید می‌نیوشد، و اگر هزار بیهوده بگویند سماع کند از بهر آن یکی آواز خوش. بسیار بید کوشید تا برك سربس از آن بیرون تواند آمد، با بسی استغفار و ندامت، زیرا که هر چه از رجا بر خیزد، با هوا آمیخته باشد، و طریق خوف در سماع با سلامت ترست از رجا، و سماع در مقام رجا خطرست، و نیاک گوش باز باید داشت و اهل رجا را حذر اولیتر. اما سماع روح آنست که چون مرد مبتدی بکوی توبه در آید، و هر چه شرب نفس باشد از وی زایل شود، و هوا زیر قدم آرد، هر چه آرزو و هوا و شہوت و طبیعت است از وی زایل گردد، و روح وی جلالت مذجات و لذت عبادات و طاعات بیابد، و آن لذت که در جانب هوا از ما قبل یافتند است از طرف عقل بیابد، و در مرغزار عقل چرا کند، آنگاه اگر سماع شنود، و حق از باطل جدا کند، او را مسلم بشد، و اگر نفس این ریاضت نیافتد باشد، روح بر پی آسایش و لذت نفس برود. اگر حق باشد یا باطل، در سماع بجائی کشد که بضاللت انجامد، و از معنی دور افتد، و به راحت نفس از راه هوا انس گیرد، تا بجائی رسد که طاعت و معصیت از زمین بر گیرد، و شریعت باز دهد، و هر چه در عالم بود یکی داند، و از هیچ باک ندارد، و آن جمله عین توحید شمرد. و اگر کسی از راه دین که این طریق داند و شناسد گوید که این نه راه مستقیم است و نه طریق سنت و جماعت، و نه جوده مشایخ طریقت است قبول نکند از بس شرب که او را در آن باشد، راه اباحت ازینجا بر خیزد و هر کسی درین طریق نتواند کردید مگر خداوندان معامله و یا کسی که این علم

آموخته بود و بر طریق رفتند، داند که چگونه است و غلط در سماع روح کجا است، و آن کسانی که در سماع غلو کنند اغلب درین مقام بر آیند و فرو شوند و خبر ندارند که راه کجا غلط کرده اند. بسامردان راه روچالاک که درین منزل سفر کنند و فرو شوند که یکی باز نیابند. ندای سالکان گرم رو خود زانیات گوش دارید، و بارشاد پیر حادق روید که خطر در راه سماع رووندگان بیشتر در این منزل است، و در زمان راهروندگان را بیشتر درین منزل می زنند، و کس خبر ندارد.

اما بدانکه روح میان عقل و هوا می بیستد و راحت نفس میجویند و ولایت هر که دارد میگوید، اگر نفس را روحت داده باشند و روح را در مرغزار طاعت و عبادت او تعالی و تقدس چرانیده باشند و حسابات را چنان یافتند باشند و لذت آن چشیده و راحت آن بدور رسیده و بر آن آسایش خور کرده از آن راحت استراحت دیده، هر جا که بروی قرار گیرد، و از آن مرغزار آید، و آنکه روح با الله در وادی هوا و صحرای طبیعت چران کرده باشد زیاده که کسب شود، و آنرا در نفس بیرون نکنی، و او را از او جدا کرده بیرون نگیری و شکر بیرون نگیری، که اگر رهایی یابد، بر آن وادی هوا و صحرای طبیعت بیرون نگیری، که [ند] از روح برخیزد آن نمود باشد و لذت، هر سه با هم بود و روح در نفس و روح بود، و هر سماع کنند از سر شوق و محبت و عشق و خیره آمدن روح در آن است، از آن جذب بید کرد تا در دو جهان نجات و سلامت روحی، و ما را در این دنیا کردد، انشاء الله تعالی.

### الفصل الرابع فی سماع الاخص.

بدان وقتان الله که سماع اخص به دهان و باطن سماع روح است و سماع عجبین عاشق است، اما سماع اسرار عالمی و سماع اسرار عالمی گویند تمییز کنند حق اسرار با باطن سماع اسرار عالمی و سماع اسرار عالمی است و از آن به غیر دو عالمی و سماع اسرار عالمی است.

است. چون میزان کنند هر چه شنودنی است بشنوند، و هر چه گفتنی است بگویند، و هر چه گفتنی و شنودنی نیست نشنوند و نگویند و رواندارند که (دیگر انرا) بشنوانند. هر چه سخن علم و حکمت بود کدر آن متفعت خلق بود از نظم و نثر، بهر لغت که باشد گویند و شنوند و بیاموزند، و دیگر انرا آموزند، زیرا کد سخن علم و حکمت گفتن و شنیدن و آموختن و در آموختن و بدان کار کردن بفتوای صاحب شرع علیه الصلوة والسلام بهتر و فاضلتر از عبادت تطوعست. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «لِكَلِمَةٍ مِنَ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُ بِهَا الرَّجُلُ فَيَعْمَلُ بِهَا أَوْ يَعْلَمُ بِهَا غَيْرَ خَيْرٍ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةِ». ایشان کدر اسخان علم و عقل باشند سماع ایشان چنین باشد از سر علم و عقل و تقوی بر خیزد و عین عبادت و طاعت بود. اما سماع محبان و مشتاقان و عاشقان آنست کدر آن هیچ غلط نیست. و سماع بی تخلیط از محبی در وجود آید کد عاشق بود، زیرا کد هر کد عاشق نیست اورا سماع مسلم نیست، و سماع بی استغفار عاشقانرا باشد کد غذای روح و دل و جان او سماع باشد، و عاشق بی سماع مجنون گردد یا هلاک. اما هر کد اسماع چشم نیست اورا سماع گوش مسلم نیست، چون در سماع چشم هر چه بیند عبرت یغند، گوش هر چه شنود، حکمت شنود، و هر کد هوا مقهور نیست و عشق غالب نیست، او را سماع مسلم نیست. مشایخ کد سماع را روا داشتند از بهر اقویاء عشق داشتند، تا آتش عشق ایشانرا آبی بود، تا مجنون یا هلاک نگردند، پس در ماهی یا بیست روز یا هفتدهای یکبار کد مشتقان و عاشقانرا آتش عشق بالا گرفت، آنگاه ایشانرا بسماع آرامی دادندی تا بر جای بماندندی، و هر کسی را که نه از ایشان و مانند ایشان بودی، در آن سماع نشانددندی. اکنون دیگر گون شده است، بیشتر بضاعت و سرمایه درویشان و صوفیان این عصر سماع شده است در شب و روز و گاه و بیگاه، علم و عبادت و نماز و روزه و تسبیح و تهلیل و قرائت قرآن، قهر هوا و ریاضت نفس و محاربه با شیطان و مجاهده در دنیا با سماع فساد دریک [طریق] فسق آمیز افتاده است. این نه سماع اهل صلاح باشد، این سماع اهل فساد است. سماع سالکان طریق حق عز شأنه



مریدم جبت راست، و سماع بی عقل سالکان شوق را، و سماع بی دل شوریدگان عشق را،  
 و سماع بی روح آشفتهگان را است. و اگر بدین چیزها بازماند محجوب گردند.  
 اگر بنفس بازمانند زندیق اند، و اگر بعقل بازمانند متغیراند، و اگر بدل بازمانند  
 مراقبانند، و اگر بروح بازمانند حاضراند، و سماع و برای حضورست، که در سماع  
 دهشت دردهشت و وله در ولدوحیرت درحیرت است، و در آن عالم علایق منتقطع است.  
 در سوم باطل، و فہوم متلاشی. و شیخ الاسلام قطب الدین محمد بن شیخ الاسلام احمد  
 قدس اللہ روحہما قطعہای فرمودہ است، و القطعۃ ہذہ :

مست جام عشق را خود با سر و سامان چہ کار

پست مہر ہجر را با درد و بادرمان چہ کار  
 عشق چون آمد ز جانت وصلت جانان ببرد

عاشق جان با زرا با جان و با جانان چہ کار  
 گر تو بر طور امید وصل پست لن شدی

مر ترا بالہء فرعون ولم ہم مان چہ کار  
 عشق چون دست تو گیرد پای در رہ نہ مترس

چون بر اقامت مر کب آمد با خر و پالان چہ کار  
 شرط و پیمان در رہ عقلست و در عقد نکاح

عشق عاقل سوز را با شرط و با پیمان چہ کار  
 دور در مجلس ہم از ترتیب ہشیاران بود

مست دردی خوار را بادور و بادوران چہ کار  
 مذہب راہ شریعت راست قول این و آن

مذہب عشاق را با قول این و آن چہ کار  
 چون بہشت نقد تو اندوہ درد عشق شد

مر ترا با جنت و با روضہ و رضوان چہ کار

ای محمد دست ازین سودای بی پایان بدار

چون زنده رنجی مر تر ابد، نطق مرغان چیدگار

در طریق عشاق در سماع کند زاده راه انسانست خود معز و است . و سماع مفتوح  
گنج حقائق است، و آن گنج بر سالکان سلوک سماع مقسوم است . بعضی بر مقامات  
یابند، و بعضی بر حالات، و بعضی بر مکاشفات، و بعضی بر مشاهدات . چون در مقام  
باشند در غتاب اند، و چون در حال باشند در مشاب اند، و چون بکشش و بندگی اند،  
و چون بمشاهده یابند در جمال . از بدایت مقامات تا به پایت، آن همان وقت مقام است  
و در هر مقامی هزار سماع، و در هر سماعی هزار مقامات، چون تغییر وقت پیش از آن  
وصال و قرب و بعد و حرقت و هیچگون و خوبی و بدی و جود و غیاب و ظهور و انوار  
و درخشش و صفا و عظمت و عبودیت، که اگر یکی از آن بچون ظاهر است، پس چون هر  
کند، و همچنین از اول بدایت احوال تا آخر ظهور آن، هر یک از این مقامات  
منزلی هزار اشرف است، و در هر اشرفی انواع و اقسام است، چون در هر یک  
و حرقات که اگر یکی از آن بدل هر یک از این مقامات است، پس در هر یک  
نهایت بی نهایتی در سماع و تمرین و تدوین است، و در هر یک از این مقامات  
در وقت سماع کند هر یک از این هزار اشرف است، و در هر یک از این مقامات  
طوارفات و سرور و ایمان و ایثار و قدوس و خیر و مکر و کرم و زهد و عبادت  
طمانینت، از اول ظهور اشرف تا آخر و بدایه ظهور آن، و در هر یک از این مقامات  
که به جمال است که به جمال است که به جمال است که به جمال است که به جمال است  
تسلیمش بخشد، از همه انوار و جلال و کرم و زهد و عبادت و طمانینت  
دهد، که به نورانش نور جلال و کرم و زهد و عبادت و طمانینت  
و این حدیث آن کس است که در این مقامات است که در این مقامات  
عده شیرین القاب ما تمامه به سبب الاسماء قبله الی الخ  
معنی اشرف قیامه در آن است

ای محمد دست ازین سودای بی پایان بدار

Marfat.com

## قطعه

جام الفت بر کفم نه تا زمانی می خوریم  
 این غم دنیا ورنج این و آن تا کی خوریم  
 هر چه اسبابست بروی خطبیزاری کشیم  
 پس شراب مهر او بریاد او از پی خوریم  
 عزم حق گیریم و نازان در رویم اندر حرم  
 جام ما لامال بستانیم و می باوی خوریم  
 خاک بادا بر سر دنیا و عقبی نیز هم  
 تا کی اندر ره غمان این شی لاشی خوریم  
 هر که او از کل بری شد گشت بر کل پادشا  
 نیست بر همت که ما تیماردی و دی خوریم  
 در دو عالم مانجوئیم جز رضا و جز لقا  
 تا شراب و صل او با های و هوئی و هی خوریم  
 احمد ا فـال وصال دوست زیبا می زنی  
 کی بود تا بر بساط انس و شادی می خوریم  
 اما بدانکه حقیقت سماع سری سقطی را بوده است و نطق سماع ابوبکر  
 واسطی را، و درد سماع ابوبکر شبلی را، و محبت سماع ابوالعباس قصاب آملی را،  
 و ارادت سماع جنید بغدادی را، و خوف سماع ابوالحسن خرقانی، و حیرت سماع  
 ابویزید بسطامی را، و صدق سماع ابوبکر کتانی را، و شوق سماع ابوسعید بوالخیر را،  
 و صلابت سماع احمد جامی را، قدس الله ارواحهم و جعل الجنة مثواهم .  
 شرح سماع اگر کنم ای دوست من تمام  
 فریادها بر آید از جان خاص و عام

داند آن کس که رسیده است، که این سخن نه سخن نارسیدگانست، و این حرف نه حرف حرف گیرانست، و این حدیث نه حدیث خودبینان است، که این راه، راه بی خودان است، و این طریق، طریق عاشقان است، و این سبیل، سبیل محبان و مشتاقانست، و این رموز، این ضعیف بی سرمایه را، میراث احمدیست و املائی او و مدد روح مطهر او، قدس الله روحه، اگر نه این عاجز بنفس خود چه لایق این حرفست و چه بابت این حدیث و این سخن. و بالله العون والتوفیق وهو الهادی للمصاب والید المرجع والمآب.

### الفصل السادس فی جواز السماع .

حدثنا الشيخ الامام شيخ الاسلام ابو المؤيد شهاب الدين اسمعيل بن شيخ الاسلام قطب العالم حجة الحق حاكم العدل في بلاد الله الداعي الى الله ابو نصر احمد ابن الحسن النامقي ثم الجامي قدس الله روحهما. قال: حدثنا الشيخ الامام سعيد الدين محمد بن الحسين السهمجوري رحمه الله عليه. اخبرنا الشيخ الامام السعيد ابو سعيد سعد بن اسعد بن سعيد بن الفضل بن الحسين المهدي. اخبرنا ابو يوسف بن محمد الاسترآبادي. اخبرنا ابو محمد عبيد الله بن ابراهيم بن احمد القزويني. اخبرنا ابو الفتوح محمد بن احمد بن علي بن سلام الخراساني. مسندا الى امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه. قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجده فذكر ان فقراء امتي يدخلون الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم الفيلة وهو خمسة وعشرون يوما. ثم قال: افيكم من ينشدنا؟ فقالوا احدهم:

### الشعر

قد لسعت حية الهوى كبدي  
فلا تسبوا عليا ولا تباغوا  
الا الحبيب الذي شغفت به  
عنده فترى في عينه  
فتواجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وواجد الامام محمد بن باقر عليه السلام  
عن منكبهم فلما سكنوا واولى لال واحدهم ان يقولوا يا رسول الله انك  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا محمد انك تعلم انك تعلم انك تعلم



و فی روایة عند ذکر الحبیب فقطع رداء رسول الله صلی الله علیه وسلم بربع مایة قطعہ و قسم بینهم و فی نسخه ایضاً قسم بین سایرهم. و شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل درین معنی قطعہای فرموده است :

### القطعہ

جماعتی که بصورت بعشق مینگرند

ز حال عاشقی و سر عشق بی خبرند

ز حالتی که در آنی بعاشقان منگر

از آنکه زمره عاشق زمره دگرند

بزیر پای در آرند تارک افلاک

جماعتی که ره عشق او بسر سپرند

ز دست ساقی عشقش هزار شربت زهر

بیاد او بستانند و چون شکر بخورند

ز وصل او نفسی گر به «من یزید» دهند

هزار جان بفروشد و آن نفس بخرند

نسب بعشق نیاید درست قومی را

که عاشق خود و در بند نسبت پدرند

براه عشق دل و جان بباز اسمعیل

که عاشقان رهش پاک بازوبی خطرند

چون معاویہ بصورت کار نگر است گفت: «ما احسن لعبکم!» چه خوش بازی بود این

بازی شما. سید گفت علیه السلام: «مه یا معاویہ لیس بکریم من لم یهتز عند السماع.»

و فی روایة عند ذکر الحبیب. هر که بوقت یاد دوست در سماع نیاید نام کریمی

او مجاز باشد و هر که ذکر دوست در وی اثر نکند او جز بی خبری نیست.

والله الهادی للصواب.

## شعر

چونام دوست شنیدی بجنب عاشق و ار  
 ز خویشتن سفری کن بسوی دوست گرای  
 مباش کمتر از آن اشتری که بانگ درای  
 سبک همی شمرد راه بر حدای درای

درین خبر که روایت کرده شد پنج اشکال حل میشود: اول اثبات جواز سماع، دیگر اثبات حالت وجد، سده دیگر جواز حرکت در سماع، چهارم ترغیب موافقت یاران، پنجم بیان آن که ندهر که در حلقه شد یک رنگ و موافق شد اگر سماع جایز نبودی سید علیه السلام در نحو استی که «هل فیکم من ینشدن» و اگر بصوت خوش گفتن حرام بودی خواجه کائنات بر نغمه آن اعرابین انکار نمودی و نشنودی، و اگر موافقت یاران راست نبودی صحابه سید را علیه السلام در تواجد یک رنگی نمودندی، و اگر بایستی که حاضران جمله اهل سماع بودندی معذبه در آن جمع نگنجیدی، و اگر همه را ذوق این حدیث بودی معذبه از آن حدیث بدین مقاتلت نیامدی که «ما احسن لعبکم!» معذبه از چنان وقتی و چنان حالتی غایب بود، و در چنان شوری و وجدی بچشم بازی نگریست، اگر بر حلقه بودی که سماع و خاست درویشان کسی را انکاری باشد و یا اعتراضی کند و یا بچشم بی اعتمادی نگردد، دل در آن نتوان بست، و روی انکار نتوان کردانید. و شیخ الاسلام علیه السلام عیسی بن احمد قدس الله روحه درین معنی قطعدهای فرموده است: «و انما یحکم الحال افتاده:

## قطعه

کار عالم قرار نتوان داد  
 با همه شیوهها بیاید ساخت  
 روی جز بسوی عالم نتوان داد  
 کار خود بر قرار نتوان داد

در ادا انتظار نتوان داد	عبر براتی که دست حکم نوشت
بوسه لیک آشکار نتوان داد	بوسه بر دست حکم او زد نیست
آن قدح جز بیار نتوان داد	شربت بی کان مفید پر خطر است
رهبرانرا قرار نتوان داد	عیسی احمد اندرین شیوه

اگر نشست و خاست بر سیرت سلف صالح و مشایخ محقق راه بود اگر جمله خلق انکار کنند ترا چه نقصان؟ و اگر سیرت آن عزیزان مخالفت نمائی و از جاده صواب نگذری و طریق ایشان بگذاری و از منہاج شریعت محمدی علیه السلام نجسبی و از مسالك متین عزیزان راه و مقربان در گاه الله بیک سوی شوی، اگر خلق عالم با تو موافقت کنند، و یا ترا ثنا و محمّدت گویند، از آن چه شود؟ و این وصیت که آن راه [دان] و محقق و مقتدای مشفق فرموده است نگاه می‌دار و در طریق عبودیت در آن منہاج قدم ثابت‌دار، تا بمقصودرسی. و وصیت اینست: «ان كنت صالحاً يذمك الطالبون وان كنت طالهاً يذمك الصالحون فذر الناس جانبا واتخذ الله صاحباً.» معنی: گفت‌ای پسر اگر نیک باشی بدانند بد گویند و اگر بد باشی نیکانند مذمت و ملامت کنند. در بند گفت خلق مباش. حق را بیار خود گیر و از خلقان کنار گیر تا درد و جهان رستگار و سلامت باشی چنانکه گفته‌اند:

## شعر

ولو انه ذاك النبي المطهر	و ما احد عن السن الناس سالماً
وان كان مفضلاً يقولون مبذر	فان كان متداماً يقولون اهوج
وان كان منطيقاً يقولون مبذر	و ان كان سكيتاً يقولون ابكم
يقولون زراق يرائي ويمكر	وان كان صواماً وبالليل قايماً
ولا تخش غير الله والله اكبر	فلا تحتفل بالناس في الحمد والثناء

فایده دیگر ازین خبر بحکم خرقة فقر است که در وقت وجد و حالت ازایشان

جدا شود، که چون ردای متبرک خواجه کائنات در آن وجد از کتف مبارک او جدا شد، آن ردا را بچهارصد پاره کردند، و هر کسی را از حاضران آن حلقه نصیبی دادند، مشایخ طریقت که در میان مریدان بمنزلات انبیا باشند، که الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ، خرقہ هاء متبرک آن عزیزان را پاره کنند، و در میان اصحاب و مریدان قسمت کنند، اقتدا بدان خرقه بازی اول کنند. بهره در آن نباید نگریست که هر چه ایشان کرده اند برسول علیه السلام مقتدی و مهتدی بوده اند. قوله تعالی: «اولئک الذین هدینم الله فبهديهم اقتده.»<sup>۱</sup>

و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه اندر کتاب انس التائبین آورده است که آدمی را نفسیست و روحیست و عقلیست و هواییست، و هر کرا ازین چهار غذا نیست، و هر چه بآدمی رسد از آن بیرون نباشد که غذای یکی بود ازین هر چهار، و چون غذای یکی پیدا آید دیگر [یاران] او بو حشت بیرون آیند و با هم فرانسازند. چون چیزی پیدا آید که هر چهار را در آن نصیب باشد غذای هر چهار در آن حاصل آید. خصوه روح و حشت از میان ایشان منقطع گردد و برخیزد، و هر یکی بغذای خویش مشغول گردند، و بایکدیگر فرا بسازند. چون کسی قرآن یاد کردی از آن کسی حقیقی است یا شعری از اشعار حکمایا و عظمی یا حکمتی منقوله وین منقوله بهر لغت که باشد و با خوش و طریقی راست فراخواندن گیرد هم نفس را و هم روح را و هم عقل او و هم هوای او غذا حاصل آید، هر یک نصیب خویش بیابد، نفس در راستی و کزلی، و هوای در نشنگرد و روح در آواز خوش نگیرد، و عقل در اصل سخن حقیقی در سخن کاذب و کزلی معنی آن، و هوا در راستی و کزلی و طریقی و وسیلی آن اندک در حقیقت ازین هر چهار غذای خویش بیابند جمع کردند و هر یک بغذای خویش مشغول گردند هر آینه در میان لذت و جماعت و جمعیت حاصل آید، و هر چه در این دنیا است ان شاء الله تعالی و شیخ الاسلام قدس الله روحه معنی سه، و قیله غذای پس از این است که در

شمع بی می همیشه هست ستم  
 شمع چون با شراب مهر بود  
 هر که از مهر دوست شربت یافت  
 مست گشت از خود و فراتر شد  
 باغ او گشت بوستان وصال  
 بلبلی گشت روز و شب مخمور  
 هر کرا در ازل سعادت بود  
 تو کنون هر چه باز خواهی گوی  
 احمدا شکر کن بلبل و نهار  
 والله الهادی وبه العون والتوفیق وهو المستعان .

## الباب السابع فی بیان الاحوال والحالات

وفیه اربعة فصول :

### الفصل الاول فی كيفية الحالات.

بدان وفقك الله که حالات مردمان را حد و نهایت نیست، زیرا که تجلی حق است و آنرا غایت نیست. و معدن تجلی بمثال بحر است، و واردات بر مثال بهر، و قلوب انفس بر مثال صحرا. چون دریا موج در آرد از لجه دریا لطمات بحر بنهر در آید، صحرا و وادی پر آب گردد، صدهزار نبات هر گونه و ریاحین هر رنگ که هر یکی از آن مرهم دردی را شاید بر وید. اگر چه آب یکیست اما نبات متلون و مختلف است. بعضی حالاتی که بجان و دل مردان حق عزوجل در آید، و آن واردات تجلی است که به مثل نهر است، که از بحر عزت بخدمات عظمت ببحر ای دل، دقان و محبان و عاشقان در آید، و چندان هزار نبات حکمت و شکوفه اسرار بر ویدند که عالمی از آن بهر بهر گردند، و بدان توانگر شوند، چون گل محبت و یاسمین مودت و عبیر و لاله و سبزه اشتیاق و نرگس مشاهده و ریاحین مکشده و بنفشه شفا، و هر دل از این عالمی که از بحر لطف بدو می رسد نور حقائق می رویاند، و از آن شد و قدره را در آید که در باغ دل ایشان در محبت چمن بر کلبن معرفت شکفته باشد و در آن عالمی که محرق اشتیاق عرق در دو نیاز که کلاب گل بوستان عالم و حسیب اسرار الیه صبیح الهی بسوی جویبار دیدگان محبان و مشتاقان و عاشقان میگذرد، چنانکه در آیه مجید خبر داد، كما قال الله تعالى: «الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلكه ينابيع في الارض

ثم يخرج به زرعاً مختلفاً الوانهُ»<sup>۱</sup> وایضاً قوله تعالی: «انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها.»<sup>۲</sup>

و بدانکه دل بنی آدم در گل آدم بنهادند و عرائس ارواح در آن وجود محبوس کردند و ابواب قلوب بعوارض شهوات مسدود گردانیدند، از برای امتحان، تا آن مرغ قفس شکن بمنتقار هستی بند حوادث بشکند و بهواء الوهیت در صحراء مکاشفه بر پرد و در بوستان مشاهده بر گلبن وفا نشیند و بزبان بی زبان درد هجران یار با یار بگوید و مرهم وصال یار از یار طلب دارد. و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه بدین معنی قطعهای فرموده است. و القطعة هذه:

بازِ مهْرَمِ دوش در صحرای دل پرواز کرد

پرهمت باز کرد و نزد او پرواز کرد

پای همت بر نهاد بر فرق مخلوقات بر

مخلب دولت بزد درهای بسته باز کرد

در پیری در باغ وصل دوست بر بوی وصال

بر نشست بر شاخ انس و رازها آغاز کرد

گشت مخمور وصال و ماند از خود بی خبر

در میان بیخودی بر دوست چندان ناز کرد

یا بگویم هر کسی را زین سخن غیرت بود

باز داند این سخن کوبا محبان راز کرد

راز چون دارم که مهرش شاخ بر گردون کشید

آشکارا چون کنم کم پُر هستی باز کرد

باز حضرت در پرید و باز مهْرَمِ شد شکار

باز چون او شد شکاری چون توانش باز کرد

۱- آیه ۲۱ از سورة الزمر. ۲- آیه ۱۷ از سورة الرعد.

باز مہرش مر مرا در مخلب دولت گرفت

تا بطرف فرش عزت برد و باز آواز کرد

گفت یا احمد بدام مہر ما آویختی

مہر دیگر کس ندانم چون توانی ساز کرد

پس اگر عرق شبوت کہ گلاب گل باغ هوا است متلذذ گردد، و حبوس

چہار دیوار طبایع آید و از طیران فضاء ازل باز ماند و از پرواز باغ ابد محروم

گردد و از سیر بوستان بقا فرو ماند، پس اگر سر اشتیاق بدو در آید و سلسلہ

مہر ازل بجنابند و آن روح مطمئنہ ناطقہ بحکم خطاب «یا ایَّتہا النفس المطمئنۃ

ارجعی الی ربک راضیة مرضیدہ» از قفس جسم بدر آید و در باغ ربوبیت پرواز

کند و در عالم ملکوت نظارہ کند و در سراپردہ جبروت هیچ محلی نماند خود را

جز دست قدرت عیاد ازل، پس چون بیزم شاہ راہ یافت، ہم از دست شاہ قیوت

خورد و در عالم غیب پرواز کند ساعتی در ارادت مرید شود و در مراد سر ازل

ساعتی درد طلب ویرا خستہ کند، ساعتی نور انبیا ویرا عنور گرداند، ساعتی

مراقبت ویرا بنوازد و مستحکم کند، پس دیدہ تصرف دهند تا ہر درم از ظلمت

کاروان تجلی کند، ساعتی بکل محبت شود، ساعتی در شراب التیاق مطمئن

ساعتی شمشیر عشق سرش بردارد و ہم عشق او را زندہ کند، ساعتی

متلون گردد، ساعتی در مشاہدہ متمکن شود، ساعتی در معرفت از

نگرد ترسان گردد، ساعتی از عظمت مجور گردد، ساعتی از حسن

ساعتی از جمال کریبان گردد، ساعتی از جلال بریان شود، ساعتی

منبسط شود، ساعتی بزم ازل شود اند، ساعتی از بقا ابد

خوف و حترق شوق شود، ساعتی بحسن و جلال

سر فرو برد، ساعتی از خود فانی شود، ساعتی بحق برقی



بدو بوی دوست آرد از راه قرب، و او در جهان صورت و عالم حواس بسمع و رقص در آید و عالم نفس بشمشیر هدایت از دست نفس اماره بدکاره بستاند، که «ان النفس لامارة بالسوء»<sup>۱</sup> و طناب عبودیت در گردن وی کند، و بازار غیرت بر آویزد، تا اعوان شیاطین بدو عبرت گیرند، و از شهر دل بگریزند، و از بازار اسرار فرار کنند، «کما یفر الشاة من الذیب .» و شیخ الاسلام درین معنی بدین اشارت قطعه ای فرموده است :

دل اندر بحر عشق دوست خون شد	که تا دنیا به پیش دیده دون شد
هوائی کو دلم را راه زن بود	زدار عشق اکنون سرنگون شد
دلی کو پاک شد از هر دو عالم	برون هر دو عالم را درون شد
شدی غرق دلم کونین و اکنون	دل اندر بحر عشق افتاد و خون شد
دو عالم در کف دل بود عاجز	دل اندر دست عشق او زبون شد
بصورت که بد این دل زان بمعنی	کنون از هر چه میدانی فزون شد
دل خود را چنان یابیم گه گاه	که گوئی در میان کاف و نون شد
دل ابن مطهر رفت ناگاه	زدنیا نه که از عقبی برون شد
محمد گر رود این ره عجب نیست	چو عشق دوست ما را رهنمون شد

**الفصل الثانی فی حالة العام.**

بدان وفقك الله که احوال و حالات مردان حق عزوجل بر سه قسم است : قسمی عام راست و قسمی خاص راست و قسمی اخص راست، اما آنچه عام را است حرقت از فطنت باشد و سوزش از سازش بود و گدازش از نازش و تواجد از نارسیدگی بود و وقت از سستی آید و گرمی از سردی خیزد و سردی از خوش دلی خیزد؛ و این نوع حالات عام را باشد و ایشانرا بیش ازین طریق راه نتواند بود که نارسیده و خام باشند و طاقت بیش ازین ندارند زیرا که ندانند و نتوانند. والله اعلم.

۱ - آیه ۵۳ از سوره یوسف .

## الفصل الثالث فی حالة الخاص.

بدان و فقك الله که حالت خاصگان حق تعالی سنگ منجنیق خوف باشد در مبادی سیر، که قلعه مراد و نامرادی، و ایست و ناوایست، خراب کند و حبل و زمام امر و نهی در گردن و بینی آن دزد پریشان شریر کند، تا در خانه حق عزوجل از قلابی باز دارد. و نیز باشد که عروس رجا چهره خوب خویش بگلغونه تزویر و حسن ظن بیاراید و دل و جان آشفته را بغرور شاد کند، که حق تعالی رحیم است که «سبقت رحمتی غضبی» او را بعالم انبساط در افکند، تا نیاک و بد در هم می آمیزد و تاویلها میسازد و رخصتها میطلبد. حالت ایشان گریه در خنده و خنده در گریه باشد و جدایشان رسم بندگی بر نظام باشد و سر حق در دل ایشان بر دوام باشد. آزادان بنده اند و بندگان آزاد، عاقلان دیوانداند و دیوانگان عاقل، طلب ایشان مشعده است و روش ایشان مکاشفه، چون بخود رسند از خود بر گذرند، چون هست شوند نیست گردند، و چون نیست شوند هست گردند. اشتیاق ایشان بشمشیر درد جگر را پاره کند و بخونا به از دیده‌ها ایشان رواند کند، سر عشق جان و دل ایشان پیر رواند. پس بحضرت دوست رساند. حالت ایشان ازورای مکشوفه نباشد. و در بیان این حال شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه العزیز بدین اشارت درین معنی قطعاتی فرموده است:

آتشی زد در دلم سودای دوست	عقل و هوش از من ستند فدای دوست
تا شدم از هستی خود بی تمییز	لاجره کشتم چنین سودای دوست
تا شدم از خلق عالم بی خبر	پیشد آورده بودم سودای دوست
نیست کارم جز شراب و عاشقی	نیست رای هم بودم سودای دوست
هر دو عالم از دل و جان شد فدا	تا شده بخموش بودم سودای دوست
گفتم ای دل این چه بحر است کاندرو	اوقاف بی تو ای سودای دوست
اندین دریا بود در یتیم	اندین بحر است سر سودای دوست

تا درین دریا بغواصی نشی      کی توانی خورد شربتهای دوست  
 احمد را ملامت برگزین      در سلامت نیست راحتیهای دوست  
**الفصل الرابع فی حالة الاخص .**

بدان وفقك الله که حالت اخص آنست که پرتو عزت مشاهده بر چنین روح  
 افتد، خود را در بقا باقی داند و از فنا بری بیند، تر و تازه گردد، از غایت حسن متمکن  
 بقا شود، سر سرش بجوشد و هر مهرش پیدا شود، پس بجناح محبت در انوار معرفت  
 طیران کند و بنور محبت بسر توحید رسد، حرکاتش زفّرات عبرات باشد، پس هیجان  
 پیدا آید و از هیجان وله پیدا آید و از وله محو پیدا آید و از محو صحو پیدا آید و از  
 محو سکر پیدا آید و از سکر سر پیدا آید و از سر حیرت پیدا آید و در حیرت مشاهده  
 بیند، باحق گوید و باحق شنود، بحق نازد و باحق سازد، پس لباس سعادت در پوشد و بر  
 تخت بخت ملوک و ار بنشیند و در خاکدان خسارت آیت جهانیان گردد. این رمز است  
 از حالت آن سروران که گفته آمد و شیخ الاسلام قطب الانام شهاب الدین اسمعیل رحمة الله  
 علیه درین معنی بدین اشارت قطعهای فرموده است . وهذه القطعه :

هر کرا پاسبان هدایت اوست      از ازل تا ابد ولایت اوست  
 کوس دولت بر آسمان زده اند      هر کرا پیش رو عنایت اوست  
 هست آزاد از حمایت خلق      خلق کونین در حمایت اوست  
 نیست موقوف این جهان و نه آن      نیستیها نشان رایت اوست  
 کم زدن زاد راه او باشد      دیدن خویشتن جنایت اوست  
 جهد در پیش و دیده بر توفیق      در همه کارها روایت اوست  
 اولین منزلش وجود و عدم      زین چو بگذشت ، حق نهایت اوست  
 بگذر از گفت و گوی اسمعیل      کین جهان جمله پر حکایت اوست

و این حرف که تقریر افتاد مبادی احوال ایشانست و انتهای آن در گفت نمی آید  
 که اگر در آید گفت و گویها بر خیزد و حق بدست ایشان بود. تسلیم کردن چیزی

که ندانند و نبینند و در نیابند چگونه روا باشد .

**بیت**

تفصیل این حدیث بحق گر بیان کنم

آشوبها بخیزد و جان اندر آن کنم

و این قدر را توقع داریم و امید و اثقت که بر ما نگیرند .

و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه در کتاب انس التائبین آورده است که هر کرا بدین حدیث راه دادند منشور هر دو کون بروی وی باز نهادند و دل ایشانرا نشانه لطف و کرامت حق گردانیدند و ظاهر و باطن او سزای خلعت و نواخت و کرامت گشت. اگر خواهد که فارغ بنشیند نتواند و اگر خواهد که خلق او را ندانند نتواند زیرا که این حدیث سلطان قاهر است و آفتاب تبارک و در فشان است. و الله اعلم بالذوات. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «السلطان ظل الله فی الارض». آفتاب و سایه پادشاه نباشد. سایه سلطان پیدا باشد، اما ایشان قومی اند که کسی راه فرایشان نشاند و ایشان نیز راه فرای خود ندانند. و آن کسانی که این سخن در ایشان تعبیر است و در لشکر داری کنند و بی لشکر سلطنت کنند و بی جنات جناب و عبودان بودند و بی سرها از دوست جدا کنند و بی دست خون و مد زب خراب کنند و بی تبیع قلمه و کتف کنند و بی پی فرسنگها بسپارند و بی پر آسمان در زیر پر آرند و بی شکر همه بکشند و بی تعلم همه علمها بیان کنند و بی آتش چو نی در آیدند و بی باعجب قومی اند و باعجب کاریست: هر چندشان پیش نهادی که در پیش روی نگری پیش بینی، چون منکر شوی منکر آیی و چون عجز آیی عجز آیی و با نکاری و انکاری باقراری، سوختن نه با آتش در آیدند و با آتش در آیدند و عاشقان بی معشوق و معشوقان بی عشق، اسید کمان و کمان بی اسید و بیجووان مخمور در وصال، در بحر عین ایشان ندیده کسی در آیدند و در آیدند و در آیدند

و کشتی از نفس و هستیت خویش هجرت کرده و احرام وصال گرفته و لبیک حق جواب داده و سه تکبیر در وجود مخلوقات کرده و در بادیهٔ نیاز رفته و روی فرا کعبهٔ امید آورده؛ یاراه فراسر آید یا کعبه فرادیدار آید و یاجان بر آید؛ روی باز گشتن نه و روی رفتن نه و روی مقام نه و روی نومیدی نه. والله الهادی للصواب ومنه العون والتوفیق.

### بیت

نی روی شدن نه روی آیدر بودن      بر پای بماندم از در بخشودن  
ایشانرا همچنین در دریاء محبت و در موج الفت و در زورق حیرت می راند تا  
روزی که وقت آید که طناب وصل فرا دست همت او دهند و شراب الفت و مؤانست  
فرالب نیاز او دارند و عطر «یحبههم و یحبونده»<sup>۱</sup> بر آتش محبت افکنند و قدح «سقاہم  
ربہم شراباً طهوراً»<sup>۲</sup> فرالب عطشان او دارند و ندای «الّا تخافوا ولا تحزنوا»<sup>۳</sup> بسمع  
رضاء او رسانند و وعده «للذین احسنوا الحسنی و زیادة»<sup>۴</sup> راست کنند و «وجوه یومئذ  
ناضرة الی ربها ناظره»<sup>۵</sup> بتقاضا آید، آنگاه آنجا با قدر از بی قدر و قانع از ناسپاس و  
شاگرد از کفور و صابر از جزو ع پیدا آید. و شیخ الاسلام قدس الله روحه قطعه ای فرموده  
است، وهی هذه :

باش تا تاج محبت بر چکادت<sup>۶</sup> بر نهند

باش تا بر فرق سرت از نیستی افسر نهند

باش تا سر بر فرازد رایت عشق از سپاه

باش تا شاهان همه بر آستان سر نهند

باش تا دنیا و عقبی عشقت آرد زیر پای

باش تا قصر وفا و حرمتت را در نهند

۱- آیه ۵۹ از سوره مائده. ۲- آیه ۲۱ از سوره الدهر. ۳- آیه ۳۰ از سوره فصلت. ۴- آیه ۲۶ از سوره یونس. ۵- آیه ۲۲ و ۲۳ از سوره القیامه. ۶- چکاد: بالای پیشانی، تارک.

باش تا طاوست از کوی سبقت درپرد  
 باش تا آن عندلیب وصلت اندر برنهند  
 باش تا سلطان عشق اندر دلت منزل کند  
 باش تا در دار ملکیت عود بر مجمر نهند  
 باش تا بر نطع کام از جام الفت می خوری  
 باش تا مخمور مهبت در کف دلبر نهند  
 باش ای احمد عنان خاطر اینجا باز کش  
 عشق بر دفتر نویسی در بورت دفتر نهند  
 اللهم ارزقنا الخیر کله و وفقنا رضاك واهدنا واعنا انک انت الهادی و الموفق .

## الباب الثامن فی المکاشفات

و هو اربعة فصول :

### الفصل الاول فی المکاشفات .

بدان وفقك الله كه مقام مكاشفه و مشاهده معراج انبياست و منهاج اوليا . و مكاشفات بعد از مقامات و حالات باشد . مر امانء حق را جل جلاله . و اين صفت بعد از استقامت وجد پديد آيد ، كه در مبادى و جدهيجانست . و در آن نارسيدگى و ناتمامى است ، زيرا كه اثر سكرست و كشف نتواند بود الا در تسرمد احوال و تواتر اسرار ، كه در مقدمه كشف نور حقيقت در آيد و غبار غيرت از روى دل پاك بسترده و دل را ديدهء حق بينى بدهد ، از عين عيان تا ديده هر چه بيند حق بيند و راست . و طريق كشف بر روح مقدس آنگاه روشن و پيدا گردد كه آينهء صدور صافى و روشن گردد و چشم دل بدان نور نورانى شود . پس بيننده را بدان ديدن مأذون گردد . آنگاه اين كشف ممكن بود و هر چه بيند كماهى بود . قال ابو الحسن النورى : « اذا مزجت نار التعظيم مع نور الهيبه فى السر ، يتولد منها المشاهده . » و فرق ميان ديدان نبيا عليهم السلام و اولياء رضوان الله عليهم آنست كه انبياء عين وجود بينند و اوليا عكس وجود ، و حق تعالى در انوار مكاشفه و اسرار مشاهده هر ساعت بر دل عاشقان و جان موحدان تجلى كند تا ايشان را گريان و نالان و سوزان و گدازان و هايم و عطشان گرداند . اما بدان كه مكاشفه و مشاهده بر سه قسم است : قسمى عام را و قسمى خاص را و قسمى اخص را . والله الهادى و الموفق و المعين .

## الفصل الثانی فی مکاشفة العام .

بدان وفقك الله که مشاهده عام در مکاشفه و مکاشفہ بی مشاهده ایشانرا انفساح از خاطر مضیق باشد بانوار یقین، تاروح محبوس ایشان که گاه آتار انوار ملکوت و لمعان جبروت بینند تا بدان نور در شرعیات و معاملات مستحکم شوند و مر آتدل ایشان از غلاف هوا بیرون آرند و وقایع وقت از غیب در آن بنماید و اکثر مکاشفہ ایشان در خواب و میان خواب و بیداری باشد زیرا که ایشان از جولان در هوای اسرار بجناح همت احرار معزول اند که درین میدان ایشانرا سیرتتواند بود . والله اعلم بالصواب

## الفصل الثالث فی مکاشفة الخاص .

بدان وفقك الله که مکاشفہ و مشاهده خاص آنست که حق عز اسمه از برای تجدید ارادت بہر لحظه در مراقبه این عزیزانرا بسر پرده ملکوت در آرد و بموقع عزت بصفاء صفات خود بیاراید، تا ایشان بدیدہ الأ الله در لالہ بینند و در حضرت عزت بعالم ملکوت بغیب فرو شوند و غرائب احوال و عجایب افعال از حق عز شأنہ بیدیدہ مشاهده کنند. قال الشبلی رحمة الله علیه: «المشاهدة معاينة الموتوف . بعد معاينة الموتوف .»

## الفصل الرابع فی مکاشفة الاخص .

بدان وفقك الله که مشاهده و مکاشفہ اخص انفتاح ابواب سرای ازواج السوء ظهور ضیاء خورشید صفات و کشف قدس قدس و ارتقاع ازلیات و ابدیات. قال اهل التوفيق: «المکاشفة مشاهدة الغيوب بانوار الاسرار فی مطالعة الملبات الجبروت .» ترجمہ: «جلی جلال بی رسم و تقلید حق دانند و حق بینند و با او گویند و با او شنند و از او گویند و از او شنند و حق تعالی مکنونات سرخویش پیدا و آشکار کرداند تا در مجلس محراب جبروت متفرد شوند، و از حضرت عزت مسرت و شاد بیرون آیند، و شہر شریعت از کبریا بکبریا بیاری و شطاری بر آورند، و غوامض دریای حقیقت پیشه کنند .» ترجمہ: «جلی جلال جواهر قیمتی و کوہرہا، شب چراغ بساحل نجات آمدند، کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم: «تفکر ساعة خیر من عبادة سنة.» و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما



اشارت قطعه‌ای بس لطیف نیکو وصف الحال فرموده است :

گر همی خواهی که بینی سر بحر دوستی

در جواهرها نظر کن کمترینش ترک جان

هر دو عالم اندرین معنی بجز یک ذره نیست

این برون از عالم آمد هست سرش جاودان

و این دو بیت دیگر هم اوراست قدس الله روحه العزیز :

### بیت

عشق آمد و جان ما فرا جانان داد

معشوقه ز جان خویش ما را جان داد

زان گونه پیامها که او پنهان داد

یک نکته بصد هزار جان توان داد

اما این سخن و این طریق نه سخن و طریق هر نابالغی و هرزه گوئی و خود پرستی است. و یا هر معاندی و معجبی و مرائسی و خوش طبعی را بدین راه فرو گذارند و یا درین شهر جای دهند و یا درین قصر منزل تو اند ساخت و یا در این مقام فرو توانند آمد؛ زیرا که این راه، راه راست سخن است و میدان مردان اسرار توحید و طریق غواصان بحار تفرید. یک ذره ازین صد هزار عالم عبادت ارزد. و الله اعلم. كما قال النبي صلى الله عليه وسلم: «ذرة من اعمال الباطن خير من اعمال الظاهر كالجبل الرواسي». نه مقام هر کسی است و نه این سر به هر نرسیده در میان توان نهاد و نه این سخن با هر خود پرستی توان گفت. و شیخ الاسلام طبر الدین عیسی بن شیخ الاسلام احمد قدس الله ارواحهما درین معنی بدین اشارت قطعه‌ای فرموده است :

### قطعه

کاندر حرم حقیق مقام است

چون تو سن چرخ بی لگام است

سریست حدیث عشق می دان

اسرار چو از حرم برون شد

وهر سالک را که سری از اسرار غیب بر باطن وی کشف گردانیدند بی اذن اظهار کردن الا بر پیر نشاید. و اگر بی اجازت ظاهر کند بدو عقوبت ویرا عقوبت کنند و مبتلا گردانند اول اسرار از وی در حجاب کنند تا بر هیچ سر از اسرار غیبی نیز مطلع نگردد و دیگر بر آنچه گفتند و یا نموده خلق از وی حجت طلب دارند. کما قال الله تبارک و تعالی: «قل هاتوا برهانکم ان کتم صادقین.» چون بی اذن اظهار کرده باشد نتواند نمود، مستوجب عقوبت گردد. و نشان اذن باظهار کردن سر غیبی آنست که حجت و کرامت آن سر ویرا کرامت کنند چنانکه خلق از جواب آن قولی و عملی، جزا گردند. در همه وقت گوش نیک باحوال خود بیدار داشت تا عند الله و عند الناس رسوا و فظیحه نگردی و در همه احوال هر کار که کنی بفرمان کنی بر آن هیچ باقی نیست و هر چه بمراد هوا و طبیعت کنی جز توان نیست. و این قطعه و مناجات الحارث بن ابراهیم است:

دوش در خلوت ز مخلوقات دل برداشتم

دل ز دل کون فرغ به خاطر اشتیاق

نرسیده شربت عشق تو اندر چه جان

و ز بوی آن خمه غافل از سوز

لوح سر دوست تا که پیش دل بنهدید

چون ناله کردیم بیگ آن جسمه از پر

نور سر او حجاب از پیش دل چون بر گرفت

همه خواب بود با آن نور و نور

جز که اهل سر بیدار مجرم اندر راه

سر و ظاهر که در دل

دل چو جان اندر سر سر کرد دل را زان سبب

بپوشد سر و ظاهر که در دل

نفس با دل در نمی سازد، هوا با عقل از آنک

بتگر و نقاش چون مانی و آزر داشتیم

نیست معذور اندرین ابن مطهر بهر آنک

در کف دل بهر حرب از عقل خنجر داشتیم

گر محمد را دهی توفیق در قهر هوا

هر چه عشاق تو بنهادند ما بر داشتیم

الهی ما را از نافرمانی خود نگاهدار و از فرمان برداری فرمان نفس و هوا

و شیطان و دنیا و متابعت ایشان مصون و محفوظ دار! بمنک و لطفک و کرمک وجودک

یا هادی یا معین یا موفق، وفقنا للصواب والسداد.

## الباب التاسع فی بیان المعاملات

وهو ثمانية فصول:

### الفصل الاول فی حقایق المعاملات .

ارباب سلوك را مقامات سبیل مكاشفات است . و مكاشفات ابواب مشاهدات است .  
و در سنن انبیا علیهم السلام طریق معارف نخست بر مقامات است ، زیرا كه بدایت و  
متمكنا نرا این سنن تا نهایت كارست . اما معامله همچون صورت است و حالات همچون  
جان ، و صورت را از جان ناگزیر است و جان را از صورت ناگزیر ، و هر حالت كه بیرون  
رود جنبش معاملتی دارد در اسرار ، آن معامله اساس طریق سالكانست تا نهند  
كه سالك از معامله خالی نیست در هیچ حال ، كه آن غلطی عظیم است . عوام و معولات  
در حرکات ظاهر دانند و از حقایق بی خبر و ندانند كه حقیقت معاملات آنچه است  
چنانكه حالات را نهایت نیست معاملات را نیز نهایت نیست تا بجائی رسد كه در آن  
معاملات هر دو بر خیزد و آن فناء فناست .

اول توبه ، دوم ورع ، سوم زهد چهارم فقر ، پنجم صبر ، ششم توكل ، هفتم معرفت  
هفت مقام اساس و اصل هر از ویات مقام است و هفت هر آن كه از این مقامات بیرون  
[ جز ] بممارست و بسیر و تجربه در نتوان یافت . در مشق این مقامات هر چه  
بیرون آید و از حقائق آن حقیقت روی نماید ، و الله اعلم بالصواب .

### الفصل الثاني فی معامله التوبه .

بدان و فقاك الله كه توبه ابتدا ، كار مریدان است و معامله توبه اساس است .

گم شده را از وادی هوا و نفس و ظلمات هوا و وساوس شیطان و غرور دنیا براه توبه باز آورد و بنور انابت منور کند و بر آستان عبودیت بزنجیر شریعت به بندد و گوش هوش او را بانگشت اتتباه سخت بمالد و حق حق تمام ازو طلب دارد و بخواهد که «التوبة الرجوع عما كان مذموماً في الشرع الى ما هو محمود في الدين». نفس را در بوتۀ امتحان بگذارد و آئینه دل را از زنگ طبیعت بزدايد تا اسرار غیب در آن آئینه به بیند و عیوب نفس برو پیدا و روشن گردد و خطاهای او بدو نماید و معلاق درد در جان وی آویزد تا او را از خود پرستی [برهاند] و لطمۀ شفقت او را از خواب غفلت بیدار کند و دل را در بوتۀ ندم از دوستی اخلاق ذمیمه مستخلص گرداند و بطریق انابت ارشاد کند تا چون بر جاده رود رسد و چون رسد مشاهده حضرت بیند و چون بیند راه نیستی گیرد و هستی را بگذارد و در قدم اول کونین رها کند و در دوم خود را فراموش کند و در سوم بمقصود رسد که «خطوتین و قدومیل». و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه درین معنی قطعۀ ای فرموده است :

یاک رطل کشیدیم و بشد عالم فانی

در رطل دگر جمله فرو رفت سموات

ای دوست چه ماندست کنون در ره مانیز

در باختد شد هر چه بره در بد آفت

حان و دل و تن ماند، ازو نیز بریدیم

در خاک فکندیم همه زهد و کرامات

طامات و اشارات بدادیم بغارت

زنده بحیات دگر از وصف بشرمات

والله الهادی والموفق والمعین .

#### شعر

وقلبي يتبعه ويرتجيه

اتوب الى الذي امسى واضحي

تشاغل کل مخلوق بخلق و شغلی فی محبتہ و فیہ  
 پس از توبه توبه کند و از رسمها بیرون شود که دریافت توبه بیش از دریافت  
 توبه است، و اگر بشرح توبه و تائبان فروشویم سخن دراز گردد و بتطویل انجامد،  
 و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه در تصانیف خود شرح توبه و تائبان داده است و بدین  
 قطعهای عربی فرموده است :

الہی تبت عما کان منی  
 و عاملنی بلطفک یا الہی  
 و کن یوم القیمۃ لی معیناً  
 فکر سیئاتی وارسل عافی  
 و لا تقطع لاجل الذنوب عافی  
 و احسن بی کما احسنت خلقی

الفصل الثالث فی معاملۃ الورع

بدان وقتک اللہ کدمعاملتہ و رع آنست کہ ہر چند دل بپسندد کسی از آن گوید  
 کنی و ہر چند مشکوکست و شرع از آن کہ احوال میں داخل از آن حدیث کنی و ہر  
 حق از آن بزنمائی، اما ورع دو نوع است، یکی ورع ظاہر است و دوم ورع باطنی  
 اما ورع ظاہر آنست کہ لا یتحرک الا بقول اللہ، و ورع باطنی آنست کہ نہ پندخیزد  
 سوی اللہ، نظر اول از عدلیم حدوث فرود پیدا کر شد، تا بنظر بین نفسی و عین اللہ  
 کنی کہ نہ ہر چند حق راست، آن [نہ] | حق است، پس از آن کہ در آن عین  
 خود را درین منزل از دست درزد نفس نیت کریم و پیدا شد، عین اللہ در آن  
 تا آشد شوی و از درزد نفس ایمن گردی، پیدا شد، اما کسی کہ در عین اللہ  
 آنکہ رسیده است، تا تو خود را الی ہر چند حق و عدلیم عین اللہ در آن  
 و الی ہر چند حق را احسن جہلہ آن تو است، و سرخ اللہ است و سرخ اللہ است  
 و وحہ درین معنی ہم بدین الفاظ قطعہای فرمودہ است :

تا توبہ خویش آشد باشی  
 چون ببوی زہر چند دوی مناس  
 من و ہر جہ آن من تو را شد  
 محبتہ فی محبتہ و فیہ  
 آنکس کہ در عین اللہ پند  
 کہ نہ پندخیزد الی غیر

از دل و جان همیشه باش مرا  
گر نباشی مرا کرا باشی  
در ما گیر زین پس اسمعیل  
بر در این و آن چرا باشی  
اگر بغیر او نظر کنی از ورع بیرون آئی و اگر با خود آئی مباحی گردی.  
خاطر بشناس پس محکوم حکم او باش تا خوش عیش و با مورع باشی . و اگر بستند  
نفسی، بنده نفسی، پس در محل تهمت باشی، و تهمت شبهت است . از خود بیرون  
شو تا بدیده دل هر چه بینی حق بینی و از حق بحق روی و ناحق نپسندی تا مورع  
بحقیقت باشی، و از عالم رسم هوا و طبیعت بیرون آئی. والله الهادی للصواب.

## شعر

من کان فی الناس عاقلاً ورعاً  
أحرسه عن عیونهم ورعاً  
کالمریض العلیل یشغله عن  
وجع الناس کلهم وجعه  
**الفصل الرابع فی معامله الزهد .**

سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن الزهد فی الدنیا . قال: «ان تحب ما یحب  
خالقک و تبغض ما یبغض خالقک و ان تخرج من حلال الدنیا کما تخرج من حرامها  
فان حلالها حساب و حرامها عذاب .»

اما معامله زهد آنست که بکل از خود و هر دو کون آزاد و فارغ آئی و  
بدیده سر در غیر حق ننگری که «ما زاغ البصر وما طغی»<sup>۱</sup> . و برنگ آمیزی و رنگ  
رزی حق از حق باز نمانی . قوله تعالی «صبغة الله و من احسن من الله صبغه»<sup>۲</sup> . و بدانکه  
زهد اساس تو کلاست و منهاج معرفتست و خلوت خانه عارفانست و عیش صادقانست  
و پیرایه مخلصانست و سنگ محک امتحان نفس است و تبر نیستی است که برهستی  
زنند تا بتخانه آزر نفس ابراهیم از صنم طبیعت و آرزو پاک کنند. و حقیقت زهد  
آنست که چون روح مقدس در مشاهده مست شد بملکوت باز ننگرد تا از مشاهده  
مفلس نشود که کسب عارفانرا و زاهدانرا در حقیقت بند است ، اگر از بند بیرون

۱ - آیه ۱۷ از سوره النجم . ۲ - آیه ۱۳۸ از سوره البقره .

نروند<sup>۱</sup> بی بند در بند بمانند که الزهد الاعراض عن الامانی .

## شعر

و ما الزهد الا في انقطاع العلائق      و ما الحق الا في وجود الحقائق  
و ما الحب الا حب من كان قلبه      عن الخلق مشغولاً برب الخلائق  
فصدّ عن الدنيا و من تبع الهوى      و تختار في الطاعات ارضى الطرائق

## الفصل الخامس في معاملة الفقر .

سُئِلَ رسول الله صلى الله عليه و سلم عن الفقر . قال : « خزائنة من خزائن الله . » ثم سُئِلَ : « ما الفقر ؟ » قال : « كنز من كنوز الله . » ثم سُئِلَ الثالث : « ما الفقر ؟ » قال : « لا يعطيه الله الا نبياً مرسلًا او صديقاً مؤمناً كريماً على الله تعالى . »

بدان و فقك الله که فقر سر توحید است و خلاصه معرفت است و آب زبویست است که گرد و غبار عبودیت از چهره روح مقدس او نشسته است و لباس تفرید ازلی است که جان اهل معرفت بدان لباس متلبس است . تا تو هستی فقر آن توییست و چون فنا شدی فقر لباس عزت تست که « الفقر الانس بالمعدوم و الوحشة بالمعدوم » چون در فقر فقیر شدی از فقر غنی شدی و غنی اوست و تو نیستی که « والله الغنی داور الفقراء . » سر فقر از گفت فقیر بیرونست . و شیخ الاسلام قطب الدین احمد الجرجانی قدس الله روحه درین معنی بدین اشارت قطعهای فرموده است :

پرسید مرا دوست که فقر از چه عیانست<sup>۲</sup>

آنرا چه منت گوئی و آنرا چه نشانتست

گفتم که چه جوئید و چه پرسید دم فقر

آن کس که فقیر است خود از خود غنیست

این فقر یکی برق است از عالم باقی

از دیده و دل بیرون بود عین عافیت

۱ - تصحیح فیاض : « منی و اذ حنیف و بدایت و اکبر ان بندت من عین و عین »

۲ - تصحیح فیاض : « منی و اذ حنیف و بدایت و اکبر ان بندت من عین و عین »



که عین حیوتست و گهی عین مماتست

موت تن خاکی و حیوة دل و جانست

و شیخ الاسلام قدس الله روحه این [دو] بیت فرموده است :

خواهی که دلت محرم این فقر آید باید که دلت بدون او نگراید

چون از خود و هر دو کون بیرون آید شد محرم فقر و فقر او را شاید

فقر کیمیائست که چون بر مس وجود آدمی گذر کند او را رنگ خود

دهد . نشان نزول فقر بر دل آنست که حالت و طبع فقیر از آنکه بود بگرداند .

و نهاد طبع شیاطین و سباع و خصال ذمیمه آدمی چون ظلم و طمع و حرص و بخل

و غضب و حقد و حسد و تکبر و عجب و پندار و امثال این از عالم تر کیب او رخت

بر گیرد، و رایت دولت او در عالم توحید بلند گردد، و سر این حدیث که « الفقر

فخری » روی نماید، و معنی این آیت در حق وی درست و راست آید که « ولا تحسبن

الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم [یرزقون] » .

بدانکه فقیر صفت گوی دارد در میدان، که گوی نه بخود بمیدان رود و نه

بر مراد خود گردد و نه زخم بمراد او کنند، و نداند که چند خواهند زد و نداند که

تا کی خواهند زد و نداند که چرا می زنند. همی زنند از چپ و راست، از پس و پیش

و جمله بر زدن او حریص و بزدن او مفتخر و شادمان، و سلطان و حشم و رعیت جمله

بر پی او نهاده و شت بان و دوان و تازان، تا من بیشتر رسم بیشتر زنم و او خود

در میانه بی جرم . هر که برین اصل از خود چیزی سزد ن ساخته است. بودنیها

بیوده و گفت و گوی در میان [ند] و کار ران کار می راند. « جئت القلم بما هو کائن

الی یوم القیامه » .

تو کنون هر چه گفت خواهی، گوی

بودنیها بسود و رفت قلم

قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه :

قضى الله امرأ وجف القلم  
وفى الحكم ما جار لما حكم  
بدا خلق ارزاق ابداننا  
و فيما قضى ربنا ما ظلم  
وفى الحكم ما جار لما حكم  
وقد كان ارواحنا فى العدم

نشان فقیر آنست که تا هر چه الم و حرص و طمع و آرزو و هوا و شهوت  
و امثال این است از دل او رخت بر نگیرد و رقم نفی بر دل نکشد و ثبوت  
محو نگردد. این معنی در قلب آرام نگیرد. والله اعلم بالصواب.

اول قدم فقیر سر باختن است سر از همه اغیار پیرداختن است  
چون باختد شد سر و پیرداختد سر بی سر سر کار و گوی تاختن است  
بدانکه فقیر در میدان فقر بسی حسرت و حیرت نبود. خودش حیرتست و  
نا خودش حیرتست و شنیدنش حیرتست. و خود را فقیر دانستن بند فقر است و بدانستن  
که بدانستم هم بند است. هر که قدم بتقلید در گوی فقر نهد بند از ندقیه پیر  
شود که « کادا الفقر ان یکون کفرا. » و این قطعده شیخ الاسلام عبد الله بن احمد حنبل  
قدس الله روحه در معنی فقر و صفت فقر اشارت فرموده است :

این کار دل و فقر یکی بحر عظیمست

فقر و ازل و عشق و ابدیه و ندیم است

هر کوند فقیر است ره فقر چه داند

در کام هوا مانده و از خلق ره پیر است

همواره دل و جان فقیرست سوی دوست

پیر دوست فدا کردین جان و سپهر است

این فقر ز دل برده همه رحمت و شفقت

بیدار کند پیر دل و پیر جان بند حیرت است

هر کس که نرفتست ره فقر چه داند  
 مرعاشق را دایم فرزند یتیم است  
 خوارست تن عاشق نزدیک دل وی  
 دل با طرب و شادی و تن سخت سقیم است  
 نه بیم ز سلطان و نه بخشایش بر خود  
 نه در ره دنیا و نه در راه نعیم است  
 مشکل سرو سودای تو بگشاد بر احمد

جز عشق دلم نیست خداوند علیم است  
 چگویم از فقر که کس را سمع استماع آن نماند که او بلباس فقر در آئینه  
 دل فقیران تجلی میکند و آن آئینه در غلاف غیب غائب است. سخن بتطویل انجامید.  
 بدانکه فقر از حکایت بیرون است و از گفت و گوی مبرا، ازیرا که هر چه حکایت  
 است گفت و گوی است و دکان داریست نه فقیری.

ولست بنظار الی جانب الغنا      و اذا كانت الغنا فی جانب الفقر  
 و انی لصبار علی ما ینوبنی      و حسبك ان الله اثنی علی الصبر  
 وقیل : الصبر ترک الاضطراب والتعلق .

### الفصل السادس فی معامله الصبر .

بدان وفقك الله که صبر از صابری نگریزد و صابر از صبر دروی گریزد . صبر  
 ستیهندگی است و ستیهندگی از بی معرفتیتست، چون حق حق است صبر چیست؟ و  
 صابر کیست؟ و در قهر صبر نا کردن از نایافتن است، والله اعلم . قال رَوِیم : «الصبر ترک  
 الشکوی من المبلوی.» و اگر نه؛ با قهر او که بر آید؛ که یک صدمت از مبادی قهر او  
 صد هزار جان نبی و ولی منهدم کند. صبر در لطف از ناتمامی است و اگر نه صولت قدوسی  
 صبر صابرا بی سرمایه صبر نگذارد. والله الهادی .

#### شعر

الصبر ممرٌ كالصبر      لکنه حلو الثمر

ان کان مغرسه العنا

قد کان مجناه الظفر

اگر خواهد که هست او باشد از نیستی اثری بجان وجودی گمارد تا نزد جان

از جودی بهره مند گردد و از جانان برخوردار شود .

جان جانرا بیدل یابی ، نه

جان جان کسی برایگان یابی

رو بپر از حیوة حیوانی

تا شوی زنده جان جان یابی

گر شوی فانی از حیات فنا

زندگانی جاودان یابی

جان جودی بود نه جان وجود

که حیات ابد از آن یابی

این حیات وجود چیزی نیست

ترك این گیر بو که آن یابی

مرحبا مرحبا در آی در آی

تا ز وحشت بکل امان یابی

پاك بازان چو جان برند از آن

هر چه یابند تو همان یابی

آنچه نی کس شنیدونی کس دید

هر دم از دوست بی گران یابی

سخن قطب را درین معنی

پر جواهر چو بحر و کان یابی

ای محمد بکوش تا خود را

با چنین قوم در میان یابی

صابران را درین مقام این صبر است، اگر درین بمانند در مش هدهه باقی ماندند.

و شرط صبر رسم صبرست. اما عاشقان در مقام عشق از صبر بیگانند شوند و صبر با عشق

پای نیارد و عشق با صبر فرا نسازد. چنانکه شیخ الاسلام قطب الدین احمد الحرمی

قدس الله روحه العزیز گفته است :

صابری با عاشقی هرگز نیاید سازوار

گر کسی گوید که آید از وی این بهره

آتش سوزان بسوزد هر چه آید پیش او

کسی دهد آتش کسی دهد که آتش خود

والله الهادی والموفق والمعین .

تسبیح قیاسی . در متن ، ان کان مغرسه العنا . قد کان مجناه الظفر

## الفصل السابع فی معامله التوکل.

التوکل هو اتکال القلب الی الله و الانقطاع عما دونه .

معامله توکل آنست که چشم دل بروعد حق تعالی افتد تا بحق از غیر حق فارغ آئی، که راه ازو بدو بری نه از غیر او بدو، و در رسم نروی که اگر در رسم او نگری در تو کل کافری، و اگر ازو درو نگری در تو کل موحدی که «التوکل اسقاط الخوف والرجاء ممن سوی الله.» تو کل باران یقین است که از بحر جود حق بر زمین دل بندگان او تعالی و تقدس می بارد و انواع ریاحین حقیقت و یقین برویاند و اجناس نباتیاء هر گونه ظاهر گردانند و وحشتیاء شبها ت هوائی و نفسانی بردارد تا زحمت هوا و وحشت فضول نفس از سبیل سائلان دور گرداند تا سالک آسوده و مرفد الحال بر راه فرو تواند رفت و بسلامت ماند. چون منظور نظر حق گشت محفوظ عظمت او شد، معصوم حق کی بغیر حق آلوده شود؟ قال ابو الحسن الوزان رحمه الله علیه: «الاستکفاء بالله والاعتماد علی الله» اما نیک نظر کن که هر که باخر تو کل کند در مبدأ کار متهم بوده است؛ و اگر نه چه معنی دارد که حق از آن تست پیش از وجود تو با وجود تو بی وجود تو که برو تو کل کنی. هر که از در هستی در آید حاجتمند تو کل نباشد که تو کل کردن گوئی که از غیر در آمدن است؛ و اگر نه جانرا با حق انس است. چون دل از غیر فارغست حاجتمند رسم تو کل نیست که نه وقتی بیگانه بود و اکنون آشناست که از غیر او بدو تو کل کند، برسم تو کل در آمدن نشان پرا کندگی دلست و تشویش اوست. والله اعلم.

وشیخ الاسلام قطعدهای فرموده است درین معنی :

دل را بهر که دادی جز دوست آن خطا دان

وز هر چه بستدی دل جز دوست آن عطادان

مغلوب هر چه گشتی آنی ز راه معنی

در صورت از بمانی معنی ز خود جدادان

صورت چو هست فانی معنی چو نیست حاصل

جُست بقا محالست اینجا یقین فسادان

نقد بقات باید، بگذار هر چه فانیست

چون محو گشت فانی در ضمن آن بقادان

از خویش و هر دو عالم آزاد باش و فارغ

چون این قدم نهادی از دوست مـرحبـادان

در عشق باش راسخ کز سوی دوست هر دم

عشاق کوی او را آواز الصلادان

ابن مطهر آرد دل تحفه پیش عشقت

بیرون ز دل ندارد و در دارد آن قـدادان

گر دم زند درین ره بی عشق تو محمد

آن ده نهاد و پیرا در هست زو خطـدان

چند جای آن حدیثست ؟ تو کل پیرایه عشقان است و ثبات دل و ثبات

و مؤنس جان عارف نست و همرا از محبانست و کثرت مریدانست و حسب و اجدانست

و سرور سوختگانست و جنت سراندازان است و عروس دولتت قناتست و کرمی و جوان

آشتگانست. کج جویم آنرا که در دقایع تجلی، سر تو کل را بدو که تو کل را بدو

حفظ عنایت است که بر روی خوب خوبین معرفت فرود گذاشته اند که ایمن ایمان است

غیر نگاه دارند. و شیخ الاساره احمد قدس الله وجهه امیر است که هم مؤمن است

او متوکل نبود ایمان او را سدر خند بود: اول شیخ الخراسانی بود که در

پل یقین، اما هر که امیخ الخراسانست از ایمان او بودی هم که در

ایمان نیست ایمان او در محاطه است. و هر که در

در فتاوت، والله الهادی المسواب والمؤمن والمؤمن

تو کلتا علی باب السموات  
و سلمة الاسمان الاقرب

و افنیة الملوك مُحجبات و باب الله مفتوح الفناء

### الفصل الثامن فی معامله الرضا.

عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی العربی صلی الله علیه و سلم انه قال : « ان الله تعالی فی الارض عبداً قلوبهم انور من الشمس و فعلهم فعل الانبیاء و هم عند الله افضل من الشهداء لیس لهم فی الدنیا من الدنیا قلیل و لا کثیر . رضوا بما قسم الله لهم و رضی الله عنهم . » فقال ابن عمر : « من هم یا رسول الله؟ » قال : « الزاهدون فی الدنیا و الراغبون فی الآخرة و الراضون بقضاء الله و قدره . »

بدان و فقلك الله که رضا صفت اوست تعالی و تقدس و آن صفت آنگاه در تو پیدا آید که تو از صفت خود بی صفت گردی و او را بدو بشناسی و از خود بدو پردازی بی حکم تا حکیم بوی . اما مرغ رضا چون از آشیان عزت بر پرید محل خود طلب کرد که آن جان جانست متر فرف شد بجناح معرفت ، در حدیقه جان مردان دین و بوستان سرای اهل یقین منزل ساخت ، و چون بیگانه یافت متوحش شد از آن بیگانگان و نامردان . اما رضا بر سه وجه آمد : رضا ازو و رضا بدو و رضا درو . رضا ازو مسلماً نیست ، و رضا بدو عارفیست ، و رضا درو سوختگی است . رضا ازو سکون در حکم است و رضا بدو سکون در مشهده است و رضا درو بی رضا بودنست . رضا در حکم شاید و رضا در حق نشاید زیرا که اگر راضی شود خرسندی در وی تقاضا کند ، و هر که خرسندست موقوفست و هر که موقوفست از اسرار بیرونست . اما رضا بر سه قسم است : رضا قبل نزول القضا ، و رضا عند نزول القضا ، و رضا بعد نزول القضا . [ رضا بعد نزول القضا ] ظالمانراست و رضا قبل نزول القضا سابقانراست و رضا عند نزول القضا مقتصدان راست .

اما آنچه مبادیست رضاست و آنچه انتهاست رضانیست . رضا آنست که چون او ترا بعبودیت پسندید تو او را بر بوبیت پسندی . و بی رضا آنست که هر چه یابی زو نگذری که شرط ره روی ایستادن بی رضا نیست که الرضا باب الله الاعظم و

جنة الدنيا و ملك العارفين . بر در مقام كردن و در باغ بر يك جاى آرام ساختن  
نه سلوك عرفان و محبان و عاشقان بود .

اين قدر نشان معاملاتى كه سالكانرا است گفته آمد كه كيفيت حقيقت آن  
تمام در گفت نتوان آورد زيرا كه در كار نيابد و كار و زراى گفت و گوى است .  
چنانكه شيخ الاسلام قدس الله روحه هم بدین معنى اشارت فرموده است :

بيت

هر چه آن از گفت و گوى است آن ره عشق نيست

عشق اندر فضل و علم و دفتر و اوراق نيسد

اما معمولا بر سه قسم است: قسمى عدم را است و قسمى خاص را و قسمى اخص  
را . آنچه عدم را است تهذيب اشباح است . و آنچه خاص را است تهذيب اشباح است .  
و آنچه اخص را است تقديس اسرار است . و اهل مشاهده الزين هم در محال برون است  
زيرا كه از گلشن طبيعت بگلشن حقيقت ، فلكا بدم از رسوخ هوا معدوم گشتند  
سروش گوهرايشان از معرف زمين برون است . آدمى صوفى اندر مشرب است .  
كه بنور حق منور اند و بملكت او كوشند . انكس عوموف . ساجدين القبحه .  
چنان عبوديت در گردن ولايت و ساريكده بوعاين برده و بجزا قلمه در  
كه آن رسيدگان را الزين سوختگان خستند كه در ساجدين است .  
معدوم بود آمدى و بر او دل ، بر او حوت ، بر او انكس عوموف .  
بودى كديور . انكس عوموف . انكس عوموف .  
و غرور در زير انكس عوموف . انكس عوموف .

شعر

كشيد و شيد و سعادتى بنمى هي ابدى  
جماعت اديبم الجاد هنى ابدى  
كشيد و شيد و سعادتى بنمى هي ابدى  
جماعت اديبم الجاد هنى ابدى



## الباب العاشر فی معرفة الارواح

وفیه ثلثه فصول .

### الفصل الاول فی حقيقة الروح .

بدان وفقك الله که چون حق سبحانه و تعالی خلق را از عدم بوجود آورد و تخم مخلوقات در مزارع مقادیر پاشید و در صحراء حدوث نبات اجسام برویانید و دهر و زمان و مکان در یکدیگر کشید و وحوش و طیور و جواهر و اعراض در عالم پیدا گردانید و طبائع اربعه بمسما قدرت در فطرت بنی آدم محکم کرد و اخلاط اخلاق مدیحه و ذمیمه بعلم قدیم در اصداق قلوب در بحر صورت منعقد گردانید و جلیاب عظمت در سر مکنونات کشید و در دامن گریبان افلاک و بروج آفتاب و ماه و ستاره گردان کرد ، چنانکه خواست خود را بر عالمیان عرضه کند تا او را بدو بدانند. چنانکه پیشوای کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم حکایت کرد از حق جل جلاله که « کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف . » پس چون دانست که کس او را بی او نداند در نقاش خانه قدرت، نظر کرد بمهر در معادن الوهیت. پس از مهر مهر بر صفات خویش نهاد و از بی مثلی و بی نقشی نقش ارواح ظاهر گردانید . چون از تمامی تمام شد کسوت صفات در وی پوشانید و پرتو ذات بروی افکند تا طراوت معنی حقیقت گرفت و پرتو جمال عزت یافت و قاعده بقالب وارکان آمد که « الروح جوهر الحیوة . » دانائی و بینائی و شنوائی و گویائی و بویائی و گیرائی و روائی قالب بوجود او موجود آمد و بفقد او مفقود. « الروح الذی لا یحصل الحیوة الا بوجوده . » جاده جود و جای



وسرمداند ، اماناً فی الجنة و اماناً فی النار . والله اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب .

### الفصل الثانی فی صفة الروح .

بدان و فیک الله که روح در قریب متوار است ، نزد دیده بی دیده عیانست ، و در اشباح انسان پنهانست ، دل عرش اوست ، و صورت قصر او ، و کونین میدان او ، و از معرفت گران بار اوست . شرف عیان دارد ، زیرا که سخت پنهانست ، طراز رحمان دارد ، زیرا که از انسانست ، خلیفه حقست در دار الضرب صورت آدم ، پیشوایش عقلست ، حاجبش فہم است ، صفتش سر معرفت ، لبش حکمت است ، حرفتش عشق است ، دیدتش حق است ، جوهر لایزال است کہ قوتش بقاء ابدست ، عبادتش انفراد است ، دولتش اتحاد است ، مرتعش انبساط است ، مرکزش آیاتست ، فعلش سوختن حجابست ، غواص بحر قدم است ، سوار میدان ازلیست ، چاوش بار گاہ ابدست ، از حق شنود بی واسطه ، و با حق گوید بی واسطه ، حق را بیند بی حجاب ، ساقیش حق است ، مطربش حق است ، ندیمش حق است . و شیخ الاسلام شہاب الدین اسمعیل قدس اللہ روحہ فرماید :

لسعت حية الهوى كبدی	فأرحنى بریقك الراقی
والوجا الوج اذا التفت	ساق قلبی الحزین بالساق
نعره نی از سماع ، از مطرب	مست نی از شراب ، از ساقی
هر زمان ساقی دیگر مطلب	کہ پسندیده نیست ذواقی

مرغ آشیان وصالست کہ در آسمان هویت بجناح احدیت پرواز میکند . قاتل نفس است بی دیت ، خازن حق است بی غلط ، زیان علم است اگر چه در اندر است ، حیوة عالم است ، و تد طبایع است ، حاکم خلائق است ، دیدها از دیدنش کوتاه است ، عقلها در معرفت گوهرش قاصر است ، عارفان بینند و لکن بحقیقتش ندانند ، هر کہ او را بشناسد حق را بشناسد کہ « من عرف نفسه فقد عرف ربه » آیات حقست در بلاد حق . قوله تعالی : « سنریہم آیاتنا فی الافاق و فی انفسہم » جوهریست در صدف صورت



را نداند، اگرش بینی عاشق شوی، زیرا که وجود او [خلعت] «خلقتُ بیدی» دارد و در چشم سرمه لایزالی دارد، و در گوش گوشوار سبوحی دارد، و اندر ذات حلیه «وتفخت فيه من روحی»<sup>۱</sup> دارد، و در بر حله «ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقين»<sup>۲</sup> دارد. الله اعلم بالصواب، العفو منتظر و العفو مرجو، والله الهادی و المعین و الموفق و الیه المرجع و المآب. خواجه حکیم سنائی فرماید رحمة الله علیه :

گفتم ای جان بدین نکوئی تو	از کجائی مرا نکوئی تو
گفت من دست کرد لاهوتم	قاید و رهنمای ناسوتم
اول خلق در جهان مائیم	نه همه جای چهره بنمائیم
نزد نااهل و سفله کم گردیم	در جبلت ز خلقها فردیم
سکوتی کلام و الکلام سکوت	ولی طمع احیا بد و اموت
ولیس لروحي غیر و صلك راحة	ولا لفؤادی غیر قربك قوت

،

۱- آیه ۲۹ سورة الحجر. ۲- آیه ۱۴ سورة المؤمنون.

## الباب العاشر عشر في معرفة العقل

وهو خمسة فصول .

### الفصل الاول في كيفية العقل .

عن ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم . قال : « أسس الدين على العقل وفُرضت الفرائض على العقل وحُرمت المحارم على العقل وما عرفت قدره ، أعطيت وما عبد الله تعالى الا بالعقل » .

بدان وفاقك الله كه حق جل جلاله بنى آدم را بشرف عقل مخبوس گردانید و دل او را بنور عقل مزین و منور کرد . تا موافق آید در همه احوال بندگی . بعد از حق را عزوجل ، كه عقل آلت معرفت و عبودیت است و معرفت آلت شناخت ربوبیت . كه عقل احكام راست ، و معرفت اعلام را ، و بنور عقل فهم توان كرد و بین حق و باطل و خیر و شر . كما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم : « العقل نور في القلب يفرق بين الحق والباطل . » عقل وزیر روح است ، و خازن وجود است . و كتاب وحی الہام المرتبہ بر این دفتر پیغام است . اختلاف را مزین اوست و افعال را معلم اوست . فاعمال اوست و احوال و زاجر و سواس . بیاع کاروان دلست . و رئیس اغوان کل اوست كه تہدیہ احوال است و معجون طاعت آمیزد . شارع شرعست . حاجب بد است كه مجد است و اوست . بودی ساله فخارا انسان در ملك بنظام عبودیت نبودی . راست آمدن است و حق است . کرد میزان بازار خالق بر او امر و نواهی حق . شخص است و خدایا و است . حضرت بیرون آید . بوسیلت او خیال بنقش بسازد . و بر درج خود نشانی کند . و درج قوت حافظه و دیعت زهد .

اما عقول بر چهار قسم است : اول عقل غریزی ، دوم عقل الہامی ، سوم عقل ادراکی و آنرا مجازی نیز گویند و چهارم عقل حقیقی و آنرا کل گویند. واللہ اعلم بالصواب .

### الفصل الثانی فی صفة العقل الغریزی .

بدان وفقك الله كد عقل غریزی معنی است كد حق عز وجل در خلقت بنی آدم تعبید کرده است تا بدان تمیز کنند میان افعال محمود و مذموم. قال اهل الكلام: «العقل مميّز والعلم حقيقة والمعلوم بعد التمييز.» و او بدین صفت موصوفست، و از جمله حیوانات آدمی بدین صفت ممتازست، زیرا كد بکارهای مهم كد متعلق است بعالم جسمانی برو ظاهر شود، و او مقتوی اشخاص است در طاعات. و محل این عقل در صورت بنی آدم دماغ است. اما این عقل هم استراق كند از عالم دل، و علوم الهی از آنجا گیرد و زیادت و نقصان پذیرد زیرا كد بنفس خویش قایم نیست، و تا او تمام و پر دوام و بكمال نباشد عالم طبائع بنظام نتواند بود و نباشد. و بالله العون والتوفیق .

### الفصل الثالث فی صفة عقل الالهامی .

بدان وفقك الله كد عقل الہامی خطابات حق است تعالی و تقدس كد لحظه بلحظه بدل میرسد و بدان افعال حق از افعال خلق میداند و صدایع و بدایع و مقدر بری عز شأنه بدان می شناسد و بقوت آن نور در آیات حق عز وجل سیر میکند، و هر ساعت از حق فیض زیادت می گردد و قدم از حدوث جدا میکند، و طوارق قهر و لطف بین می کند، از حضرت ملکوت تهذیب اسرار میدهد، و مقامات را فراشی میکند، و حالات را گدائی میکند. و محل این قوه در وجود مردم صدق ضمیر است، كد از فطنت مناك در عالم عالم و متعلم می شوند، و اگر این نبودی عالم دل را شیاطین زحمت بیشتر کردند و از کتاب و سنت و شریعت تمام بر نخوردندی، اوست كد غوامض علوم را مبین است، و اشكال مجهول در لطقیات و قهریت این عقل در یابد و بداند، تا دل در مكاشفات غلط نکند. و عن بعض اهل العلم: «العقل حجة الله و دلیل الله لانه آله الاستدلال

و آله كسب العلم و آله النظر فی البراهین و الآیات. و العلم عند الله تعالى و الله الهادی للمصواب .

### الفصل الرابع فی بیان عقل الادراکی .

بدان و ففك الله که عقل ادراکی حق تعالی در جیلّت دل آفریده است، در همه احوال بهیچ وقت جمع نشود، زیرا که دل منقلب است از ارادت، که گددر لطف افکند و گددر قهر. از آن مجازی گویند که بردوام نیست، چون جمع بود هیچ طاعت درین نهاد نقصان نگیرد، و چون متلون و متفرق بود او امر و نواهی شرع بهم در آید. و محل این عقل دلست و دل بدو زنده است. و عن بعض الحكماء انه قال: «العقل للقلب بمنزلة الروح للجسد و کل قلب لا عقل له فهو ميت و هو بمنزلة قلب البهائم.» و قال بعضهم: «العقل عين القلب.» و چون حق تعالی خواهد که قضا و قدر در عالم بشر نافذ گرداند آن نور را از دل منطمس گرداند و در حجاب کند.

### الفصل الخامس فی بیان عقل الحقیقی .

بدان و ففك الله که عقل حقیقی آنست که پیش از وجوده وجودات، حق تعالی آفریده است، که «اول ما خلق الله العقل.» و او را از نور صرف آفرید، و بود خطیب کرد. عن الحسن البصری روى الله عند عن النبي صلى الله عليه وسلم يقول: ان الله تعالى لما خلق العقل قال له: «اقعد فتعد.» ثم قال له: «قم.» ثم قال له: «اقبل.» ثم قال له: «ادبر.» ثم قال له: «تكلم.» ثم قال له: «أب.» ثم قال له: «انظر.» فنظر. ثم قال له: «اعرف.» فانصرف. ثم قال له: «ادبر.» فادبر. ثم قال له: «وعزتي و جلالی و عظمتی و کبریائی و سلطتی و جبروتی و عرشی» و غیره و غیره و استوائی علی عرشی و قدرتی عالی خلقی، و خلقت خلقتا کبریا و عرشا عرشا عظیما، منک، بان اعرف و بان اعبد و بان اذبح و بان اعطی و بان اطلب و بان اطلب علیک علیک العتاب .

پس اعجاب در بود بیت بدو نمود، تا در عبودیت استواء کشی و بعد از آن خود را در



بعالم جسمانی فرستاد، و بودیعت بروح روحانی داد. و محل این عقل روح مقدس است. و چنان متحد اند که ایشانرا از یکدیگر هر کس باز نداند، مگر کسی که حق عزاسمه او را بر آن اطلاع دهد. اوست که غرض موجودات است و خلیفهٔ احیاء و اموات است و مخاطب مخاطباتست و قابل کراماتست و سرفراساتست، و طیر مکاشفاتست و شاهد مشاهداتست. اوست که در حقائق موافق حالاتست. و از خبیثات بشریات و از کسوت طبیعیات منقرد است زیرا، که گلی است که در بنی آدم پدید آمده است، تا ساعهٔ فساعهٔ روح ناطقه اش می بوید، و بطیب او در معرفت متمکن میگردد. این عقل است که در بازار قدم نور حکمت خرید و سلب نفس بر هم درید. اوست که باقی ماند با روح مقدس سرمد که بقای جاودانی دارد. چندانکه کشفش بیشتر نور این عقل بیشتر و بکمال هرگز نرسد، زیرا که این حدیث را منتهی نیست، و هرگز نرسد. و این عقلست که حقایق معرفت اشیا بدو در بتوان یافت. قال اهل الکلام: «العقل جوهر بسیط یدرک الاشياء بحقائقها».

### شعر

اذا كنت ذا عقل صحيح فلا يكن

عشريك الاكل من كان ذا عقل

فدو الجهل ان عاشرتة او صحبتة

يصدك عن عقل و يغويك بالجهل

اما معرفت عقل بر سه قسم است: قسمی عام را و قسمی خاص را و قسمی اخص را. اما معرفت عام را بجواهر عقل بیش از عقل غریزی نیست. و معرفت خاص را تا بعقل الهامی بیش نرسد، و معرفت اخص بر معرفت عقل کل است. که آن عقل حقیقت است، که در مسند غیب بر در غیب ترجمان حق است. بیش از این در عقل سخن گفتن بر خود ستم کردن است، و خاطر و فهم ما بیش ازین بدین نمی تواند رسید، و این نیز جز بخلوات در صحبت و خدمت پیر حاذق مجتهد راست نیاید. اللهم ارزقنا

ووقفنا یا عالم الغیب والشہادہ .

شعر

یُعَدُّ رَفِیعَ القَدْرِ مَنْ کَانَ عَاقِلًا      وَاِنْ لَمْ یَکُنْ فِی قَوْمِهِ بِحَسِیبِ  
وَاِنْ حَلَّ اَرْضًا عَاشَ فِیْهَا بِعَقْلِهِ      وَ مَا عَاقِلٌ فِی بِلَدَةٍ بِغَرِیبِ  
وَ اللّٰهُ الْهَادِیُّ وَ الْمَوْفِقُ لِلصَّوَابِ وَ الیْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمَآبُ .

## الباب الثاني عشر في معرفة القلب

وهو ثمانية فصول:

### الفصل الاول في معرفة القلب و كفيته من حيث الصورة .

هو قطعة لحم صنوبري مودع في الصدر من الجانب الايسر وذلك منبعه ومعدنه .  
بدان وفتك الله كده صورت بني آدم بر مثال كون است ودل در آن میان بر مثال  
عرش است . وروح را محل استوا قلب است . وچنانكه میان كون وعرش حجب است .  
میان تن و دل كد روح است حجب است ، چون حواس و طبایع و نفس و هوا و شیطان و دنیا و  
عوارضات و اخلاق ذمیمه و مديحه و امثال ذلك . تا ازین حجابها نگذری بدل نرسی  
و محل روح در قلب منظر انوار حق است . و این دل نی صورت مضغه دارد ، تا بمحلی  
كه آنرا دل گویند حجب بسیارست . و حق تعالی آن دل را دار الملك خود خوانده  
است ، كه «قلوب احببائی دار ملكی .» سالك باید كه پیوسته پاسبانی دل كند ، و ابواب  
دل را مسدود دارد ، تا هوا جس و وساوس و طوازیق قهر در راه نیابد . و صورت این مضغه  
چون صدف در آن دریا ، نفس و دل در آن مضغه چون در صدف ، و روح در و چون  
خاصیت در در دریا . [تا] اشكال صورت فرو نبری بصدف مضغه نرسی . و تا در صدف مضغه  
تصرف نكنی بدر دل نرسی ، و تا بدر دل راه نیابی از معنی خاصیت او خبر نیابی و بهره  
توانی گرفت . والله اعلم بالصواب .

### قطعه

دلی باشد كه آن دل ندارد

دلی كو دل بدل مایل ندارد

بود يك قطره خون بسته آن دل  
 دل اندر مضغه چون دُر در صدف دان  
 اگر بیرون خرامد زان صدف دل  
 دل آن دریاست کورا هر دو عالم  
 دل آن باشد که دل را در دل از دوست  
 حدیث سُر دل آنکس بداند  
 رموز دل بدل گویند مردان  
 کسی را باشد این معنی مسلم  
 مگو این مطهر رموز دل بیش

بجز نامی ز دل حاصل ندارد  
 ولی در مضغه دل عامل ندارد  
 دو عالم را یکی منزل ندارد  
 اگر کشتی شود ساحل ندارد  
 چو حق پیدا شود بطل ندارد  
 که دست و پای دل در گیل ندارد  
 زبان و لب، محل، قابل ندارد  
 که دنیا پیش دل حایل ندارد  
 چو کس را دل بدین مایل ندارد

اما بدانکه غرض و مقصود این درویش دل ریش از شرح دل و بیان این طریق  
 آنست تا مگر طالبان این طریق و سالکان این سبیل را، بعد الابدایة و النوفیق، به استقامت  
 مطالعه این شرح و بیان این راه دل از زنگار طبیعت زدوده شود، و سینۀ از این راه  
 هوا و غیره ریشسته پاکیزه گردد، و در بطن دل وی گلبن فراست، و التوراة فی السفاة و  
 فیه یفطر بنور الله، تر و تازه گردد، بر آن گلبن گل تفکر، و عذخیر من غیره  
 بشکند، اکنون معاینه معنی بجد قوت دانش خویش شرح دهیم و شرح دهیم  
 فهم خویش آشکارا کنیم، ان شاء الله تعالی، فنقول و الله الموفق و الموفقین

**الفصل الثانی فی اسمی القلب و معنیها**

بدان و فترات الله که دل، اقامت بسیار است، در هر روز و هر لحظه در آن  
 کاری درنگ باشد، اگر بشرح آن مشغول گردیم سخن در آن کار میماند  
 رسید، حال آنچه در وقت کسب گفتند آید که در میان آید، و در آن  
 که بدانند دل را در هر روز که آن معنی و معنی آن است، و در آن  
 چهارم شعاع، پنجم حیدر اللیل و این را بیچند نام خوانده اند، اما معنی آن  
 پنج داعیان خیر اند، و آن پنج دریا، اول اول، دریا حیا، و دریا شکر، و دریا

صدر، پنجم شهید، و این پنج داعیان شرّ اند. و این جمله را «دل» گویند. و هر اسمی را معنی دیگر است، و از هر يك در مقام او کار دیگر آید، همچنانکه شخص [را] نام همه تن است. اما هر عضوی را نام دیگر است، و از هر اندامی کاری دیگر آید، آن دل همچنین است، و این کلمات از گزاف نمی رود، زیرا که بقرآن و اخبار ظاهرراً و معنی مقید است. در حدیث «قلب» قوله تبارك و تعالی: «من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب.»<sup>۱</sup> و جائی دیگر فرمود: «ان فی ذلك لذكری لمن کان له قلب.»<sup>۲</sup> و ذکر «قلب» اندر قرآن بسیار است. «فؤاد» را گفت: «ما کذب الفؤاد ما رای.»<sup>۳</sup> و محبت به «شغاف» حواله کرده است کما قال الله تعالی: «قد شغفها حباً.»<sup>۴</sup> و شغاف میان دل است. و محبت اصلی از آنجا خیزد. و ایمان بغیب از «جنان» خیزد. قوله تعالی: «الذین یؤمنون بالغیب.»<sup>۵</sup> گفته اند ای بالقلب. «خلد» را گفت، قوله تعالی: «اخلد الی الارض»<sup>۶</sup> ای مال الیها. و امل از آنجا برخیزد و این معانی در قرآن بسیار است، و العلم عند الله تعالی و الله الیهادی للصواب.

### الفصل الثالث فی خصال القلب .

بدان وفقك الله که خصال مدیحهای که دل بدان حیات طیبه یابد چیست و از کجا خیزد، و محل هر يك در دل کجاست، تا طالب سیار داند که هر يك از کجا باید جست، و هر صفت از کدام محل باید طلبید. اما بدانکه اتباه و بصیرت و هدی و علم و معرفت و تفکر و یقین از قلب خیزد، قناعت و توکل و شکر و تفویض و فراست و خشوع و تقوی از فؤاد خیزد، حیا و سخا و زهد و ورع و صدق و تسلیم و رضا از جنان خیزد، محبت و صلابت و شفقت و حرمت و رحمت و غیرت و عبرت از شغاف خیزد، انابت و خشیت و خوف و رجا و ندامت و صبر و حیرت از حبه القلب خیزد. و معنیهاست در دل که در جوارح دیگر نیست، اما خداوند دل باید تادل بداند و دریابد. و شیخ الاسلام قطب - الدین احمد الجامی هم بدین معنی درین اشارت قطعهای فرموده است :

۱ - آیه ۳۲ از سوره ق . ۲ - آیه ۳۶ از سوره ق . ۳ - آیه ۱۱ از سوره النجم . ۴ - آیه ۳۰ از سوره یوسف . ۵ - آیه ۲ از سوره البقره . ۶ - آیه ۱۷۵ از سوره الاعراف .

والقطعة هذه

همی جستم ز حال دل نشانی  
 که از دل با فغان بینم جهانی  
 ندیدم هیچ خالی زو مکانی  
 دل آنجا میر و اینها پاسبانی  
 نه هر قاری نه هر صاحب قرانی  
 چه داند قدر دل هر بی زوانی  
 چو بر خوان ملوکان استخوانی  
 نجوید جز رضای غیب دانی  
 همی گردد بسان ترجمانی  
 خداوند کریم و ه پر بی  
 بشکرانند برو کن جن فشانی  
 نداری نعمت از دست خوانی

بکار دل فرو رفتم زمانی  
 که تا چونست احوال دل ما  
 تأمل کردم اندر دل بسی من  
 بهر جایی که گوش و دیده رفتند  
 بدانستم که از دل نیست آگاه  
 خداوند دلی داند که دل چیست  
 دل راغب و حاسد سخت خوارست  
 عزیزست آن دلی کو باز طبع است  
 میان عارف و معروف این دل  
 که داند قیمت این دل مگراو  
 ایا احمد دلت تسلیم کن زود  
 که داری نعمت از جبر عالم

خداوند دل کسی باشد که قیمت دل را داند و قیمت دل شد سود داند که دل او چیده و او  
 و از کده میگوید و چه میشوند و از کده می شنود، و از دل او کده می شنود  
 و اگر ادر باز باید کرده و اگر ادر باز نباید کرده و اگر اجای پیداد و اگر ایدد و اگر  
 النفس از حدیث قلب باز داند، و الهام از وسواس باز داند، و خیر از شرف فرق کند، و دوست  
 دشمن جدا کند، از چنین کس و چنین دل فکرت راست و فیر است و وفا در میان است  
 که ولایت دل ولایتی عظیم است و وسیع عرضی دارد، و هر کس در این ولایت  
 و دشمن جانی و عرمدای گرفتداند، اگر امیر بر ولایت داری قوی و دوست  
 عالم و عادل و مشفق باشد، و هر کسی را در مقام و پاینده است و اگر  
 دوست و دشمن باشد، که جمله در ولایت بکار باید، که در این است آمدن و در  
 بحصول پیوست، چنانکه شیخ الاسلام احمد قدس الله و حقه فرموده است

بگردیدم بعالم در بسی من  
ولایت را زهر والی نگهدار  
ندیدم هیچ شهری خوشتر از دل  
بشهر خویش اندر باش عادل

اما بدانك جمله حیوانات آن گوشت پاره که تو آنرا دل گوئی دارند، اما دل که دل شود بر ریاضت و مجاهده دل شود، و الاجمله جانوران دل دارند، و دل ایشان بهتر از آن دلی که ریاضت نیافته باشد، و از حجاب نفس و هوا بیرون نیامده باشد، زیرا که آن حیوانات در محل خطاب نیستند، و آدم و آدمیان يك طرفه العین از امر و نهی خالی نیستند، و آن دلها که ریاضت نیافته بود، حق تعالی در حق ایشان چنین فرمود: «لهم قلوب لا یفقهون بها» تا آنجا که «اولئک کالانعام بل هم اضل» و جائی دیگر فرموده است که «اولئک هم شر البریة» و هم دل است که آن از فریشته فرا بیشتر است کما قال الله تعالی: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة» از همه فرا بیشتر باشد، اما دل را چندان مدد باید داد که از غوغای نفس و ظلمت و حبس دنیب و بند شیطان بصرای عقل بیرون آید، تا پر تو آفتاب معرفت بروی افتد، فر خود بیند، و فرا کار نیز، کس او را در بند نتواند آورد، و او همه را در کار آورد.

اما چون دل را در ظلمت خانه هوا و حبس دنیا داری، و از غوغای نفس و عوآنان و شیطان بروی گماری، و ساعتی روشنائی عقل بروی نیفتاده باشد، و نیز آفتاب معرفت بروی نتافته، و نسیم توحید بروی نوزیده، و حالات ایمان و اسلام بیافته، و خود را شناخته، و خیر از شر نادانسته، و دوست از دشمن فرق نه کرده، بتشکر بنشینیم و در فراست دعوی کنیم، خنده که ابلیس را از ما آید، و اهل تحقیق این گروه را دست انبویہ شیطان گویند، بهترین چنین باشند، دیگران خود می نگر که هر یکی شیطانی باشند، که خلق را از راه می برند، و از راه حق براه هوی دعوت میکنند، و سر بوادی هلاکت فر و میدهند. نعوذ بالله من سبیل الهواء و البدعة و بالله العون و التوفیق.

### الفصل الرابع فی سلطنة القلب .

۱ - آیه ۱۷۸ از سوره الاعراف - ۲ - آیه ۵ از سوره البینه - ۳ - آیه ۱۰۱ از سوره البینه

القلب امیر الجسد و اسیر الحق. قال الله تعالى: «واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه»<sup>۱</sup>  
 بدان و فقت الله که دل سلطان است و عقل وزیر است و نفس و قالب با جمله حواس  
 لشکر است. باید که سلطان را بسطانی و وزیر را بوزیری بشناسی و جنود و عساکری  
 را بجندی و عساکری بدانی. و برهان و سلطنت دل خلعت آدم است علیه السلام.  
 قال الله جل جلاله: «انی جاعل فی الارض خلیفه»<sup>۲</sup> صورت آدم را علیه السلام نحو اسما  
 بدین معنی اشارت کرد که صورت قشر و پوست دل بود. و معنی حقیقت قالب دل بود  
 و آن خون بسته که دل را قالب است. آنرا مضغه گویند. همچنین دان معنی قدر  
 را که حد قدسی و سپیدی چشم بیدایی را. و بدانکه همچنین گند چتر را کویست  
 کمیت معلوم نیست از پیر آنکه در غیب غیب است. و از تصویر منور آن و از تمدید  
 مقدار آن دور. معنی قلب با مضغه همچنین است. و این بزرگوار می دانند که حواس  
 کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم قالب را زید که ان الله لا یضل الشیء شیئاً  
 و لا الی اموالکم و لا الی ائمه الکم و ائمه الی قلوبکم و لیس فی قلب احد منکم شیئاً  
 عمر رضی الله عنه. قال رسول صلی الله علیه و سلم: قلب المؤمنین من صلبی صلی الله  
 الرحمن. و فی روایة قلوب العباد من صلبی من صلب الرحمن. و هم الطیر و البهائم و  
 البهائم و تنفق انبیاء و اولیاء و علماء و حاکم و یلزم الله معنی و صلبی فی صلبی و  
 و فایده در عرض اکبر حق جل جلاله بتقدیر سبب حدیث که در حدیث آمده است که  
 قال و لا یؤمن الا من اتى الله بتقادیرهم و خوف و حیرت و حیرت و حیرت  
 دیدار حق بتقادیر خود که در حدیث آمده است که قال الله عز وجل ان الله عز وجل  
 و حیرت بتقادیر خود که در حدیث آمده است که قال الله عز وجل ان الله عز وجل  
 بر سلطنت و بر دستان دل. فدل قدمه محمد قاتل و خدایان  
 علیه و سلم است. چنانکه فرموده در حدیث که قال الله عز وجل ان الله عز وجل  
 الجسد و اذا فسدت فسد بهما من الجسد الا دعی الله فی الجسد و اذا فسدت فسدت  
 الجسد و اذا فسدت فسدت بهما من الجسد الا دعی الله فی الجسد و اذا فسدت فسدت

۱- قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۲۵۵  
 ۲- قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۲۵۵



که معنی و حقیقت دل با مضغه چنانست که رؤیت باسواد و بیاض حدقه که بر جیست از بروج بینائی عالم باطن . همچنانکه صورت عالم ظاهر تهیست از دانش و علم . صورت مضغه تهیست از شناخت بینائی علم عالم باطن والله اعلم . واختم هذا العلم باولیاء الله واصفیاءه و نجباءه و علمائه و حکمائمه .

اما بدانکه سلطنت دل دل داند ، و پادشاهی دل دل شناسد . عوام را نصیب از شناخت پادشاهی و سلطنت دل اعلام نشانها و شواهد بیش نبود ، اما بدانکه صدر در بدو آفرینش و ابتداء خلقت مشترک است میان عقل و قلب و نفس و هوا و شیطان و دنیا ، نفس را جای هـوا جس شهوات و تدبیر کام این جهان و منیت جز در سینه نیست ، و هوا را گردن کشی بر او امر و نواهی حق و راندن کارها در حظوظ این جهان ، و قالب را بدان گرم کردن ، جز در سینه نیست ، و شیطان را جای وسوسه و انواع نرغات و مخادعات جز در سینه نیست ، دنیا را جای غرور و زینت و تفاخر و تکاثر جز در صدر نیست ، و عقل را متابعت او امر و نواهی حق جل جلاله و گردن قالب بر کار آن جهان و طلب بقاء جاودانی جز در صدر نیست ، و دل را تخت ملک و پادشاهی جز در سینه نیست ، و تا این صدر جای وسواس و هوا جس و ناشایست شریعت و سنت و جماعتست . سلطان و ملک درین صدر جز هوا نیست ، و اگر ازین نهاد طاعتی و عبادتی و حدیثی در وجود آید ، عادتی و غفلتی بود . حرمت و تعظیم و حلاوت در آن صورت نبندد ، زیرا که سینه که موضع حواس حرمت و تعظیم است . ولایت هوا و شیطان است . طالب سالک باید که در بدو کارشغل وی تفریح سینه بود از وسواس و هوا جس و خطوات و نعقات و نرغات . و بکوشد تادل خود را از ماسوی الله باز آورد ، و بغیر حق ندهد ، تا راه این سالک بر سبیل صواب و جاده صدق و صراط مستقیم انجام کند . والله الهادی و المعین و الموفق للصواب .

دل را بپرچه دادی جز دوست آن خطادان

وزهر که بستدی دل از دوست آن عطادان

و یقین داند تا در سینه وی از وساوس و نفثات و نزغات هیچ باقی ماند. وی برده و اسیر هوا و بنده شیطان بود، و ارادت وی تمنی و آرزو بود، و آرزو راه رفتن نبود. کمتر قدمی در کوی ارادت آنست که مراقب و پاسبان خواطر و خیر و شر بود، و این مشرب و مذهب نگاه دارد. تاویرا یقین گردد که از ولایت هوا و شیطان گذشت. چون اینجا رسید شعبدای از سلطنت و پادشاهی دل در صدر و سینه وی پیدا گردد. **الفصل الخامس فی حدیث النفس .**

آمدیم بحدیث هوا جس نفس و جوشش شهوات. و آرزوهای حلالی و کار آمدن حواس و بطن و فرج از طعام و شراب و لباس و نکاح و سکین. که در هر یک از این چیزها اسراف میکنند. و بر نمی خوانند که «حلالها حساب و حرامها عذاب» و فرقی مین این گروه و شیطان آنست که شیطان نیاثر ابد و عقوبت کنند. و این گروه را بعقاب بلیغ و حساب شدید. «من نوقش فی الحساب عذاب». این گروه را زبانی بود بی دل و نفسی بود بی سر و جسدی بود بی عقل. در شهوت با نشاط و سرور بود. در ذکر و شاعت با کراهیت و گرانی. دوزخ شیطانیان روی در تن دارد و عقاب مسرفان در درجهان. و حد اسراف آنست که از کفاف زیادت بود. و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه فرموده است: «زیادت بر کفاف رنج تن است درین جهان. و در دل درین جهان و آن جهان». و چون در اندیشه این مسرف حسن کفاف و قبح اسراف بشیند. اسراف رخت از دل بر گیرد. و درین مقام نوعی از سلطنت دل در اسراف ظاهر و باطن پدید آید. و حقیقت ظاهر شدن سلطنت بده. حد آمدن بیج و حد آمدن اسراف از حد سینه نیست. زیرا که حد است که در الماکنه است. و حد در اسراف در حلال و مباح نسبت بنفس و دنیا بود. زیرا که قبح است. و حد معصیت است. و قبح مؤمن در هر دو حال شهادت و آنکه در دنیا و آخرت است. و حد دانستن واجب است. تا آنچه معصیت شیطان است. حد مؤمن تا پیدا آمدن حد و مجاهده هر دو نوع روشن گردد و سد عظیم و مشکل که سد حلال است. و حد

است. و این حد بر علماء محقق و کبار مشایخ پوشیده است و ایشانرا روشن نشده است و بنده را پیوند و اتصال بغیر حق و خدمت و بندگی حق تعالی محظور است و حرام .  
 كما قال الله تعالى : « و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون . » قال اهل التفسير :  
 « الا ليوحدون . » والله الهادي .

### الفصل السادس في الذكر والتفكير .

آمدیم بحديث ذکر و فکر و فراست و وطن و خیال که هر يك از کجا خیزد و در کجا اولیت و فکر کرا مسلم بود. و در چه شاید و در چه نشاید، و فراست کرا شاید و در کدام مقام پیدا آید، و وطن از کجا بر خیزد، و بر او اعتماد بود یا نه، و خیال از چه پیدا آید .

اما بدان وقت که هر که در عالم از کان است ذکر ویرا فاضلتر از فکر بود که «الذکر زاد الحبيب في طلب المحبوب.» و هر که در عالم باطن است و از دل به خیر، فکر وی فاضلتر از ذکر بود. که «التفكير حارس القلب عن الغرق في بحر الغفلة.» زیرا که در عالم از کان ذکر صورت پذیر بود، که ذکر بر زبانست و زبان از ارکان ظاهر است. و فکر صورت نیندد که فکر بدل بود و وی هنوز بعالم دل نرسیده است. اولیت آن بود که ذکر گوید. و نشاید که فکر درین وقت بتکلف کند. زیرا که دل هنوز به نوار مشاهدات عالم روحانی منور نگشته است و از بند و حبس نفس و دنیا و هوا و شیطان آزاد نشده و حجاب حب جاه و مال از پیش دیده وی بر نخاسته . تفکر وی درین وقت چنان بود که کسی در شب تاریک بر ناک راه ندانست و ناشناخته رود و هر چند که رود نرفتنده بود، و نادر بود که صواب آید. و النادر الاحکام له . و باشد که همچنان گم گردد . که نیز باراه نتواند آمد. الا رنج بسیار تحمل کند. و این راه برین وجه نرفتنه اولیتش . و نیز بدانکه فکر وی گشاینده دل نیاید، زیرا که بنا وقت است و بنا جایگاه. ویرا بذکر مشغول گشتن فاضلتر . که ذکر ملین دست و منور دیده دل و مفتوح گشایش فکر دل . که

« الذکر مصابیح السعادة ومفاتیح السیادة. » وهو اعلم. كما قال الله تعالى : « واتوا البيوت من ابوابها. » اذ کر زبان کلید گشادن در فکر دست، کلید از دست بدهد هر گز گشاده نگردد. و بالله التوفیق .

لذکر الله اطیب کل شیء  
 فہل من ذا کر واللیل داخ  
 یناجی ربہ بالذکر ذکر  
 الاستقیاء بلیلة من یناجی

مثال ذکر با دل همچنانست کہ میوه با درخت. و میوه از درخت نجات کردن  
 پیش از آب دادن درخت و سبز گشتن او و برگ بیرون آوردن او و فصل بود و سبز بود  
 زیرا کہ این وقت ندر وقت میوه است. این وقت وقت عمرت درخت است. از آنست کہ در وقت  
 و خار و خاشاک، از حوالی او کندن و دور داشتن و منتظر با دست و در آن وقت در آن وقت  
 تا درخت تر و تازه گردد و برگ بیرون آورد و کل بشکست. چون آن وقت در آن وقت  
 شد طبع پدید آوردن میوه راست باشد و بوقت خورشید پدید آمدن این میوه  
 کتاب حق جل جلالہ آنست. کہ قال الله جل جلالہ سبحان ربنا عما یشرکون  
 سئلہ. آنچه جاهده ذکر زبانت و هدایت سبب گشادن دل است کہ قول شجره  
 عمل است. اجماع ذکر او انش و حوہ و من فلح حیوة طیبة حیوة طیبہ است  
 و اذ کار زبانت حیوة طیبہ. ففتح باب فکر است و در حین آن کار و فکر  
 و حجاب دنیا از جہ و مال از غلبه انوار دل زایل و باطن از غلبه نور  
 کہ اول مجاهده بود کہ هدایت بعد از آن ظاهر پدید آید و اول  
 انوار دل کہ حیوة طیبہ است و آن وجود حق است کہ در آن وقت  
 این کہ مقدمہ ذکر دل است و در دل کہ مقدمہ اول است  
 و جہالت اهل فکر دانند. آن تفکر بود کہ آن کس که در آن وقت  
 خیزد و حق سبحانہ و تعالیٰ را شکر کند و در آن وقت در آن وقت  
 ۱ - سورہ البقرہ - ۲ - سورہ آل عمران - ۳ - سورہ العنکبوت - ۴ - سورہ المؤمنین

یاد کرده است ، کما قال الله جل جلاله : « ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون . »<sup>۱</sup> و جائی دیگر فرمود : « لعلهم یتفکرون . »<sup>۲</sup> و در تفکر کسانی که تفکر کنند آیات بسیارست و در حدیث اهل ظن گفت کما قال الله تعالی : « یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم . »<sup>۳</sup> و جائی دیگر فرمود : « ان یتبعون الا الظن وان الظن لا یغنی من الحق شیئاً . »<sup>۴</sup> و اغلب ظن نادرست باشد . پس از سر این وقت سر بگریبان پندار فرو برند و در خود و در عالم تفکر فرمایش گیرند و در وحدانیت و یگانگی و عظمت حق و تقدس ذات و صفات او جل جلاله و قدم و حدوث و ازل و ابد اندیشهای فاسد ناصواب فرا کردن گیرند لیز داد او رجساً علی رجس و ظلمة علی ظلمة و حیرة علی حیرة . و از عهد آدم تا یومنا هذا اعتقادهای باطل و طریقهای ناصواب و مذهبهای فاسد و دین نادرست و راههای ناراست کثر ثمره فکر زیر کان خود پرست نارسیده است . عصمنا الله من ذلك بجوده .

اما فکر را خانه و منزل قلب است ، از ارادت معاصی دور و از بند هوا جس و وسوس و غرور آزاد ، و آراستد بانواع الطاف و تحف و انوار سرور و اسرار ، زنده آب بر و کرامت ، جمع در طلب سعادت ، خاتمت راه یافتند ، بملکوت و حضرت عزت رسیده . والله الهادی .

### شعر

اذا المرء کانت له فکرة  
ففی کل شیء له عبرة

اما تا اول اطراف و اعضا بانواع ریاضات و مجاهدات از وحشت جنایات من الکبائر والصغائر و زللات پاک نکند ، و در هر رگی از رگهای ظاهر و باطن آب خشیت و هراس روان نگردد ، مپندار که ازین دل تفکر راست در وجود تواند آمد . و چون این معانی در دل ثابت و مستقیم شد دل حلاوت طاعت به تن سپارد و وی حوالت معرفت اختیار کند ، پادشاه جل جلاله در فراست و تفکر بر وی گشاده گرداند . و فراست از فؤاد خیزد و این فراست رسولیست از رسولان حق تعالی و تقدس . والله الهادی .

۱ - آیه ۱۲ از سوره الجاثیه . ۲ - آیه ۴۶ از سوره النجم . ۳ - آیه ۱۲ از سوره الحرات .

۴ - آیه ۲۹ از سوره النجم .

وردالبشير عن الحبيب الاول      بعده التلاقي ، بعد طول تريل  
اهلاً بسعدى و الرسول وحبذا      وجه الرسول وحب وجه المرسل  
واحبها و احب منزلها الذى      حلت به و احب اهل المنزل  
واین رسول هر گز بدین بندہ مؤمن صاحب تفکر دست تہی نیاید، هر بار با  
تحفه و عطا آید، گاہ نور یقین آرد، گاہ شکر آرد، گاہ نور صبر آرد، گاہ نور سمع  
اسرار، گاہ نور بصر انوار، گاہ کشف مستور، گاہ ستر مشہور، گاہ منشور و لایت دل،  
گاہ نیستی نفس و هوا، گاہ فرح قرب، گاہ شراب شہود، گاہ تحفہ محبت، گاہ  
انس قدس آرد، چون اینجا رسید از بندگی خود و خلق بیرون آمد، و بدیدن آیت  
و علامات وحدانیت مشغول گشت. الفراسة مکاشفة الیقین و مطالعة الاسرار بعین القلب.  
والله اعلم .

### الفصل السابع فى كيفية الفكر .

بدان وفقك الله كد تفكر در چہ شاید کرد و در چہ نشاید کرد. قال رسول الله  
الله عليه وسلم: «تفكر و افي الاء الله و نعمائه و لا تتفكر و افي ذات الله تعالى» تفكر هر  
چند سفر کند، در حدود خلق و آفریده سفر کند، چنانکہ اندر اخیر منقول است  
«تفكر و افي الخلق و لا تتفكر و افي الخالق فانها طريق الضلالة و الجحيم» زیرا کہ تفكر  
در كمیت و کیفیت و حیثیت و انیت سفر کند، و این جمله دعوت خلق است، و در حد  
جلال احدیت ازین چیزها مقدس و منزہ است. و عن بعض اهل الاشرف انفق في الخلق  
على ضربين تفكر في الخلق و تفكر في الحق، و العبد ممنوع عن التفكر في الخلق و  
الى التفكر في الخلق. «قال الله تعالى: و يتفكرون في خلق السموات و الارض و انما  
اشارت رفت، از بدو انوار بوبیت است، کہ چون در کمیت التفكر در خلق  
حق ویرا راه نماید، و چون در کیفیت چیزی، تفكر کند، بی چون و بی چراغ  
جبار جل جلاله اورا مشاهده کردد، و چون در کمیت اشیا تفكر کند، یا کسی بی ا  
۱ - آية ۱۸۸ سورة العنكبوت.

عنصر و مایه و جسم و جوهر او را آشکارا شود. و چون در حیثیت چیزها تفکر کند، قدس او از مکان ظاهر شود. و چون در انبیت اشیاء تفکر کند منزهی وی از زلفان ویرا معلوم گردد. و کمیّت اشیاء مرآة رؤیت پاکی و طهارت بود. و حیثیت چیزها آیند دیدنی نیازی و غنیت بود. و انبیت اشیا مرآة رؤیت ازلیت و ابدیت بود. و این معانی در آن حالت بود که دل در ارادت مستقیم بود، و از حجبها تمام ببحر ای غیب آمده باشد و فتوح غیبی درین دل پر دوام روان بود و وی منتظر نور تجلی اعظم بود. اما در آن حالت که نور تجلی بود، ندخاطر بود و ندفراست، و ندظن بود و ندفکرت. و از آن دل که محل روح است، منافذ است بملکوت، تا بذات عجائب غیب و بدایع و غرائب ملکوت می بیند و از آن محل بصفات انسانی فیض میفرستد. و الله الهادی. رُوی عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، انه قال: «مامن مؤمن الا ولده اربعة عیون، عینان فی الرأس و عینان فی القلب یبصر بها امور الغیب و الشهادة، فاذا اراد الله تعالی بعد خیرا فتح عینی قلبه».

و از هر منفذی چیزی دیگر مشاهده کند. از منفذی فیض انوار توحید بیند و از دریچه محبت آثار جمال بوی رسد و از منفذ شوق بوی ریاحین احسان بمشام دل رسد و از دست عشق شراب الفت ستاند و از منفذی لطمه فنا زنند و از دریچه ابدلباس بقا پوشند و از دریچه خوف در بحر عظمت افتد و از دریچه رج بدریه محبت در آید و از آن بحر چندان درو جوهر قیمتی بر آرد که قیمت هر جوهری هزار جان مقدس بود.

که آرد گوهر معنی بساحل  
درو غواصی دل هست مشکل  
بسوزد هر چند دید از حق و باطل  
که گنج از رنج آید در کف دل  
کنی درئی از آن دریا بحاصل  
باقبال قبول دوست مقبل  
شپید راه او مقتول و قتل

فرستادم ببحر عشق تو دل  
ولی بحری پراز موجست و آفت  
بود آبش بطبع آتشی کو  
پرهیز ای دل ارچه رنج بینی  
شوی مقبول اگر در عمر خود تو  
که داند قیمت آن دل که گردد  
فدای عشق با دا جان که هستند

مسا زابن مطهر در دو عالم  
 محمد گر رود در بحر عشاق  
 بجز در بحر عشق دوست منزل  
 عجب نبود که احمد هست کامل

اما اگر خواهی که دل را روشن تر بدانی و در بابی، تدبیرش آنست که شیخ -  
 الاسلام احمد قدس الله روحه فرموده است که «نفس مطمئنه غلاف دلست، و تا از غلاف  
 دل نگذری بحقیقت دل نرسی، و گذشتن از غلاف دل باعث تکاف کردن بر بساط امر و  
 نهی، و مذهب و مشرب این سالک آن بود که حفظ این جهانی و جزای آن جهانی از دل  
 و سر وی ساقط بود و فرح و سرور این سالک بدان بود که من سزای آن آمده تاحق  
 جل جلاله مرا خطاب کرد که این کن و آن مکن . هذا الخلد خلدی والجنة جنتی  
 والفر دوس فردوسی .» والله الهادی والمعین والموفق .

لله الحمد والثناء والشکر دائماً  
 وان كنت ذاعجرا اقل من الشکر

چون حق امر و نهی بتمامی بر جاده سنت و جماعت بجای آرد، او را از غلاف  
 دل بسدل راه دهند. و دل غیب در غیب است، شرابش معرفت علوه است و سعدهش  
 معاینات غیوبست و مشاهدات غیوب، و مراد بدین غیوب و مشاهدات و رفیع حجاب و استوار  
 فضل و عدلست، که در مقام پیدا آید. گاه در مشاهده عدل نیست شود، که در مشاهده  
 فضل هست شود. هفتاد حجاب بدیدن فضل و عدل اینجا از راه بر خیزد و قریب  
 و بعد در قریب اینجا بود. قدرت در عجز و عجز در قدرت، عجز در فقر و فقر در عجز  
 در حجاب و حجاب در کشف، نطق در صمت و صمت در نطق آنچه بود در همه این  
 و انصاف این برین سالک طالع روشن و مبرهن گردید و خطاب علیهم بدین المعنی  
 بت وی از حجاب تواری دین آید، اما از قلوب در بر تو نور عدل عین شده که نور  
 نور فی القلوب یشرق بین الحق و الباطل، بر تن پادشاه دست که هر چه در  
 بر تن بی خلل و راست نیست شد ما که نعوذ بالله نور عدل از نور حق  
 خداوند دل زیر و زب شد، و کارهای دین حمله و خال که در وفات مسووم که  
 قال الله جل جلاله فویل للقاسیة قلوبهم من ذلک ان الله انک فی ضلال مبین و الله



نور عقل حجاب افتاد، دل سخت و سیاه و تاریک گشت و قسوت پیدا آمد، و قسوت دل انقطاع خواطر خیر بود از دل و ترادف خواطر شر. کما قال تعالی: «ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فہی کالحجارة او اشد قسوة.» چون قلب قسوت گرفت، در ذکر بر دل بسته شد. و چون ذکر دل در باقی شد، راه فکر بر دل مسدود گشت. و چون فکر از دل برخاست، فراست نماند، ظن و خیال و وسواس و هوا جس پیدا آید و صلاحیت از دل برخیزد. واللہ اعلم. کما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم: «ان فی الجسد لمضغة ان صلحت صلح الجسد کلہ وان فسدت فسد الجسد کلہ الا وہی القلب».

چون کار دل بدین مقام رسید، هوا و ولایت دل بگرفت و پادشاهی بنشست و حواس بر عینتی و متابعت کمر انقیاد و خدمت با خلاص تمام بر میان جان بستند، تادریں نهاد هر چه هوا و شیطان میفرماید بر آن می روند. و دیو مردم بو کیل داری و ندیمی بنشستند. آنگاه رسوائیها بینی که ازین نهاد برخیزد و فسادها که شایع گردد، افزون تر ازین که برخاسته است و شایع گشتند. آن قوم اول تبیع کمتر دارند، اما این قوم دیگر متابعان بسیار دارند، از همه اجناس، و نیک انبوه اند. اگر بر پی انبوهی خواهی رفت برو، که همه را جای هست و همراهان سخت بسیار و عظیم انبوه، و ابلیس صیادی بس استاد و چابک دست و شیرین کاریست، و داهولپاء هوا بصحراء طبیعت آورده است و دنیا را ملواح ابن آدم ساخته است، و خلق بر پی او خود را بر یکدیگر می افکنند و وحشت میکنند. واللہ الہادی. کما قال اللہ جل جلالہ: «لقد صدق علیہم ابلیس ذنہ فاتبعوه الا فریقاً من المؤمنین.»<sup>۱</sup> و حق تعالی بر زبان جبرئیل امین صلوات اللہ علیہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم وحی میفرستاد که بدنیا فریفته مگردید و شیطان را دشمن خود دانید و با وی دشمنی ورزید. کما قال اللہ جل جلالہ: «یا ایہا الناس ان وعد اللہ حق فلا تغرّنکم الحیوة الدنیا ولا یغرّنکم باللہ الغرور، ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدواً.»<sup>۲</sup> اما تا نور عقل در قلب برقرار باشد، و آفتاب معرفت بروی تابان و بعشق مرهون، خداوند این

۱ - آیه ۶۹ از سوره البقرہ. ۲ - آیه ۱۹ از سوره السبا. ۳ - آیه ۵ و ۶ از سوره الفاطر.

دل را در حضرت عزت مقام و منزلت این بود که خداوند جل جلاله میفرماید: «فاولئك يبذل الله سيئاتهم حسنات.»<sup>۱</sup> و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه درین معنی هم بدین اشارت قطعهای فرموده است بغایت نیکو، وهی هذه :

هر آن دل که بر بود ناید دگر	کجا نیز یابد برو کس ظفر
دلی کو برون شد ز عین وجود	کجا روح و تن دارد از وی خبر
دلی کو بجنب عنایت رب بود	و بر مقعد صدق کسردش گذر
ز ملاء معینش غذا و شراب	رضا نقل و دیدار باشد ثمر
چنین دل کجا سوی دنیا شود	که فردوس اعلا بدو مفتخر
نباید مر او را سرای فنا	نه جنات باقی و را مستقر
بقصر محبت درون منزلش	بعین عیان در مر او را نظر
ایا احدا دل بکوش فرست	که تا باز مهرش در باید دگر

وبالله العون والتوفيق .

### الفصل الثامن فی صفة القلب.

بدان وفقك الله که دل محل وحی است ، و معدن علم است ، و خزانه اسرار حق است ، بیت سرور است ، گنج حسن است ، گنج حزن است ، طور موسی است ، محل تجلی است ، ضیاء ربانی است ، بستان جاودانی است ، بذرش ایمانست ، اشجورش معرفت است ، ثمارش محبت است ، صدف بحر وجودست ، آن صدف از حکماء است ، دروی در معرفتست ، بحر عجایب ربوبیت است که بروی هر لحظه از آسمان توحید لالی معرفت می بارد ، و درج درج نامه وحدانیت است ، کاروان کشف برده است ، ملکوت امیرست ، تقاش کارخانه مکاشفه است ، کارخانه کبریا است ، ملکوت امیرست ، بارگاه امان حق است ، بصورت بس خوردن در این بمعنی عظیم بود ، کنون از هر چه عیدانی فرودان شد

۱ - آیه ۲۰ از سوره المرقم

دل خود را چنان یابیم گد گاه کد گوئی در میان کاف و نون شد  
 آنچه کون بر تنافت او محتمل آنست ، والله الهادی . کما قال الله جل جلاله :  
 « انما عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها  
 الانسان . » سیرش در دریاء صفاتست ، زیرا کد سفینه روح قدسی است ، گاه  
 در قدس رود ، گاه در انس ، گاه در عظمت رود . گاه در قدرت ،  
 گاه در ارادت رود ، گاه در ولایت ، گاه در مشاهده است ، گاه در مکاشفه ،  
 گاه در ازل فانیست . گاه در ابد باقی ، گاه در جلالست . گاه در عبودیت است . گاه در  
 ربوبیت . قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : « قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن  
 یقلبها کیف یشاء . » سفینه روح است ، بیت المعمورست ، سقش کبریا ، درش بق ،  
 دیوارش تنزیه ، زمینش تفرید ، بیت المقدس جانست کد کاروان در وجود متواترست ،  
 واسرار متتابع ، وسیع ترست از عرش ، زیرا کد حق باوی است نه با عرش ، گر هیچ  
 بدر واره او گذر کنی . عقل را در بان بینی و فهم فراش و علم طغرا کش ، و روح ندیم  
 از دل پیش از این سخن گفتن ترك ادب بود و این خود بتطویل انجامید و باقی  
 آنچه هست در عبارت نتوان آورد ، کد به عبارت راست نیاید و چگونده در بیان و در  
 بنان گنجد . و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه درین معنی بدین اشارت قطعهای فرموده  
 است بس لطیف :

### وهی هده

دل به میدان تفکر شد نه اندیشید دل

باز نزد من نیامد یکسره برمید دل

شد بجائی این دلم کجا نگیرد اسم جای

شد بیحر عین معنی باز آرامید دل

۱- آیه ۷۲ از سوره الأحزاب .

دور گشت از قیل و قال و دور گشت از رسم و حال  
 گشت فانی در فنا و از بقا بیرید دل  
 نی بقا و نی فنا و نیش خوف و نی رجا  
 نی بعقل و اختیار این راه را بگذرید دل  
 چون کمند فضل را از سوی غیب انداختند  
 بند لطف میر او یکسر ز ماب بکشید دل  
 نی دلم با تن گذارد نی برد تن نزد دل  
 بنگرید ای دوستان بر من چه پوزانید دل  
 شد بجز راه محبت رفت در دریای فقر  
 گشت ز پیدا بس مستی بکشید دل  
 جرم الفت بر گرفت و شربت و صفاش چشید  
 غافل مستان گرفت و پرده بکشید دل  
 شد نایب عین و علم و گردید عین  
 از همت شد انوار از نور بکشید دل  
 مهر را از شریقت کرد احمد انوار  
 تلاش شد به سعادت هر کس بکشید دل  
 آمد معرفت قابل صد تقصیر است از تقصیر  
 آمد معرفت شاه به الخائف برتر بود معرفت شاه به خائف  
 آمد معرفت احسن بر توان شد بدان است در قابل که این سعادت  
 بود در عالم و شیخ الاسلام احمد قدس سره  
 در کتاب آن نقل کرده است که در کتاب

خود را دلم بر آتش عشق تو می نهد  
 تا پخته گردد او که عظیم است خام دل  
 سودای عشق او بسر و سر دل درو  
 مارا بگوی تو که کجا سر کدام دل ؟

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ان الله لا ينظر الى صوركم الى آخر الحديث.»  
 آنکه اخلاق دل بداند، افعال حق بشناسد، و آنکه انوار وجودش در یابد. ذات  
 قدیمش بشناسد. خلق در تصرف لطافت مکاشفه دل نزول صفاتست. و نور دل نزول  
 ذاتست. هر که بخلق دل عارف شود مؤمن است، و هر که بکشف دل عارف شود  
 موقن است، و هر که بنور دل عارف شود موحد است. و خواجه سنائی رحمه الله علیه  
 فرماید در معنی دل :

درد خر و گاو نیز حاصل	آنرا که تو نام کرده ای دل
بر جمله جهان از آن محیط است	دل نور مجرد بسیط است
بل جذبۀ پادشاه آمد	دل داعیه ای ز راه آمد
نوریست ز کل عالم آزاد	دل هست همیشه خرم و شاد
دل سایه ایزدست بهراس	دل مایه دیو نیست بشناس
دل مزبله دمن نباشد	دل خانه اهرمن نباشد
دل محنت و شور و شر نخواهد	دل نعمت و زور و زر نخواهد
همواره میان خلق و خالق	دل واسطه ایست بس مصدق

و شیخ الاسلام ظهیر الله بن عیسی رحمه الله علیه فرماید در معنی دل :

#### قطعه

تا تنت را هوا مصاف دلست	ای زدل بی خبر چه لاف دلست
نام آن دل نه از گزاف دل است	نام دل بر دل که آمد راست
کعبه زین وجه در طواف دل است	کعبه فرعست و دل نشانه حق

کعبه گراناف عالمست رواست  
 هر دو عالم طفیل یک نظراند  
 عیسی احمد از دلت چه خبر  
 این قطعه در شهر آمل عمره الله بر سر روضه قطب الاولیا ابوالعباس قصاب نورالله  
 حفرته و طیب تربته در معنی دل اتفاق افتاده بود در شهر سنه ست و عشرين و  
 ستمائه :

جمال دل بدل زان می نماید  
 اگر خواهی جمال دل که بینی  
 ولی دل را طلب کردن نه بازیست  
 در آرزو خواهی طلب کردن ز دریا  
 دو کون و هر چه در روی هست در باز  
 گر آری شه بکف لشکر چه سنجد  
 ولی دربان قتالیست بر در  
 بترک جان بگو این مطهر  
 قدم در نه محمد همچو مردان  
 که دل مرآت جانان می نماید  
 طلب دار از دلی کان می نماید  
 که کار دل نه آسان می نماید  
 قدم در نه که عمان می نماید  
 تن و جان نیز که زان می نماید  
 در آن موضع که سلطان می نماید  
 که اندر تیغ او جان می نماید  
 و اگر نه قنف که در بدن می نماید  
 که این ره راه مردان می نماید

و شیخ الاسلام قطب الدین احمد قدس الله روحه فرماید :

گوشید تن و بجهد در دل نرسید

دل خون شد و در عیش پشیمان شد

در بحر عمیق عشق کشتی وجود

غر قند شد و از اجده شد

والله الهادی و به العون و التوفیق والید المبرحمة المسرعة

## الباب الثالث عشر فی معرفة النفس

وهو ثلاثة فصول .

### الفصل الاول فی حقيقة النفس .

قال اهل الرياضة : « النفس ما كان معلولاً من اوصاف العبد مذموماً من افعاله و اخلاقه » .

بدان وفقك الله که نفس سه است : امّاره و لوّامد و مطمئنه . چنانکه اشارت است از حق تعالی در کتاب عزیز او بدان . و این هر سه جمع است در هر تنی . و معرفت این هر سه واجب است ، که معرفت حق تعالی بمعرفت این هر سه بستند است . کما قال النبی صلی الله علیه وسلم : « من عرف نفسه فقد عرف ربه . » اما آنچه حق تعالی گفت که « ان النفس لامّارة بالسوء » این نفس فرماینده ببدی . و آنچه گفت « لا اقسام بالنفس اللوّامد » این نفس ملامت کننده است و جوینده . و آنچه گفت : « یا ایتها للنفس المطمئنه » این نفس آرام گرفته است و گوینده . اما نفس فرماینده ببدی آنست که در همه افعال و اقوال موافق قهرست ، و افعال و اقوال او موافق و پسندیده هوا و شیطانست . و نفس ملامت کننده و جوینده قلب محزون است . و نفس آرام گرفته و گوینده روح ناطقه است . و صفت این هر دو نفس در باب روح و قلب که مقدمه شده است تمام گفته آمده اگر زیادت شود و دراز گردد بسآمت ادا کند .

اما در معرفت نفس امّاره کلمه ای چند گفته آید . بعون الله و حسن توفیق .

۱- آیه ۵۳ از سوره یوسف ۲ - آیه ۲ از سوره القمیه ۳ - آیه ۲۸ از سوره الفجر

باشد که طالبانرا فایده‌ای حاصل آید. ان شاءالله تعالی .  
 اما بدانکه آنچه در افواه خلق از ذکر نفس است، اسم نفس است، و گرنه  
 این قوم بدو راه نبرند مگر اندکی، زیرا که نشناسند، و از آن شناسند که نبینند  
 که میان او و اهل صورت حجب بسیار است، و هیچ کس بدو مطلع نگردد تا حق را  
 شناسد. و حق را نداند تا او را نداند. و دانستن او آنگاه تواند بود که عبور سالک  
 بر مقامات حاصل آید. و سیر در حالات و طیران در مکاشفات و حضور در مشاهدات پیدا  
 آید، که او آنجا بی اختیار خود بر سالک پیدا و مکشوف گردد. زیرا که هر آنجا  
 صاحب دیده گردد، و از صاحب دیده در حجاب نتواند شد. و هر که بر این مقامات سیر  
 ندارد، بر و مطلع نگردد، که آن مخدوع بر در دل نشیند، و از واردات غیبی و خوارگی  
 خیر و شر عالم کشفیات استراق کند، و از اسرار مشاهدات استماع کند. از توت و دیده  
 که در عالم حسّی مسافت بسیار است، و او نزد و سواش قیامت، میان توبه او هزاران پند  
 و حجب هست، بی دیده و بی آلتی چون بدو توانی رسید؟ تو ندانی که راه رسیدن به  
 جولان میکند، و چه راه می‌زند، و چه بیه عقبات، نفیس و جویبار، قیامت می‌باید که  
 نایمن و شوریده و پر و وحشت میدارد، و توان آن فرغ و غافل در هزاره‌ها است.  
 ساخته تمام، چنانکه گویند: «فردات کند خمیر کلامت مستقر» و شیخ الاسلام رحمه  
 قدس الله روحه العزیز درین معنی بدین اشارت قطعهای فرموده است:

والقطعه هده

چرا ای دل تو بگذاری درین تن با پیرانی

چرا با نعل کیم ساری کیم ساری

هوای تن خس و دوستت مایل از سویی

بهم رسد کس از کس از هوای تن ساری



نیابی زو وفا داری کہ هست او دوست دشمن را  
 چه داری دوستی باز و ندانی باشد این عاری ؟  
 کسی را کش هوا با نفس او تدبیر گسر باشد  
 بود شیطان ندیم وی کشد ویرا بانکاری  
 بظاهر مؤمنی باشد ولکن در نہان جاحد  
 جہود و گبر و ترسا را برو فرقت زناری  
 اگر بردر گہ مولی همی خواہی تو آب روی  
 مکن فرمان بری نفس اگر خواہی همی کاری  
 اگر تو باہواء نفس خود کوشی بروز و شب  
 ببازار قیامت در بیابی نیک بازاری  
 ثواب غازیان یابی جزای صابران بینی  
 بہشت جاودان یابی ز فرقت رستہای بری  
 ایا احمد اگر خواہی رضاء خالق اکبر  
 بسوی نفس خود منگر مند اورا تو مقدری

واللہ الہادی للصواب .

### الفصل الثانی فی صفۃ النفس و اخلاقہ .

بدان وفاق اللہ کہ همچنانکہ روح ناطقہ را قوام صورت در لطیفیت بدوست ،  
 همچنین نفس امارہ را قوام صورت در قہریات بدوست . قولہ تعالی : « فألہمہا فجورہا  
 و تقویہا . » او حزب حق است ، و این حزب باطل . چنانکہ حق تعالی و تقدس  
 فرمود قولہ تعالی : « اولئک حزب اللہ الا ان حزب اللہ ہم المفلحون . » و در حق دیگر  
 گروہ گفت : « اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان ہم الخاسرون . » زمام ہر دو  
 در قبضہ قدرت حق است تعالی و تقدس ، و خاطر انگیز اوست . اگر خواہی کہ مطیع  
 ۱ - آیت ۸ از سورۃ الشمس . ۲ - آیت ۲۲ از سورۃ المجادلہ . ۳ - آیت ۲۰ از سورۃ المجادلہ .

تو گردند تو مطیع حق شو، تا زمام تصرف هر دو بدست تو باز دهند، و چنانکه نفس مطمئنه نوریست از عالم لطف حق که علم دارد و قدرت، و بهمه اوصاف و اخلاق و مدیحه موصوف است، نفس امّاره نیز ظلمتی است از عالم قهر حق عزاسمه، که با اوصاف و اخلاق ذمیمه موصوف است. بر دروازه دل نشستند. تا هر خاطر که عالم لطف و قهر در دل ممتحن ورود کند، و آن القاء حق است تعالی و تقدس، و آن شعله نوار افتراق است که در دل افکند، تا دعوی از معنی پدید آید، و بدانند بتقلب احوال سیر اسرار، و در حجب قہریات نبوی، و از آن نگذری، بمشاهدۀ لطیفیات نرسی، از اینجاست که در نفس سخن گویند، و افعال ذمیمه بدو انبات کنند، زیرا که تخم آن فساد است و زرع آن وصال و نکال و عقوبات است، مایل شہوات است، و سباب لذت است، سبب را در دست کسالت کند، و عالم را بوسوسه بسوزاند و ویران کند، و در وقت محاللات و عوارض در راه روندگان افکند، که آنرا حدیث النفس گویند، غافل عیاش و لیلیت کوشش را دار، تا غلط نکنی، که غلط در این راه بسیار است، و هیچ کس ازین بشر بیرون نماند که هر کسی را نفس کافر شریر است، که تا نفس آخر بر زو بود زیرا که در دنیا مردانست، و تعدیب اولیاست، و در حقیقت آن خمس شریر سجدت تشریف عدوی است، بلاهاست، و او ترا دشمن ترین دشمن است، که قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم: العدو کعدوک نفسک الّتی بین جنبتک، و شیخ الاسلام قطب الدین احمد الحاج من قریب السجستان درین معنی قطعہای فرموده است :

قالی ای تن بدعوی نفس دل بدانی کنی

و بوسوسه کلمات بدی در سر چویند کنی

طیلسان دین بدعوی بدی سر داداری و پس

پوسته کس در کتاف بدی در سر داداری کنی

این فرموده در حدیث است که هر کس در دنیا بدی در سر داداری کند، در آخرت بدی در سر داداری کند و بدی در سر داداری بدی در سر داداری است.

چون نداری لاشدای در راه با مردان دین

اندرین میدان حدیث مر کب تازی کنی

وقت زرع این دم کنی پیوسته شرکت با هوا

وقت رفع ای دوست چون با عقل اندازی کنی

خرقه صدق و وفا چون در بر افکنی چرا

هر زمان در پیش دیو نفس نر بازی کنی

بر کمان حرص در نف هوا تیر تفاق

ای تن پر فتنه تا کی تاوک اندازی کنی

گر کنی قهر هوا از راه شرع مصطفی

بی گمان ابن مطهر خویشتن غازی کنی

گر بر آید ای محمد مرترا این فتح ازو

بر همه اقران خود بی شک سر اندازی کنی

اگر ریاضتش ندهی و پیوسته او را سر کوفته ورنجور نداری، سر بر آورد و اگر

اسباب مہیا بیند بدعوی خدائی بیرون آید، که پیوسته پیشه آن شیرایر شرانگیختن

است، و بگبری و کافری فرمودن، اما بمکر و خداع، کذا اگر ندچنین کند از وی قبول

نکنند، و از آنست که اگر او را بدانی حق را بشناسی، و سبب انکار و تعرفات که

عارف را از عالم قہریات است آنست که در دنیا رفتند است و ندانسته، تسالک حق را

بہمه صفات نداند بجواهر توحید نرسد، و تا دروادی شرک سیاحت نکند، در بحر

توحید سیاحت و غواصی کی تواند کرد؛ و اگر صاحب دیدہ دقیق نظر باشد، در حجب

قہر حق را همچنان بحقیقت لطف بدانند، کہ در وحدت مشاہدہ در کشف قہر، اہل

عظمت را در عین سرمدیت سطوات کبریا در سرفنا نزد مشرق بقا ایشانرا قوی تر آید

کہ حق در عین جان صادقان و صدیقان صد ہزار مشرق دارد، از لطف و قہر، کہ نفس

در جان عارفان از مشرق نو بر آید، گاہ از مشرف قہر گاہ از مشرق لطف، قال اللہ تعالیٰ:

«فأما قسم برب المشارق والمغارب.» اما نفس را آنگاه دریایی و بدو عارف شوی، که  
 بهمه اوصافش بدانی و ببینی و دریایی، اگر کافر بداند که کفر چیست و وحده شود،  
 و اگر صاحب نفس بداند که نفس چیست و کیست او بدان نفس عارف شود. و بالله العون  
 والتوفيق.

### الفصل الثالث فی افعال النفس .

اما آنچه فعل نفس است در مغالطات از متشبهت، بید که آن نیت بدانند و  
 دریابند، که آن از جمله عیبها نفس است. یکی از آن طاعت آموختن است. که فرد  
 را در تهلکة سب لوس وریا افکند، تا سودا و خولیا بر غول آورد، و خود پرست و  
 خلق پرست و بت پرست شود. یا مدعی و منکر گردد. و بت پرست در طاعت از قبل عبودیت  
 در وی پیدا آید. و بت پرست از طاعت و عبودیت بر دوام مسکین کند. و این در قرآنی  
 چند است که مشیخ کبار دانند. و از مکه چند دست دارند. که ره بر این ایام که خدا  
 بد بی رسمها در آورد. و با او سخن اغلب از تأویل و رخصت گوید که آن را بر سر  
 و بلاهت فترت از آن خیزد. و فترت سستی بود که در شریعت رسول عظیم است. و  
 آید. نعوذ بالله. و بیشترین دسوسه آن مخرب و در طلب مال و جاه و ریاست و سرپرستی  
 مبهتری باشد. تا مگر سر بفرعون بر آید. و شایع و بی شایع شود. تا آنکه سر پرستی  
 آرزوها هر نوع مختلف از راه ببرد. و متنوع در این حقیقت است. و هر چه در آن  
 و زاهدانرا بخواجهی جستن و طلب جاه از راه ببرد. و صاحب آن راه است. و  
 صبر ایشان بر دراند. و علما را بکوی حسد و افکند. و در حق خداوند  
 غفلت آرد. و فقیرانرا بسؤال آلوده نماید. و مشیخ الاسلامان را  
 قدس الله روحه قطعهای درین معنی فرموده است:

مکن قلب عزیز خود بدنی خوار و آلوده

عالمی نفس بی معنی بداند و خوار و آلوده

چو میدانی یقین ای دل که ایزدمیدهد روزی

چرا تن دردهی تا تن ازین پس گردد آلوده

بیستان قناعت شو بقصر فقر و خوش بنشین

که آنجا هر چه دل خواهد همه نقدست و آسوده

چه سازی ثروت و نعمت درین عالم چو میدانی

که جای مرد گانست این و جای بود و نابوده

منه ز نهار دل بر تن نه تن بر عالم فانی

که باقی بردهی بر باد وفانی هست آلوده

برو عزلت کن از خلقان که عزت بهتر از غفلت

گر این معنی که گفתי پیش گوش دلت بشنوده

اگر ابن مطهر<sup>۱</sup> را حقیقت باشد این معنی

بود دنیا به پیش وی چو کاه و دانند پیوده

اما معرفت نفس بر سه قسم است: قسمی عام را و قسمی خاص را و قسمی اخص را.

اما آنچه عام راست معرفت بر صورت احوال و افعال وی است. از هر چه

موافق شریعت و طریقت نیست. و معرفت خاص بر دقائق حقائق مکریات وی است.

در طیران روح بعالم الهیات. و معرفت اخص بر وجود وی است که او از کجا صادر و

وارد است. والله الهادی للصواب والیه المرجع والمآب .

۱- این قطعه نیز در متن بشیخ جام‌نسبت داده شده و تخلص ظاهراً از خود مؤلف کتاب است.

## الباب الرابع عشر

### في آفات الطريقة التي يؤدي الى الضلالة وغلطاته

وهو اربعة فصول .

#### الفصل الاول في المغالطات .

بدان وفاق الله كه آفات وغلطات راه بسیار است. و عدد آن بیش از آنست كه در تقریر و تحریر آید. زیرا كه با نفس بر ابر می رود. چنانكه در هر نفس شدنی و اشتباهی هست. همچنان در هر نفسی غلطی و آفتی و اشتباهی هست. و بر اشتباه و غلطی آن واقف نشود الا عالم ربانی كه با خبر باشد از جمیع مملكات و عنایات. و هر دو قوم "سوء" راه فقر تا نفس را نشناسد. كه من عرف نفسه فقد عرف ربه و حدیثی كه از من خرافات او نداند. و وسوس شیطان و مكر و حیلتها. آنرا از نیت او در پیر نیاید. آفات طریق و غلطات آن نشناخته باشد. و راه دین آنكس باشد كه پیرین راه بود. و آفات راه دانسته. و از آفات آن گذشته. و راسته بود. كه راه تواند نشناخت. شاید. اگر چند آفات و غلطات و شبهات در راه بسیار است. و پند آن بتوان دانست. آنچه در قدر و سعاه باشد كه از كلیه شاخه ها و بوته ها از غلط پیران در راه حقیقت بدین پور معرفتی سر راه رسیده باشد. و پیر حقیقت كه در راه و طالبان در راه الله بود گفته آید. ان شاء الله تعالی .

اما از جمله غلطی كه این قوم "السوء" بین راه دین و راه دنیا می بینند و دیده و خدمت نكردن و صحبت نرفتنه و راه و وقتها و نیتها و شیخ و پیر باشند بنفس خویش. و اقتدا بپیر ندانند. و چینی كه پند كه در راه دین پیر

خود داریم، راست گویند استاد و پیردارند لیکن شیطان کسه «من لم یکن له استاد فاستاده الشیطان» .

غلط دیگر آنست که علم شریعت ندانند و نخوانند و از آموختن ننگ دارند و چنین گویند که علم شریعت زحمت راه است. و آن گمراهان ندانند که نمی دانند، و سخن علما نشنوند، تا بر آن ضلالت و گمراهی بمانند، و دیگرانرا نیز گمراه میکنند، نعوذ بالله من شرهم .

غلط دیگر آنست که در هیچ وقت سنن و آداب شریعت و طریقت نگاه ندارند، و حرکات ایشان جمله در قبائح باشد، و خود را در روش بزرگ و رسیده دانند. راست گویند رسیده اند لیکن بالنار و السقر .

غلط دیگر آنست که نوافل و رواتب و اوراد در اوقات تها و شریف بکاهلی بگذرانند و متعبدانرا طعن کنند، و گویند عابدان افکنده نفس اند و ناتمام. و آن بی خبران بی خبراند که راه بدرگاه ربوبیت بر عبودیت است نه بر کسالت و غفلت. و شیخ الاسلام مختارالدین بن صفی الدین محمود بن شیخ الاسلام احمد قدس الله ارواحهم در این معنی هم بدین اشارت قطعهای فرموده است :

### وَالْقِطْعَةُ هَذِهِ

گرد بد الله ترا هیچ کسی راه برد	نالذ نیم شب و آه سحرگاه برد
مرد الله طلب باید تا نیم شبان	تحفه در گه الله همه آه برد
بسزا خود نبرد راه بالله کسی	بسزا راه بالله هم الله برد
تا بخود شاه کسی راندهد راه، کرا	زهراه باشد که کسی راه بر شاه برد
هیچ چا ووش ز در گه نکند دور ترا	گر بدرگاه ترا حاجب در گاه برد
مرد تاهست یکی ره نبرد جز یکی	مرد چون نیست یکی چون یکی راه برد
مرد عاشق شده باید که برد راه از آنک	مرد غافل شده را دیوبنا گاه برد
همراهی آرد در راه تو مختار بکف	زانکه این راه بسر مرد بهمراه برد

غلط دیگر آنست که از حرام و شبهات [دست] باز ندارند. و از هر کجا که یابند گیرند و خورد و پوشند، و گویند که حرام و حلال نارسید گانرا است و اگر ندریگانگی حرام و حلال چه باشد، و هر دو یکی است. این از گوینده اگر با اعتقاد گویند نعوذ بالله کفر باشد، و الا جهل عظیم است، و ندانند که بنده ممتحن است از حق تعالی بر جمیع معاملات.

غلط دیگر آنست که مردان و زنان و مردان با یکدیگر در یک خانه با هم بنشینند، و مزاح کنند و معشر و مباشر یکدیگر باشند، و خود را در آن بی زین دانند، و محرم یکدیگر باشند، و همچنان یکدیگر را فقیر و فقیره خوانند، شیطان الانس و خلفاء ابلیس اند و ندانند که بهر محلی فرو آیند، و لکن در حالت مشغول شہوت ببرد و منتقطع گرداند، چون در وجود سالک از بشریت هیچ نه شد و در محاسن عشاق نشستن او را مسلم بود.

غلط دیگر آنست که جمعی از ایشان از سر جهل و نادانی در امور دینی که قولست و عملست و فعلست، چون عمل آمد قول بر خاست و چون فعل آمد بر عمل بر خاست، در برخاستن قول قرآن و اخیر النبیین و علیهم السلام جمله بر آن عمل برداشتن عمل تمامت از کان اسلام را چون نماز و روزه و زکوة و حج و غیره از این جمله باز میدهند، و هر کس این اعتقاد بود و برین طریق عمل می کرد نعوذ بالله من اعتقادهم.

غلط دیگر آنست که شیطان یکی را از جهل فراوی شوالی که در راه تلبین میکند، و گوید زین پار که این سخن فراوی کسی نکرده است، و نگر که کرد علما نکرده، و از این سخن زیاده که فرج منکر این کار و این حدیث باشند، حدیثی فریاد کنند که کسی نکرده است، فراوی گوی و بروی و صورت کن که نکرده است این سخن در این حدیث، و نکرده است ویرا بر این راست کند آنکه بپسند، و بهر یکی که نکرده است، و نکرده است.



اباحت و سبیل بدعت و ضلالت اورا تلقین میکند و دروی می آموزد ، تا آن گاه که او را در بیابان هوا در پی سراب گمراه کند و دیگرانرا ، چنانکه اگر جمله اولیا و علما جمع آیند اورا و آن دیگرانرا با راه نتوانند آورد . نعوذ بالله من شر شیاطین الانس والجن .

غلط دیگر آنست که قومی در میان خلق در آیند و سخن طامات و تراهات و مزخرفات فرا گفتن کنند که هیچ کس راه فرا آن نداند . اگر کسی گوید که ما نمی دانیم که توجده میگوئی گوید این سخن هر کسی در نیب بد ، و برین سخن چونی و چرائی نباشد . هر که اهل این بود داند که من چه میگویم . جان باید کند و جگر خون باید کرد و مجاهدتها باید کشید تا بویک بدانی و بویک نه . و بدین آن خواهد تا خلق بسخن وی رغبت نمایند و او سخن بدعت و زندقه و اباحت در میان خلق افکند تا اسماع از آن پر شود که «من یسمع یخجل» . تا خلق بر آن راست کنند که هر چه من میگویم راست و درست است و این سخن در کتاب نباشد و در حرورف نیاید . و مردمان اورا در عبادت و مجاهده می بینند ، بهمد حال گویند که او این سخن را از جانی بر میگوید . و شیطان و سوسه در دلها می افکند که او این همه راست میگوید . شما قدر او چه دانید . تا آن گاه که جمله را بر آن طریق چنان راست کند که هر یکی از ایشان هزار دیو و دیو مردم را استادی کنند ، و خلقی را از راه راست بگردانند . اگر فضل حق عز شانه دستگیر نیاید که بطلان آن ظاهر گرداند ، شود آنچه شود . زینهار که دست از دامن علما باز ندارید و علما و علم را عزیز دارید ، تا بدام دیو و دیو مردم گرفتار نگردید ، و بدانید که هر که باطن وی بعلم دین آبادان نیست و ظاهر وی بعمل شریعت آراسته نیست ، در هر مقام که هست نگر هیچ از وی قبول نکنید . اگر بمثل بینید که در هوا می پرد ، و یا بروی آب می رود ، و یا در میان آتش می شود ، و بشبی از مشرق بمغرب می آید ، نگر بدین چیزها فریفته نگردید ، که از راه بازافتید ، و در وادی غرور نعوذ بالله هلاک گردید .

غلط دیگر آنست که قومی گویند که حق جل جلالہ بی نیازست و مستغنی، او را از طاعت و معصیت ما چه زیادت و نقصان، برو کہ میزان الہیت بعمل ما چشمہ نکند، ما خویشتن را بی فایده چه رنجانیم و زحمت دہیم؟ خود را و قومی را بدین شبہت راست کنند و سر بیابان ضلالت فرود دهند، این از سر جہل و حماقت برخیزد، و عمر کار کہ خلق را فرمودہ اند بفرمان خداوند و رسول میکنند از بہر خود میکنند و از جائی در قرآن دلیلت بر صحت این قول کہ خلق عمر عمل کہ میکنند از بہر خود میکنند، کما قال اللہ تعالیٰ: «ومن جاهد فانما یجہد لنفسہ»<sup>۱</sup> و جائی دیگر فرمود: «ومن تزکی فانما یتزکی لنفسہ»<sup>۲</sup> و در جائی دیگر فرمود: «ومن عمل صالحاً فلنفسہ ومن اساء فعلیہا»<sup>۳</sup> و مانند این در قرآن بسیار است، طبیب کہ بپوشید را پرهیز فرماید و یا شربت و غذائی، از بہر بیمار فرماید نہ از بہر خود، اگر بیمار فرمان برد یا نبرد و گوید طبیب را ازین چند نفع و چند ضرر است، گویند اگر نبرد نفع او بانفس او عاید است و اگر نبرد زیانش ہم بانفس او اجماع است، غلط دیگر آنست کہ قومی از آن و فرزند آن خود را از مہل و عیب و عجز و غرور و گویند مرد بکمال معرفت و قتی رسد کہ از بیانی و باطن خود سخن بگوید، پس ببیند نفس او متغیر نگردد کہ اگر متغیر شود دعوای ویست کہ نفس او متغیر نگردد، اگر وی کامل نفس و دعوای وی مرده بودی متغیر شدی، نفس او متغیر نگردد، مخشی را کمال معرفت و دین و غیرت و حمیت کہ کند، این همه صفت است کہ یکی کسالت کہ احکام شریعت را مزاج است دریا، عوامہ بود کہ از کمال معرفت و فساد است، چون حماقت در جہات بدین درجہ انجمند و بدین درجہ آن قوم را بتعبیرات و تشدید مانع کلی کنید، و جہت دیگر کہ در دوری جستن و پرهیز کلی کردن و احکام شریعت را بجزایر و جزایر

۱ - اللہ تعالیٰ نے فرمایا: «و من جاهد فانما یجہد لنفسہ» ۲ - «و من تزکی فانما یتزکی لنفسہ» ۳ - «و من عمل صالحاً فلنفسہ و من اساء فعلیہا»

احتراز نمودن قال الله تعالی: «انّا جعلنا علی قلوبهم اكنةً ان ینقهوه و فی آذانهم وقرأ»<sup>۱</sup>  
 وایضاً قوله تعالی: «انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً فی الی الاذقان فهم مقمحون»<sup>۲</sup>  
 غلط دیگر آنست که قومی علم را و علما را که طبیبان حاذق دین و شرایع اند  
 مساوی فرا کردن گیرند، و بتقصان فرا چشم خلق میدارند، و گویند که علم حجاب راه  
 است و علما محجوبان اند و این کار بزرگتر از آنست که علم بوی رسد. این کارند کار  
 علم است که کار ذوق است و کار قدم است نه کار قلم، و حجت را جدل نام کنند، و اگر  
 کسی با ایشان حجت گوید گویند که این حدیث بجدل راست نیاید و راست  
 نتوان کرد، و آن جهلان و احمقانند در اندیشند و ندانند که جمله کتب حق تعالی  
 و احادیث رسول علیه السلام دعوت است بعلم و ثنا بر علما، و دعای انبیا علیهم السلام  
 پیوسته این بوده است که «رب زدنی علماً»، و علم سبب نجات خلق است در هر دو عالم  
 و حجت است با منکران راه، چنانکه حق تعالی بر ابرهیم علیه السلام ثنا گفت، کما قال  
 جل جلاله: «و تلك حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومہ نرفع درجات من نشاء»<sup>۳</sup>

غلط دیگر آنست که گروهی از ایشان معتدل<sup>۴</sup> خمر و بنگ و چیزهای مشکل  
 باشند و گویند که مر کب راه است و کیمیا و وجود مردانست، چه شوم مر کبی و باطل  
 کیمیائی و ناخوش حالتی که بآب تلخ گنده و گیاهی که هیچ حیوانی دیگر بیرون  
 از آن خران بی دم بدان التفات نکنند. مر کب راه اولیای خدای عزوجل توفیق  
 اوست، و کیمیای وقت مردان او عزاسمه اخلاص است. و حالت دوستان  
 او عزاسمه از مشاهده جلال و جمال بود که بی سببی شور از جان عاشقان و  
 محبان و صادقان بر آرد.

غلط دیگر آنست که هر فرضی که حق جل جلاله واجب کرده است بر بندگان،  
 آنرا فرو گذارند، چون نماز و روزه و زکوة و حج و اغتسال، و چنین گویند باعوام و  
 کسانی که بریشان اعتماد کنند که مامخصوصیم بحریت، و عبودیت غیر ما را است

۱ - آیه ۲۵ از سوره الانعام. ۲ - آیه ۷ از سوره یس. ۳ - آیه ۸۳ از سوره الانعام.

کہ بندگان اند . غلط از اینجاست ایشان را کہ خود را در عبودیت ندانند و دم از ربوبیت زنند و در طریق معرفت آنست کہ تا حق عبودیت تمام بجای نیارند بحضرت راہ نیابند و آن نیز تفاوت است و جای بیان کردن آن تفاوت نیست .

بدانکہ عبودیت مقام صحو است و ربوبیت حالت سکر و تادریں جہانست ازین ہر دو گزیر نیست عارفانرا ، ہر گاہ کہ در سکر باشند ، قولہ تعالی و تقدس : « لا تقربوا الصلوۃ و اتتم سکاری . » و ہر گاہ کہ در صحو باشند ، ہو اعلم . قولہ تعالی « لن یستکف المسیح ان یكون عبداً لله و لا الملائکة المقربون . »<sup>۱</sup>

غلط دیگر آنست کہ بی وضو و طہارت باشند و غسل جنابت مہمل بگذرانند و گویند ما طہارت ازل داریم . دارند ولی جنابت ازل کہ ہمہ بحر ہما عالمی نشوند . کما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم : « لو اغتسل الملوٹی بماء البحر لایاتی یوم القیمۃ الا جنبا . » زیرا کہ قدس و طہارت صفت حق است تعالی و تقدس و پرگان مقدس « ا یومہ » دارد . کما قال اللہ جل جلالہ : « ان اللہ یحب التوا بی و یحب المنطیرین . »<sup>۲</sup>

غلط دیگر آنست کہ سخن چین و نمہ باشند و آنرا بی میزان شروع و از کہویہ و با مزخرفات و طامات و ہذیانات دیگر بیامیزند و یکدیگر را بدان سخن ہر ہر کنند شیاطین یکدیگر اند و ہذیانات و ترہات الشیطان بتلفک بگیرند و بدینصورت رسانند . قال اللہ تعالی : « ان الشیاطین لیوحون الی اولیائہم لیحدوکم و ان اللہ مع الظالمین انکم لمشرکون »<sup>۳</sup> .

غلط دیگر آنست کہ در طریق صواب ایشانرا از شہادت کفریہ و کفریہ و کفریہ ایشان نہی قبول نکنند و طبع و ہوا را دست بردارند و کفریہ و کفریہ مادران خودہ مشاہدہ کردیم و ایشانرا برین طریق یافتیم ، آن بطلان کفریہ و کفریہ آن کافر انرا کہ گفتند قولہ تعالی : « انما وجدنا ابائنا علی حقہم و علی صراط مستقیم »<sup>۴</sup>

۱ - آیت ۷۷ از سورۃ النساء - ۲ - آیت ۱۷۰ از سورۃ البقرہ - ۳ - آیت ۲۲۲ از سورۃ البقرہ - ۴ - آیت ۱۲۱ از سورۃ الانعام - ۵ - آیت ۱۲۰ از سورۃ البقرہ

غلط دیگر آنست که گویند هر چه در ازل رفته است به توان گردانید، و قصد ما تغییر و تبدیل بدان راه نتواند داد. بدین سخن راه طبیعت و خوش آمد خواهند که روند. سخن ایشان راست است و فعل ایشان کثرت و ناصواب. حجت بر ایشان آنست که ما مأموریم بدانند محکمت و متابعت او امر و نواهی و پس روی شریعت و نگاه داشتن فرمان حق تعالی و رسول او علیه السلام که این کن و آن مکن، و مأمور نیستیم بدانند تقدیرات حکم ازل. و آنچه بدان مأموریم دست باز داریم و آنچه بدان مأمور نیستیم و نمی دانیم حجت سازیم چگونه راست باشد؟ و اگر راستند در دعوی خویش حکم ازل چنانکه در راحت و خوش آمد و نعمت و فراغت هست، در شدت و بلا و محنت و ناملادی هست. آنرا متابعت و پس روی کنی و حجت سازی و از این کراهت داری و بگریزی، چگونه راست تواند بود؟ هر دو حکم از لست. اگر در دعوی صادق چرا بعضی را مقرر می و بعضی را منکر؟ «تؤمن ببعض و نکفر ببعض»<sup>۱</sup> روش و مذهب ایشانست و ایشانرا مقصود ازین گفت اسقاط سنن و آداب معاملات است و اختیار لذات و شهوات. و هر که این سخن گوید رایش بذهب دهر می کشد. نعوذ بالله من شر مذهبهم.

غلط دیگر آنست که قومی با باحاث مشغول باشند و گویند که فاعل این همه حرکات حق است، ما را در میاندهیچ دست نیست. و بدان رخصت مجرمات را مستحل باشند و زود زود سربد بی دینی و کفر و ضلالت بر آورند. آری چنین است، فاعل افعال همه موجودات حق است، و آفریننده مستحسنات و مستقبحات اوست تعالی و تقدس. لیکن آنرا که در ازل به اویده سخط انداخت. مذموم افعالست. و آنرا که در ازل برض و محبت پسندید، محمود افعالست. قوله تعالی: «من ینبئ الله فهو المبتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون»<sup>۲</sup>.

غلط دیگر آنست که گویند این همه خود اوست یعنی هیچ جزو نیست که نه از کل اوست و این را جزویات منقرذ الذات گویند: و نشان مریکدیگر را که من

۱ - آیه ۱۴۹ از سوره النساء. ۲ - آیه ۱۷۷ از سوره الاعراف.

خود اویم تو خود او هستی . پس آن کفرانرا صد هزار خدای باشد. و خداوند جل جلاله از جمع و تفرقه محدثات منزّه است. و احدست که جزو برود و انیست. حلول نپذیرد، متلون نگردد، متغیر نشود، بدین قول کفراند که نه حق را دانند و نه خود را که اگر کسی حق بودی کی ف نی شدی؟ و تغیر بوی چگوندر راه یافتی؟

و قومی را غلط در روح است و این گروه را در چشم ایشان گویند که روح ازوست و این مذهب و ملت ترسیان و نصاری است خداهم الله . و دیگر قوم گویند که روح خاص از وجود اوست و روح عام آفریده او . و این خیال محالست که واجب الوجود کی در حد آید؟ و کی در شواف آید؟ نزدیات است این مذهب بتناسخ لعنهم الله، والله اعلم .

غلط دیگر ضعفی است که در عالم خیالات باشند و تمثیلات انیس بینند و پندارند که آن کشف است و ذات و صفات حق را تعالی و تقدس مانند و تهم الله و حران پرست. نعوذ بالله من شر خیرهم.

غلط دیگر آنست که اولیا را بر انبیا علیهم السلام تمثیل کنند و قوهی خود را در آنند. «فقد کفر و ابدانک» و قول ایشان درین آنست که گویند «حاله روحی انبیا و اولیاء جبرئیل است و حالت الیام اولیا بی واسطه است. پس قوی تر از این سخن ایشان است» غایت بی فہمی و جهل بود که الیام و حدیث کتاب و معجزات اولیا را در وقت ادوات گاه بود و انبیا را علیهم السلام این معنی پیوسته و پیروان بود و انبیا را در وقت جبرئیل و ارسال کتاب که انبیا علیهم السلام بدان معنی و معجزات انبیا را در وقت انبیا از برای منور ارواح است. در صرف قدس و حران و اولیا را در وقت انبیا و الاشباح است. قال اهل الحقیقة: «اجسد الانبیاء علی المعنی» و انبیا علیهم السلام الاولیاء فی کتاب ولی الارواح و اجسد المؤمنین الذمیر» و انبیا علیهم السلام غلط دیگر آنست که جماعتی از ایشان قوی و اولیا را در وقت ادوات گاه در وقت آن در دنیا مستحیل است. و که معنی کشف آنرا کشف بیان یازند و انبیا علیهم السلام

که آنچه می بینیم بچشم سر می بینیم و آن خود بچشم دل باشد لیکن از غایت نادانی ندانند. و نقل صحیح و درست است از رسول صلی الله علیه وسلم که ابلیس ما بین السماء و الارض بر تختی عظیم نفس خود را بر جماعتی از عوام عرضه کند تا ایشانرا ضال و گمراه کند. و مکرهای او را نهایت نیست. و بقطع بدانید که هر چه از آن نشان دهند حق نه آنست بل آفریننده آنست. و او تعالی و تقدس بی نشانست. و الله اعلم بالصواب. غلط دیگر آنست که جمعی از ایشان نورها بینند از انوار مخلوقات، توهم کنند که آن نور حق است و تعلق بذات او دارد، و این خطا است. او موصوفست بنور. لیکن نور او بدهدایت معرفت و توحید ارشاد کند و این نور و ظلمت که ایشان گویند حق از آن منزّه است. اما حق را نور است و رای این همه، لکن آن نور از خیال بیرونست و اگر بمثل حق سبحانه و تعالی از نور جلال خود بقدر آنکه حق داند. که در حدِّ عدِّ و حدود و چندی و چوئی و چگونگی در نیاید بر کون تجلی کند مخلوقات جمله محترق شوند. و حق بدیع است بهر حال و نور جلیش قدیم، و روح نطقه که روح قدسی است بدان نور مصفی است. و هر چه بیند و شنود و گوید و گیرد و داند بدان نور بود. و هو اعلم.

غلط دیگر آنست که چون قومی از راه نادانسته و ناشناخته ملازم شوند افعال اهل ضلالت را، و مدتی بر آن بر آید نتوانند که از آن بیرون آیند از غلبه ظن و نظر اغیار. و چگویند خلق که مدعی بوده اند طریقی را مدتی، و آن روش را ستایشها کرده. و روز گارها در آن برده، و مالها در آن باختند، و جاه بر آن صرف کرده. از نام و ننگ خلق و افسوس نفس و ریاست هوا و ریاء مردان، بر آن ضلالت می باشند و تاویلها می سازند و رخصتها می طلبند و در آن وادی بری سراب از تشنگی می روند و ننگ دارند از خود و شرم دارند از خلق که با طریق صواب آیند، تا هم خود را و هم دیگرانرا اهلاک کنند، و گویند نباید که بدین رجوع از چشم خلق بیفتیم، که اگر بعالم شرع در آیند مز دوری باید کرد. و آن ظالمان ظالم بطال در آن ضلالت خود را شکوهی

و منصبی عظیم میدانند کہ بارشروع کشند کہ بارشروع بازی گرانست. قال اللہ تعالیٰ: «واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين»<sup>۱</sup>.

این غلطی چند بود در اصول کہ تعلق بدین داشت، کہ از این معانیها در دین خللها و خرابیها بود گفته آمد. اما اگر چند این قوم را مغالطه بسیارست برین بابی چند کہ ضرورت بود اختصار افتاد و غلطها کہ در فروع افتاد آن نیز قدری یاد کنیم تا مگر رشد طالبی و نجات سالکی باشد. ان شاء اللہ تعالیٰ و بالله العون والتوفیق.

### الفصل الثانی فی مغالطات الفروع.

اما آن غلطها کہ در فروع افتاد یکی آنست کہ توانگری را بر درویشی تفصیل نهند و ندانند کہ حق عزوجل فقر و تجرید سالکان را اختیار کرد و گفت: «والله خیر و ابقى» و صادق را بستود بفقیر کہما قال اللہ تعالیٰ: «للمتقراء الذين احصروا في سبيل الله»<sup>۲</sup> و پیشوای کاینات محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم خود را و امت خود را جوهر فقیر بر گزید و دنیا و حطام دنیا بگذاشت و گفت: «القدر فخری»<sup>۳</sup>.

غلط دیگر آنست کہ گروهی خود را بسمت فقر بر آریند و از ایشان و از ایشان و صفت از ایشان بی خبر باشند و بسمی و برسمی از ایشان و کار ایشان قضا کنند. بعضی خود را بسالوس و ناموس بر آورند و چیزی کندانند می فروشند. و اللہ تعالیٰ خصم ہم قی و باطل غلط دیگر آنست کہ قومی کسب بر توکل اختیار کنند در توکل و معنی کنند و معلوم نکنند کہ توکل حال رسول است علیہ السلام و کسب سستی و توکل فقر و نیاز باشد و کسب ضعف را بود.

غلط دیگر آنست کہ قومی گویند کہ آخرت بدنی بدست آوردند و درین گفتار خفت خویش در جمع کردن دنیا طلبند و خواهانند کہ طبیعت و شہوات را تتبع کنند و بر پیروی از احوال دنیا بر دنیا و معصوم و معصومین تعالیٰ و تقدس بتجرید و تصدیق بهتر توان رود و کہ معاصم و معاصمین

۱ - آیه ۲۵ سوره البقره ۲ - آیه ۷۵ سوره البقره ۳ - آیه ۱۷۲ سوره البقره



غلط دیگر آنست که چون تحمل اثقال کند [تحمل] بلاو شدت و جوع و عطش  
توانند کرد و در آن صبر نتوانند نمود. در توسع دنیا روند و در آن رخصت و تأویل  
جویند و چون با خود بر نیابند از غایت سالوس تأویلهای گویند و رخصتها را سپر سازند و  
بهوا و مراد در روند. نعوذ بالله من ذلک.

غلط دیگر آنست که قومی ذکر مشایخ کبار شنوند و شرف و منزلت ایشان نزد  
خالق و خلق ندانند و نشناسند و نمینند. بسبب جاه و مال در مجاهدهها سعی کنند و  
مدتی در آن بمانند و هیچ حلاوت و لذت و فایده دینی و دنیاوی از آن نیابند و نزد خالق  
و مخلوق حرمتی و آب رویی نمینند. و رنج و گرسنگی و شدت و مجاهده قوت برایشان  
آرد که غذای روحانی نداشته باشند. بگریزند زیرا که با عتاب بوده اند و بحیل  
در آمده اند لابد بکسل بیرون شوند و الله تعالی خصمهم فی ذلک.

غلط دیگر آنست که گروهی قصد شهرها و ولایتها کنند تا آنچه دیده اند و  
شنیده اند باز گویند و بدان جاه و مال و حرمت بدست آرند و خلقی را بر پی طبیعت و  
هوا سر بوادی جهنم فرود دهند. نعوذ بالله من شرهم.

غلط دیگر آنست که قومی مال ببخشند و سخاوت اظهار کنند و سر بخدمت  
بر آورند و اسم خادمی بر خود نهند تا بدان جاه گیرند و نامی حاصل کنند و پس شیخ  
الشیوخی بردست گیرند مشایخ ماضی رحمۃ الله علیهم اجمعین جاه از پی مال در باختند  
و نفس فدا کرده و خود را بر طالبان وقف کرده و از راه عوض برخاسته که عوض در راه  
عاشقان حرام است و نگیرند. والله اعلم.

غلط دیگر آنست که طائفهای گویند که ما مجرّدانیم و هر چه یابیم بکار بریم و  
هر چه در زفان آید بگوئیم و فرق نکنند میان حق و باطل و حلال و حرام. این حدیث  
کلیدش است که بدان در خانه اباحت می گشایند نعوذ بالله منه.

غلط دیگر آنست که گروهی ازین طایفه دعوی طیبیت و مزاح کنند و گویند  
که این انبساط است. و هذیانها گویند و ندانند که انبساط با حسن ادب است نه بآبی

ادبی. والله اعلم.

غلط دیگر آنست که بعضی از نادانان ذکر کرامات اولیا بشنوند، مجاهده بر دست گیرند و بکم خوردن و کم گفتن مشغول شوند و پندارند که کرامات بمجاهده و گرسنگی بدست آید، و ندانند که با مجاهده استعداد و تأیید حق جل جلاله باید تا کرامات حاصل آید. چون یکچندی بر آن بر آید و چیزی روی نماید در کرامات اولیا طعن کنند. اینت جهل عظیم! که مجاهدات سبیل هدایات است نه موجب کرامات کما قال الله جل جلاله: «والذین جاهدوا فینا لنبذینهم سبیلنا»<sup>۱</sup>

غلط دیگر آنست که گروهی خود را از بی علمی بر ریاضت بسیار ضعیف کنند و بحدی که از فرائض بازمانند. و ندانند که مشایخ مجاهده بتدریج کرده اند و نقصان غذای نفسانی با ندادن زیادتی غذای روحانی می کرده اند، نه بتعجیل و عجز زده، تا مقدمات حاصل میگشته است.

غلط دیگر آنست که قومی از سر پندار و تقاضای در گوهر و غررهای حلاله پیش ساکن گردند و بر ریاضتها و گرسنگیها و مجاهده سخیل مشغول شوند و حاصل آن چنان بود که چون از خلق عزلت کردند و در کوه مأوی ساختند و بختیاری پیش گرفتند، از شر نفس و هوا ایمن بودند، و معلوم نکردند که از شر نفس و هوا ایمن نتوان بود بهیچ وقت. و بی حالات مشایخ پیر و بی غذای روحانی ایستادند و در حالت نشست و اگر نشیند مرغان و مامولیا پیش باشد که حالات را در آن ایستادند.

غلط دیگر آنست که گروهی خود را خصی کنند و ریاضت در بر آورند و خود زهد و پندارند که بدان از آفات شهوت پرستاند، غلط کرده اند که آفات است که شهوت در زهد طبیعتی است نه طبیعی | که بدفع آفات شهوت در زهد غلط دیگر آنست که قومی بی زاد و بر احمد در ریاضت و عجز زده ایستادند و زهد و پندارند که مشایخ چون در پادیه قدم نهادند چنان ایستادند که در عجز زده ایستادند.

۱ - انبیا و آلهم ص ۱۰۰

ایشان پراز تو کل و یقین بود و ایشانرا سیری و گرسنگی و خراب و عمران یکی بود. غلط دیگر آنست که جماعتی بتکلف و تلبیس و حیل مشغول شوند و لباسها مصبوغ و مرقعات از الوان و خر قدهاء با تکلف آراستند در پوشند و در باطها و صومعهها و مزارها بنشینند و اشارات و عبارات این طایفه در آموزند و میگویند، و پندارند که ایشان از زمره صوفیان و درویشان اند. سهوی عظیمشان افتاده است که بتمنی صوفی و درویش نتوان بود که فردای قیامت حسرت و ملامت و ندامت و غرامت بار آرد.

غلط دیگر آنست که جماعتی از معلومات دنیا خزاندها پیر کنند از دراهم و دنانیر و مرا بحت در آن و مضاربت می کنند و سکون و آرامش بدان معلوم بدست آورند و وقت وقت نماز در سر آن کنند، و گاه گاه روزه فضايل دارند و خشیت و آب دیده و خوف اظهار کنند و چنین گویند که معامله دنیا نباید که تا عبادت را رونق و نظام بود و دل پراکنده نباشد و تن فارغ بود. و توهم کنند که این حال حال خاصگانست. بش الظن هذا، چگونه باشد حقیقت عبودیتی که با وی زهد نباشد [تا] که از علائق و عوائق دنیا منقطع نگردی عبادت حق از تو درست نیاید.

غلط دیگر آنست که طایفهای از طاماتیان در سماع غزل ابیات طرب انگیز فرا کردن گیرند و دست زدن و رقص کردن و جامه دریدن اختیار کنند و پندارند که چون این حاصل آمد از ایشان حالت اولیاء حق تعالی دریافتند. هیبت هیبت، بامزورات و بدعتها و طامات، حالات و مقامات اولیاء حق عزوجل در توان یافت.

غلط دیگر آنست که گروهی از جمله چنین گویند که حقیقت اخلاص آنست که رونده از رویت مخلوقات بیکبار بازماند و اگر نه اخلاص حاصل نشود. و ایشان بدین آن خواهند که از راه ظاهر بکلی از حق منفرد شوند. و این وهم است و اگر نه آنکه با اخلاص مخصوص است اگر همه کون بیکبار در چشم وی افتد چشم اخلاص وی از غبار عناء نگیرد.

غلط دیگر آنست که جماعتی سخن مشایخ حقیقت در فنا بشنوند پندارند که فنا فناء بشریت است، بانواع عوساوس درافتند، بعضی بتراک طعام و شراب بگویند، تا خود را ضعیف و نزار کنند و چنین گویند که فنا فناء قالب و صورت است و معلومشان نیست که فنا فناء حظ جانست از حق در سر "توحید و فناء در فناست. هذه غلطاتهم فی الترویج. والله اعلم.

### الفصل الثالث فی مغالطات المنازل.

اما غلطها که در سیر منازل افند سالکان را بجای حرقت است و تلاش بی منزلت و حضور بی قربت و انبساط بی حرمت و تواجد بی وجد و صحو بی سکر و جزع بی فرج و خوف بی رجاء و رجاء بی خوف و سماع بی ادب و ارادت بی طلب و قبض بی بسط و استیجاب بی انس و ضحاک بی بکاء و طاعت بی حالات و مراقبت بی منکشفه و اشاعت بی معده و التباس بی عشق و استغفار بی غرامت و توبه بی ندامت و فکر بی فکر است و بنگاه بی حجاب و اختلاج بی وصال و سم بی عسل و نوه بی سپهر و صبح بی سحر و طلوع بی لعل و غمزه بی هیجان و عشق بی هجران و سلطنت بی محبت و عبودیت بی بیعت و حقیقت بی حقیق و شوق بی تمنی مرگ و رفتن در بیابان بی اهمیت و سماع بی حضور و هفتاد بی حجاب و بی وصال و عدم بی قدم و تاوه بی ستم و قبول مستحسنان و در مستحسنان بی احتیاط و از جهت استعمال. که در مقدمه سالکان عاشق چند است از مستحسنان فی الدنیا و فی الآخرة. فوائدها است. هذه اشارة لا یعلمها الا اهل الاشارة.

اما بدانکه هیچ کس نیست از سالکان عالم بشریت که نفس و جوارح را در عالم غیب که بر پی نفس و دنیا می روند کنند ابلیس در مسالک ایشان از ایشان بفرماند. این است، تا چون ایشان در خطه هوا و طبیعت بخطر گاه می افتند و در آنجا که ابلیس است بر آویزند. و عریح سالک برین هوا حالت فنا و صحو و سحر و طلوع کند دامن و تعالین معاملات و جهالت او با ابلیس هفتاد بی وصال و هفتاد بی نگشته باشد. و هر که قدم بر دانه دنیا نه بچیز و آتش و آفت و آتش بر آتش و آتش

هر آینه بر آن دام بر آویزد و بدان قید مقید گردد و در آن حبس مجبوس. قوله تعالی: «فبعزتک لأغویبهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین»<sup>۱</sup>.

ای یاران موافق وای دوستان مصدق صادق، سخن این پیر فقیر دل ریش بی غرض بجان و دل شنوید. ز نهار ز نهار بر بی نفس و دنیا نروید و دیو و دیو مردم را متابعت ننمائید، و قرین بد و شریر بخود راه مدهید و فرمان ایشان نبرید، که فردا درمانید و «یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین»<sup>۲</sup> بر خوانید و تأسف خورید و سودتان ندارید.

قطعه‌ای بر سر روضه سلطان الاولیا ابوسعید قدس الله روحه اتفاق افتاده بود در غره شوال سنه ثلث و عشرين و ستمائده. چون بدین سخن موافق بود و سالکان را بطریق رمز و اشارت در آن فوائد بود اینجا ثبت افتاد، غایده‌ای حاصل آید، ان شاء الله. والله الهادی.

### والقطعة هذه

دل از دنیا بکلی رسته دارید	بمدین و راه حق پیوسته دارید
دلی را کو ببحر فقر افتاد	بزنجیر شریعت بسته دارید
چو در تیه تحیر کرد جولان	عنان مر کبش آهسته دارید
گر از حیرت ببحر عشق افتاد	طریق عشق از وی جسته دارید
بباغ نطق او گر بشکفت گل	گل گفتار او را دسته دارید
اگر در وادی دعوی شود او	بحکم شرع ویرا خسته دارید
و گر خیل هوا را بگسلد او	طناب دوستی پیوسته دارید
سکوتش از شریعت باز دارید	دل و دامن از و بگسته دارید
اگر خواهید در دل روح قدسی	نهال فقر در دل رسته دارید
هر آنکس کو بود صادق درین راه	ورا در دل چو جان بایسته دارید

۱ - آیه ۸۳ از سوره ص ۲ - آیه ۳۷ از سوره الزخرف.

محمد را خطائی گرفتادست      بآب عفو آنرا شسته دارید

**الفصل الرابع** فی ذکر حالات الاولیاء و مقاماتہم و سیرہم و کراماتہم.

بدان وفقك الله که حق سبحانہ و تعالی در بیت آدم را علیہ السلام سد گروہ در قرآن یاد کرده است: بیگانگان، و مزدوران و بازرگانان، و مقربان، بیگانگان هیمد و زخاند، کما قال جل جلالہ: «وقودها الناس و الحجارة» و مزدوران و بازرگانان حشو بہشت اند کما قال جل ذکرہ: «جزاء بما كانوا يعملون»، و مقربان و برگزیدگان مقصود آفرینش اند کما قال الله تعالی: «وربک یخلق ما یشاء ویختار»، آفریدن عدم است و برگزیدگان خاص اند. قال الله جل ذکرہ: «ان اخلصناهم بخالصة ذکری الذار و انہم عندنا لمن المصطفین الاخیر»، و حق تعالی این عرسد گروہ را در قرآن عظیم و فرقان کریم بر یک جای یاد کرده است، قوله تعالی و تقدس: «و انتم الزواجیر» قامحباب المیمنة ما احبب المیمنة، و احبب المشائمة احبب المشائمة، و السابقون السابقون اولئک المقربون،<sup>۱</sup> ام آن سابقین و برگزیدگان مقربان آن کسانی اند کہ در راه ایشان او و من نیست و بعد از ایشان بر او است کہ دو گنگی دلیل بیگانگی است، نفس ایشان در سبیل اللہین است، فیما<sup>۲</sup> سیرست و دل ایشان در شریق<sup>۳</sup> اللہینہم، منزل منزل در سبیل اللہینہم، و در هر منزل و مقام در پیش ایشان چراغ و شمع و شعله پدید آید، نفس ایشان می روند و مقصود حاصل میکنند و آن چراغ و شمع و شعله در این دنیا سوزد و کما بر افروختند از ظلمات هوا و حجب نفس بیرون آوردند، و بقی قوت نفس ایشان ایشان نهادند، و شیخ الاسلام احمد قدس اللہ<sup>۴</sup> و جہد در بیان عفت و تقوی فرموده است و بغایت و منہ الجمل افترده، و هذه القطعة:

عمری با میدی بد دوست دو یدیم      بسیرہ پندارند عجز کسی از بود  
بسیار بگردیم کہ و بیگانه زاری      بسیرہ بعیم و کرامت فغان از بود

۱- آیت ۲۲ السورۃ البقرہ، ۲- آیت ۲۳ سورۃ البقرہ، ۳- آیت ۱۸ سورۃ البقرہ، ۴- آیت ۲۶ السورۃ فاطر، ۵- آیت ۱۱ السورۃ المؤمنین، ۶- آیت ۱۱ السورۃ المؤمنین

فرمان تو گردن بنهادیم بر غبت  
 کردیم فدای تو تن و جان و دل و مال  
 گشتیم فنا از خود و در مہر تو باقی  
 فتوی ز رہ عقل و رہ شرع چنین بود  
 گفتند بقا باید جستن کہ بقا بہ  
 رہ رفتن این راہ بجز راہ فنا نیست  
 ای احمد تو تا بہ نبرتی ز تن خویش  
 ز نہار مہندار کہ در وادی هستی

و از نفس و هو او تن خود پاک بریدیم  
 از خود ببردیم و رضاء تو گزیدیم  
 فرخندہ فنائی کہ بدان مہر خریدیم  
 و ز جملہ پیران طریقت کہ شنیدیم  
 و اللہ کہ نہ آن بود کہ گفتند و شنیدیم  
 و ز ہستیت خویش بسی راہ چمیدیم  
 و ز ہر چہ تر اقبلہ دل بود کہ دیدیم  
 در نیستی از راہ توبی راہ کفیدیم

اما بدانکہ مقام و منازل سالکان این طریق در این طریق بسیارست و ہر کس ازین روندگان این راہ درین راہ سخنہا گمتمہاند. اگر بدان کسوی فرورویم سخن دراز گردد. اما اصل جملہ مقامات باز این دہ مقام گردد: اول مقام تائبانست و ایشان ہزار اند. دوم مقام اولیاست و ایشان چہار صد اند. سوم مقام ابرارست و ایشان صد اند. چہارم مقام نجباست و ایشان ہفتاد اند. پنجم مقام ابدال است و ایشان چہل اند. ششم مقام اوتادست و ایشان ہفت اند. ہفتم مقام عمداست و ایشان چہارند. ہشتم مقام نقیاست و ایشان صد اند. نہم مقام غوث است و او یکی است و او را قطب گویند و جملہ بر او دائرہ است و مرکز است. دہم مقام نبوت است و خاتم النبیین بر در نشستہ است. کما قال اللہ تعالی و تقدس «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول اللہ و خاتم النبیین.» چون تائب در توبہ استقامت گرفت بمقام اولیا رسید و چون اولیا در مقام خویش استقامت کرد بمقام ابرار رسید. همچنین بقیاس می رود تا بمقام غوث و از او فرا بیشتر نتوان شد. اما تفضیل ایشان بر یکدیگر ممکن است و روا بود و جایز داشتہاند و ایشان کہ صاحب مقام اند ہمہ در وقت حال یکدیگر را منکر اند تا بدان وقت کہ از مقام در گذرند. چنانکہ موسی خضر علیہما السلام. چون از تائبان یکی کم شود از عوام یکی را توبہ

کرامت کنند و بدرجه آن گذشته برسانند. و چون از اولیا یکی کم شود از جمله تائبان یکی بدرجه او برسانند. و چون از ابراری یکی کم شود یکی از اولیا بدرجه او برسانند. و هم برین قیاس می رود تا بدرجه غوث کدقطب عالم است.

اما نشان تائبان سه چیز است: دل بر پشیمانی و زبان بر عذر و نفس از گناه محترز. نشان اولیا سه چیز است: دوست داشتن دوستان و دشمن داشتن دشمنان و تبرا از باطلها. نشان ابرار چهار چیز است: مشغولی در گذاردن فرهاد و تیزی در خشنودی خصمان و باز ایستادن از عصیان و شفقت بر خلقان. نشان نجیب سه چیز است: از دنیا گریزان و از خود سیر و بحق آرذومند. نشان اوتاد سه چیز است: عیب خویش جستن و عیب دیگران پوشیدن و در وقت خویش کوشیدن. نشان اعتماد سه چیز است: شاد بودن به صلاح امت و غمگین بودن به فساد ایشان و آرزو مند بودن به پیغمبران. نشان تقی سه چیز است: بالله و فی الله و الی الله. نشان غوث سه چیز است: «رحم صدقوا» صدق حسنی و وفا نمودن و از عالم فناء عالم بقاء یافتن تا ظهور حقیق و نفسی در دنیا جدا شود. و چون خاک بخاک شود و آب بآب برآید انوار نسیب برآید و در عالم حجاب بیرون آید «سُبْحَانَ مَنْ لَطَفَ بِعِبَادِهِ مَا تُحِبُّونَ» بعد از آن که از روی عنقه نسیب حقیق برآید و در عالم حجاب بیرون آید «فَإِنِّي أَمْتِي رَجُلٌ يَحْفَظُ اللَّهُ أَعْمَالَ النَّاسِ بِهِمْ وَيُنَزِّلُ كَذَلِكَ حَمَلَةَ الْأَجْرِ بِمَا كَسَبُوا مِنْ قَبْلِهِمْ فَيَشُوقُوا إِلَيْهِمْ، أُولَئِكَ مِنَ النَّبِيِّينَ يَفْرُقُونَ عَمَّنْ يَجْعَلُونَ وَجْهَهُمْ لِلدُّنْيَا وَنُفُسَهُمْ لِلْآخِرَةِ وَمَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلٌ» مجتنبین و هم عند الناس مجتنبین و ما فیهم شیء من الجنون، اللَّهُ أَرَبُّ الْعَالَمِينَ

فمثل فی سیر المأذون.

اما بدانان ازین سالکان عجب عجب بد کرد که از این عالم بدو عالم دیگر بدعوت خلق مخصوص گردانیدند و پیر شدند و بندگانشان شدند و در آن عالم شدند ذات ایشان را ایده کرده اند. و عسرت کرده اند. و از دل می سار کرده اند تا هر یک از این سالکان را در آن عالم بدو عالم دیگر گردانند.

۱ - آیه ۲۳ سوره الاحزاب، ۲ - آیه ۱۹ سوره الاحزاب، ۳ - آیه ۲۳ سوره الاحزاب، کرامت بیشتر در آن عالم است.



اول ویرا بعلم طریقت عالم گردانند تا راه تواند نمود. دوم مہذب و مؤدبش گردانند تا مؤدب تواند بود کہ «الادب مجالسة الخلق علی بساط الصدق و مطالعة الحقائق بقطع الخلائق.» سوم بی خطر و سخی بود تا مال فدا تواند کرد. چهارم از مال مرید آزاد بود و در راه خود بکار نبرد. پنجم تا باشارت پند تواند داد بعبارت ندهد ششم تا برفق تأدیب تواند کرد بعنف نکند. ہفتم آنچه مرید را فرماید نخست باید کہ در حق خود بجای آرد تا وعظ او در غیر حق درست آید او حی اللہ تعالی عیسی بن مریم صلوات اللہ علیہ «یا عیسی عَطَ نَفْسِكَ فَاِنِ اتَعَطْتَ فَعِظَ النَّاسِ وَالْاَفَاسَتْحَى مَنِی .» ہشتم ہر چیز کہ خلق از آن بازدارد نخست باز ایستادہ باشد. نہم ہر مرید را کہ از بہر حق قبول کند از بہر خلق رد نکند. چون پیر و مقتدا چنین باشد و بدین اخلاق کہ گفتہ آمد آراستہ بود جز فرستادہ حق نبود و صادق و محقق بود و مرید در خدمت چنین پیر جز مجاہد و راہ رو نباشد. آنچه بر مرید پدید آید از صفت پیرست کہ بر مرید ظاہر میشود.

اما مرید صادق مصدق آنست کہ ہدہ چیز درو موجود بود تا ارادت را شاید اول باید کہ زیرک بود تا اشارت پیر در یابد. دیگر مطیع النفس بود تا فرمان بردار پیر بود سوم تیز خاطر و تیز گوش بود تا سخن پیر زود در یابد. چهارم روشن دل و صافی اعتقاد بود تا بزرگی پیر در یابد و بداند. پنجم راست گوی بود تا از ہر چہ خبر دہد راست باشد. ششم درست عہد و وفا دار بود تا ہر چہ گوید وفا کند. ہفتم سخی و آزاد مرد بود تا آنچه دارد بتواند گذاشت. ہشتم رازدار بود و تا راز پیر و غیر او نگاہ تواند داشت. نہم پند پذیر بود تا نصیحت پیر فرا تواند پذیرفت. دہم عیار طبع بود تا جان عزیز درین راہ فدا تواند کرد. چون مرید بدین اخلاق آراستہ باشد راہ وی سبکتر انجامد و مقصود پیر در طریقت از وی زود تر حاصل گردد. این خود کار و روش مرید صادق است. اما کار مترسّمان کہ بر سم و عادت و طبیعت کاری کنند: اول رسمی بود کہ در تکلف بجای آرند پس آن تکلف عادت شود پس آن عادت طبیعت گردد پس آن طبیعت چون مستقیم گردد باشد کہ حقیقت شود، و این در حق ہمہ مترسّمان عام نبود، تا کرا نا گاہ بدان

دولت رسانند و آن کرامت کبرا روی نماید .

اما رسوم خانقاہی و زاویہ ہا نیاک گوش باید داشت و در آن هیچ غفلت نباید ورزید و آن دہ چیزست کہ در آن بیاید کوشید و بر خود واجب باید دید و بجای باید آورد تا بافعال اہل صفہ و درویشان رسول علیہ السلام مقتدی باشید : اول باید کہ پیوستہ بر آب دست باشید . قال اللہ تعالیٰ : «فیدرجال یحبون ان یتطہروا واللہ یحب المطہرین»<sup>۱</sup> وجامہ پاک دارید کما قال جل جلالہ : «وتیابک فطہر»<sup>۲</sup> و دوم در مسجد یا بقعد کہ بنشینید پیوستہ با تسبیح و باتہلیل باشید . قال اللہ عزوجل : «یسبح لہ فیہ بالغدو والاصال»<sup>۳</sup> سوم وقت ہر نماز بمسجد حاضر آئید قولہ عزوجل : «وکن من الساجدین»<sup>۴</sup> وچہارم شب نماز بسیار کنید قال اللہ جل جلالہ : «ومن اللیل فترجدیہ نافلۃ لک»<sup>۵</sup> وپنجم در سحر گاہ دعا و تضرع بسیار کنید و استغفر . قال اللہ جل جلالہ : «وبالاسحار ہم یتغفرون»<sup>۶</sup> ششم تا آفتاب طلوع کند قرآن خود بخوانید و ہر کس سخن دنیہ مگوئید . قال اللہ تعالیٰ : «ان قرآن النجر کان مشہودا»<sup>۷</sup> ہفتم در بیان رکعت ششم نماز خفتن بوردی و ذکر می مشغول باشید و آن وقت بیایم حدیثی کہ قولہ تعالیٰ : «ومن اللیل فسبحہ وادبر النجوم»<sup>۸</sup> ہشتم نیز خواندن و تضرع و دعا کہ در سحر پیوندد کہ در وی صدقی و خالصی بود او را در پذیرید و «سبح اللیل فی سحر»<sup>۹</sup> گروہ دامن در مکشید و پرمیز مکنید کما قال اللہ جل جلالہ : «ولا یلہ الا اللہ»<sup>۱۰</sup> ویدعون ربہم بالغداة والعشی یریدون وجہہ»<sup>۱۱</sup> نہمینی ہواست و ہر روز در سحر چیزی مخورید . قولہ سبحانہ و تعالیٰ : «یا ایہ الذین آمنوا اذہبوا فی سحرکم»<sup>۱۲</sup> دستور یکدیگر از یادید . شہید مشہود کما قال اللہ تعالیٰ : «ان قرآن النجر کان مشہودا»<sup>۱۳</sup>

۱- آیتہ ۱۰۹ سورۃ النجم ۲- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۳- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۴- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۵- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۶- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۷- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۸- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۹- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۱۰- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۱۱- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۱۲- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم ۱۳- آیتہ ۱۰۱ سورۃ النجم

لم يذهبوا حتى يستأذنوه.<sup>۱</sup> وپس ازین اوقات باید که یکی از سه مشغول شوید : یا علم آموختن، وفاضلتر این بود، ویا در خلوت بوردی مشغول بودن، ویا کسی کردن بر نصیب غیر ی تا راحتی بکسی توانند رسانید، که هر که آن طائفه را دوست دارد و آنچه تواند ایشانرا مدد دهد و معونت کند در ثواب و فضل ایشان شریک بود. قال الله تعالی: «فاستجاب لهم ربهم اني لا اضيع عمل عامل منكم من ذكر او اُنثى بعضكم من بعض»<sup>۲</sup> وقال النبي عليه السلام: «من أحب قوماً فهم مني».

اما آن گروه که مقدمان راه و پیشوایان «حزب الله» بودند در بادید حیرت گم گشتند و در دریای عشق غرقه گشتند، سر همت ایشان از علی در گذشته است و قدم ایشان بثری رسیده و ایشان با این همه رفعت از کونین فارغ و آزاد بوده و جز بید و بد کر مکون نیاسوده. و چون خلق ایشانرا ببینند، از خود در ایشان نظر کنند. اگر انبساطی یا استراحتی از آن عزیزان تفرس کنند، از سر آن وقت در ایشان و کار ایشان و مقام و منزلت ایشان نگرند. زیان کار هر دو جهان گردند. نعوذ بالله. عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال: «ان اولیاء الله ضحکهم عبادة و میزاحهم تسبیح و نومهم صدقة علیهم، اللهم احفظهم و احفظ علیهم دینهم و اقر عینی بهم یوم القیامة. ثم قرأ هذه الآية: «الان اولیاء الله الاخوف علیهم و لاهم یحزنون.» قدر و منزلت و بزرگی و عظمت آن بزرگان و سروران و مقتدایان دین و دنیا که دانند مگر حق تعالی و یا کسانی که با ایشان در یک مقام بوده باشند.

### شعر

يعرفنا من كان من جنسنا و سایر الناس لنا منکر

اما بدانکه ایشان آن کسانی اند که زورق و کشتی در بحر تحمیر بر امید وصال می باشند و زورق ایشان لطف و عنایت او، لباس ستر ایشان از حضرت او، قوت ایشان ذکر آلاء و نعماء و منت او، شراب ایشان رحمت و محبت او، دیدار ایشان انتظار جمال

۱ - آیه ۶۲ از سوره النور. ۲ - آیه ۱۹۵ از سوره آل عمران.

عزت او، جبل رضای خویش بارضای او بسته. نهایشانرا باهیچ کار کار و نه هیچ کار را با ایشان کار، هر چه شان افتاده است با خود و کار خود افتاده است سرّی پر نور و سری پر گرد، دلی پر سر و روسینه‌ای پر درد، رخان افروختد و گونه زرد، جگر سوختد و باد سرد، وقت باشد که اگر کسی در ایشان نگردد و یا ایشان در کسی نگرند زهره آب گردد، از بس شراب محبت که ایشان نوش کرده باشند. گوئی که سر عیاران عالم ایشان اند. و روی ایشان چون آتش رخشان و رخسارهاشان چون آفتاب در فشان. وقت باشد که چون زینگان از بحر عشق بر آیند. عالمی خراب کنند و خلقی فرو برند. و وقت باشد که از آن دریا چندان در و گوهر و لالی بر آورند از هر گونه و هر رنگ و بر عالمیان نثار کنند که جمله توانگر و مستغنی گردند. احوال ایشان یکسان و بیات رنگ باشد. او، تو و محتاجان بینی، و دریشان و کار ایشان و احوال ایشان البته هیچ تصرف نتوانی کرد که ایشان هر چه کنند بفرمان کنند و تو در نیابی و ندانی. والله الهادی و ولی العون و التوفیق.

عباد الله اشراف البرایا      لهم قدر عظیم بالکرامه  
فمن والاهم حقاً و مدقا      لهم منه الشدة عذبة فی الثیمة

و شیخ الاسلام قدس الله روحه قطعدهای فرموده است :

یا تو گوئی راه ما را راه بندان نیست هست  
یا تو گوئی کوی ما را بستان نیست  
یا تو پنداری که اندر کوی ما عشق نیست  
صد هزاران والد و حیران در سحر تو  
خال کوی خود بخون عاشقان برشته ایم  
ظن همه کلان بی دریا، در سحر تو  
گشتگان عشق ما را ما دیرت باشیم و بس  
یا تو گوئی به ما، کوی خود و عالمیان نیست هست

لیکن اندر کوی ما هر کو بغیرت بنگرد  
یا تو پنداری سزای تیر باران نیست هست  
خون دل از راه دیده سیرت عشاق ماست  
قطر آذان گر تو گوئی فخر دو جهان نیست هست  
کوی ماجمله سراسر پر بلا و آفت است  
یا تو گوئی جان فدا کرده فراوان نیست هست  
هر که را از عشق ما بوئی بجان وی رسد  
گر تو گوئی جان وی پیچان و سوزان نیست هست  
احمد تا کی چو پروانه سوی آتش روی  
گر تو پنداری که آنرا داغ نیران نیست هست  
این قطعه دیگر هم شیخ الاسلام فرموده است :

### والقطعة هذه

یا تو پنداری که ما را عشق سوزان نیست هست  
یا ز بیم فرقت او چشم گریان نیست هست  
یا دل ما ساعتی خالی شدست از درد عشق  
یا زمانی بر دل ما داغ هجران نیست هست  
یا دل و دیده کسی را دیده جز بر بوی او  
آن نظر بر ما اگر گوئی که تاوان نیست هست  
مذهب و جان و روان و هر چه بد در باختیم  
یا ز شرع آید همی فتوی که فرمان نیست هست  
خلق عالم آفرید ایزد ز بهر دوستی  
یا برین گفتار اگر گوئی که برهان نیست هست

خاک کوی او همه پر خون صدیقان شدست  
 نفسہاشان بر سر آن کوی قربان نیست هست  
 آتشی کز مہر خود اندر دل عشاق زد  
 یاتو گوئی کان فزون از صدہزاران نیست هست  
 ما غلام خاک پای آن کہ دارد درد او  
 عشق اورا گرتو گوئی درد مندان نیست هست  
 احدا تا چند گوئی عشق و درد عاشقی  
 عاشقی را گرتو گوئی خوب رویان نیست هست  
 چون این درویش دل سوخته جگر بریان رضا جوی لقا طلب پلنگ ہمت  
 شیر دل باز طبع، زندگی و عمر دراز فرا سر آورده کہ روا دارد کہ بغیر او بزننگردہ  
 بدون وی بچیزی التفات کند؟ خداوند واقعہ داند کہ چہ می رود و چہ می شود، واللہ  
 اعلم بالصواب .

بیت

آنرا کہ برین حدیث راہی باشد او را ہم ازین نمد کلاہی باشد  
 بی خبر آنرا ازین چہ خبر؟ و نادانان و غافلانرا درین بار نامد چہ سود و چہ نفع  
 و ابلہانرا ازین سخن چہ فایده باشد؟

بیت

با بی خبران بدین سخن جنگی نیست  
 نادانان را درین مدح و نعت  
 اما این طریق طریقست کہ پای افراہ این طریق جہت رسیدن بہ حق  
 رحمان است . و قدم درین بادید تیراک دو جہت نفس و توبہ الزخوہ و خاک است و مدح  
 الاسلام احمد قدس اللہ ، و حد فرمودہ است :

## شعر

آنرا که خبر نیست برو آسان است  
کار آن دارد که در خم چو گانست  
ای هر که بجان خویش بر لرزانست  
گودر حد خویش رو که کار آسانست

هر کسی این راه نتواند رفت و این طریق نتواند سپرد و درین دریا غواصی  
تواند کرد و قدم درین بادید نتواند نهاد، که رفتن این راه کار هر نامردی و تردامنی و  
مخنتی و پیرزنی نیست. مردان مرد شیردل بلمنگ همت باز طبع ازین راه و ازین کار  
سپر بپنکنده اند و دلها خون کرده و جگرها پاره کرده و زهردها آب گردانیده و  
بعجز اقرار داده. این طریقیست بس عظیم و سهمناک و راهیست بس مخوف و بیمناک و  
بحریست با عظمت و موجناک، نهنگان این دریا بس خورنده و ناپاک. این راه کسی تواند  
رفت که بهر نفسی عالمی باز تواند گذاشت و بهر قدمی دریائی عبور تواند کرد و در  
صحرای دنیا در ظل عقبی تواند بود و در نور آفتاب تجلی نظر تواند کرد تا آفتاب  
سازنده گردد و حبیب نوازنده و محبوب نازنده، تا علم القین عین الیقین گردد و عین -  
الیقین حق الیقین شود. و در دار جلال بر بساط وصال با شربت زلال دیدار ذوالجلال  
حاصل آید و هر چه فانی فانی شده و هر چه باقی باقی مانده، چنانکه در قرآنست قوله تعالی:  
«و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام.» و شیخ الاسلام قطب الدین، جمال الائمہ، سلطان  
العارفین، ملک المشایخ و المحدثین، قطب الدین احمد قدس اللہ روحه قطعہ ای فرموده است:

آنرا که غم بسوی دل او گذر بود  
همواره دوست را سوی آن دل نظر بود  
دل کو ز فضل دوست نظر دید و بهره یافت  
جنات عدن و حور بدو مفتخر بود

دنیا همه سراسر پیشش بذرهای  
 ناید همی حقیقت و آنرا ثمر بود  
 شکر بدست او در و حظل یکی بود  
 شهش چو حظل آید و حظل شکر بود  
 هرچ آن بنزد راغب دنیا عزیز تر  
 خوارست نزد آن که و را زو خبر بود  
 از بهر سیم و زر که تودین کرده ای فدا  
 سنگ و کلوخ و خاک و را سیم و زر بود  
 مردان حق عزیز دو کون اند بی گمان  
 راه و نهاد ابشن کاری دگر بود  
 زنیار دور دار ازیشان تصرف  
 کاعدای اولیا را معدن سقر بود  
 بشو تو پند احمد و زنیار کار بند  
 تا از سقر رهسی و بهشتت مقرر بود

ای طالبان شریق دین، و ای سالکان سبیل رب العالمین، این شریقی است که در  
 دارید و این اصل اصول را دریابید و بدانید و محاکم سازید و بعد از آن که در این  
 شما را پیش آید تا آخر عمر برین محاکم زنیید تا وقتی که این چه واقعه است  
 واقع که سالکان این سبیل بشما آرند برین محاکم زنیید تا بگویند که این چه  
 و از کجا صادر است، باید که تو سر آن باشی و در قد استندت استوار  
 بر کنیید کن حق جل جلاله و عزیز کرد کن پادشاه عادل  
 تأمل و تفکر در فریوع این شریق نکرده دارند که هر که در این  
 مازند، و هر که در مثال مناسبت زود از مناسبت پیدا کند، پس آن سالکان مدعیان  
 الیسافین و الشہرت و حرم سیم عن عد الحسن الخفس و الخیرات و الخیرات و الخیرات



تمام و همت عالی بذکر الله تعالی مشغول باشند و منتظر مددِ مالک الملک می بوند و انتظار فضل و جود او تعالی و تقدس بکشف نفوس، که همه سائل و وقایع بروی میگذرد، میکنند. پادشاه جل جلاله آن سالکان سبیل الله را و عزیزان در گاه را در خلوت انس بذکر الله تعالی و ما را و جمله زوندگان راه را نگاه داراد بمنه و فضل و جوده.

### شعر

ألا فالزموا سنة الأنبياء  
و من يتدع بدعة لم يكن  
ألا فاحفظوا سيرة الاتقياء  
بوجدان مرتبة الأولياء  
الحمد لله حق حمده والصلوة على رسوله محمد وآله اجمعين.

**فصل:** اساس این مسوده در غرة ذی الحجه سنة احدى و اربعين و ستمائه اتفاق افتاده بود، و اتمامها فی الرابع من صفر ختم الله بالخیر و الظفر سنة اثنین و اربعین و ستمائه در چهارده ماه و چهار روز بعون الله و حسن توفیقه تمام شد. و در این مدت این ضعیف بی سرمایه اگر چند این محل قابل نداشت بقدر وسع و طاقت خود در بحور معانی غواصی کرد و از هر بحری صدفی پر درو لالی بر آورد و از هر معدنی جواهرها از هر گونه و هر رنگ حاصل کرد و از دارالضرب شریعت و بیاع خانة طریقت و بحار حقیقت و کنوز علم و حکمت نقود مایه دار تمام عیار بصحرا آورد و بر الواح علم و حکمت صرافان بازار شریعت و ناقدان رشته طریقت و جوهریان اسواق عالم حقیقت که علماء علم الیقین و أمناء عین الیقین و صادقان حق الیقین اند. متعنا الله بطول بقائهم واقرعیون اهل الارض بیمن لقائهم، ریخت تا بر مجک معنی زنند و حق از باطل و صدق از کذب و سره از قلب جدا کنند، و بر راست و سره آن بصدق حکم فرمایند و بخطوط مبارک خود مسجل گردانند که نقود بی سکه ضرابان دارالضرب وقت اگر چه عیار و بی خیانت بود رواج نداشتند و بوقت خرج کردن کاسد ماند و مقصود تمام از وی بحاصل نیاید. و چون در دارالضرب شریعت بمهر مبرضرابان وقت مشرف و مزین

گردند شهر روان عالم گشت. پس مفلسان زمان آخر الزمان بسبب سکه آن ضرابان و قبول آن صرافان هر کسی ازین نقود بحد سرمایه خود بهره توانند گرفت، بی شک و بی شبهت، تا فوائد دین و دنیا حاصل آید ان شاء الله.

## بیت

این ضعیف این سخن نه نو آورد کرد او کهنه را منظر آئی  
 اما صدق سیر نا گشاده است هر کدمی تواند گشاد - و آلت گشادن آن دارد - او  
 را مبارك باد که چون گشاید بیند. والله اعلم بالصواب .  
 اگر چه من سخن خویش مختصر کردم  
 تو نیز مختصر ای دوست اندر آن منگر

اللهم ثبتنا و سددنا على دينك وسبيلك و صراطك المستقيم بفضلك و رحمتك يا  
 ارحم الراحمين . این بیت بیدیه درین مقام در خاطر آمد، اینجا باین افتد .

## بیت

کان و دریا پر جواهر، کان کن و غواص بش  
 تا از کان جوهر، از دریا دور ببحر آوری  
 چون شدی غواص بحر و عارف هر معدنی  
 آن گهی کردی توبه مستغنی و از خود دور خوری  
 والله المعین و الموفق فی هذا الجمع و التفریق و هو حسبنا و نعم الوکیل و نعم الوکیل  
 و نعم النصیر و هو الهادی للصواب .

## الشعر

حزى الله خيرا من تأمل منعتى  
 و أصلاح ما أخطتُ فيها بفعله  
 و قرين ما قرين من السهو بالعمد  
 و فقلت و أستغفر الله من السهو



ضمائم

### سه تقریظ بر کتاب حدیقه

من انشاء الامام الهمام برهان الدین محمد البایزیدی الباخری و انما الکتاب  
«حدیقة الحقیقه» و مادحا لسلطان الطریق و الشریعہ قطب الحق و الدین محمد بن المطہر  
ابن احمد الجامی .

### بسم الله الرحمن الرحيم

چون بفضل خدای عز اسمہ و تأثیر سعد سعود فلکی، استسعد و استعداد سعادت  
ادراک خدمت و زیارت صدر معظم سلطان الربوبیة کمال المحققین، سفیر النہدی الارضی،  
مرکز دائرة المسلمین، ملک الاوقاف، علیجا العباد العبد، شیخ الاسلام، صاحب الملائکة  
والالہام، قطب الحق و الدین، محبوب رب العالمین، قدوة الفرق، مقتدی السلاطین،  
مقبول الخواقین، امام جہان، پیشوای دوران، ابوالفتح محمد بن المدر الامام شمس  
الحق و الدین ابی المعالی المطہر بن شیخ الاسلام، سلطان الحقیقہ، برهان الطریقین،  
حجة الحق، الداعی الی اللہ، المجتہد فی سبیل اللہ، قدوة الابدال، مقبول العلویین، قطب  
العالم ابی النضر احمد النامقی الجامی قدس اللہ روحہ حاصل آمد و بشارت توفیق  
تصنیف شریف وی این **حدیقة الحقیقة** کہ بحقیقت حدائق توفیق و کرامات و کتب  
و غیرت تالیف و طراز مؤلفات مؤلفان زمانہ دینی برهان و خیر بنی و شرف  
کشت، و از اول دیباچہ این تصنیف شریف کہ طراوت دین، ہفت روزگاہ و اوردہ خاتمہ آن  
کہ تأثیر خاتم سلیمان، حرف حرف و کلامہ کلامہ بتامل تمام و تحفظ و توفیق بارخ و اللہ

عین الله علیه و الله در حق نثری چون در منشور و نظمی چون جواهر منظوم و عباراتی خوش و استعاراتی دلکش است. الهیات آن بنص قرآن مجید و برهان فرقان حمید مبرهن، و شرعیات به بیان اخبار و آثار مصطفوی صلی الله علیه و مبین. و دیگر معانی در طریقت و حقیقت که مسلك سلوك سالکان طریقت است و حقایقی که محقق اهالی و ارباب حقیقت است و این خادم را و امثال وی را بر آن اطلاعی ووقوفی نتواند بود و بیرون این صدر مصنف را، که بحقیقت سلطان حقیقت است و از طریق انصاف پادشاه و مهدی طریق طریقت، دیگری ادراک حقایق و فهم رموز و کنوز آن نتواند کرد. اما از طریق ظاهر در هر کلمه از آن جوامع الکلم مدرج است و در هر حرفی لطفی مدغم و در هر طرفی از متن و حواشی طرفی مضمیر، متحلی بحلیت عبارات و مکتسی بکسوت استعارات، نظمی منتظم بنظام صنایع و بدایع، الحق در آن شیوه از متقدمان این طائفه و متأخران این طبقه چنین تصنیف لطیف و مجموعی مجتمعی بانواع علوم از شریعت، و اصناف لطائف و ظرائف طریقت و حقیقت و لغت ارباب لغت و حکمیات و قضیات اصحاب حکمت آراسته و نپرداخته اند. ملک تعالی آن یگانه جهان و بقیه صدور و اکابر زمان را تاقیام قامت قیامت باقی دارد و برکات انفاس متبر که و میامن ایام متیمنه و آثار ایثار افادت و اشاعت و افاضت اظهار اسرار علوم وی در میان خواص و عوام مستدام دارد بحق محمد علیه افضل السلام و آله الطاهرین و حسبنا الله و نعم المعین و هذا خط محمد بن محمد بن ابی یزید البایزیدی البسطامی المعروف ببرهان الباخری حامداً لله تعالی و مصلياً علی نبیه .

من نتائج انفاس الامام الهمام مولينا مشرف اليزدي في هذا المعنى .

### هو الحق

چون قائد تقدیر ربانی و رائد تأثیر آسمانی این بیچاره آواره را از وطن مألوف و مسکن معهود معروف در حرکت آورد و بجهت وقایع نامتوقع و حوادث

مُدقِع در جهان چون سپهر حیران و چون مهر سر گردان کرد. بعد از احتمال شدايد و مکايد و طواف در آفاق و تحمل مشاق، عون حق عز علاؤه و جل کبریاؤه دستگیر آمد و فضل باری یاری کرد و توفیق رفیق آمد و پایمرد و ظہیر شد و این غریب کئیب را شرف وصول بخدمت و مَثول بحضرت صدر اعظم و مقتدای امم مولی اکابر العرب و العجم، علم العلم و علامة العالم، حجة الله على الانام، شیخ الاسلام و قطب الحق و الدین، وارث الانبیاء و المرسلین، متبوع المحققین، ينبوع الیقین، المخصوص بعناية قرب العالمین، افضل افراد الطریقہ، اکمل او تاد الحقیقہ، آية الله في الارض، التایم بالسنة و الفرض، ناصر الشریعة و حامیها، قامع البدعة و ما حیبها، سفیر الحق الی الخلق، هادی الخلق الی الحق، سلطان الاولیاء، برهان الاصفیا، صاحب الآيات الباهرة، ولی الکرامات الظاهرة، ملک الابدال، غوث الرجال، ناصح السلاطین، مقبول الخواقین، ملاذ الافاضل، مجمع الفضائل، ابو الفتح محمد بن الصدر الامام شیخ الاسلام، ملک العباد، صدر الاوتاد شمس الملة و الدین، ابی المعالی المطہر بن شیخ الاسلام حجة الله على خلقه، سفیر الله فی الارض، سلطان المحققین، برهان اهل الیقین، قطب العالم ابی نصر معین الحق و الدین احمد بن ابی الحسن النامقی حرس الله عن الفناء فناؤه و مدالیسی منقرض العالم بقائه کہ کعبہ جلال افضل و قبلة اقبال آماست کرامت شد و سعادت، ادر الزیارات این بزرگان دین و ادر کان یقین حاصل آمد و مجاوره دلکشای و مجاوره روح افسرای این صدر و مقتدای اهل هدی جبر اخلال احوال و ساکن و الیمینان بل بحصول موصول کشف باستقصاء مستوفی و تدبر و تفکر مستقصی و احتیاط و تیقظ و تأنی و تحاشا مراقبت نمود و ثمار اشجار و ازهار انوار این حدیقة حقیقہ مشہدہ کرد و الی انوار حقائق انوار و اثمار دقایق اسرار از اغصان و افغان آن القاطن فی العرش و سور الیقین مواید فواید بی حد و عواید بی عدد یافت، و الحق این کئیب را بحری پر جوهر زواہر ابل سپهری پر کواکب ثواقب دید. الفط او زیات خوب و دوشیزه و دلاییز، معانی او بغایت مرغوب و پاکیزه و جان آمیز، سوادش باسویدای دل و سواد دیده مجانستی دارد

و بیاضش با صباح مهجوران شوریده مناسبتی، در هر لفظ لطیفه‌ای مندرج و در هر نقطه نکته‌ای متضمن و در هر دقیقه حقیقتی مضمّن. حروفش ظروف دقایق و سطورش شطور حقایق، نظم آن چون نظم کواکب ثریا منتظم و نثر آن چون نثر نجوم نثره ملتئم، در حل مشکلات و دفع معضلات با برهان قاطع، و در کشف عوایص اسرار نفس و اظهار شروق انوار قدس با بیان ساطع، گوئیا گنجیست از ذخائر خزائن اسرار لاهوتی و درای طاقت ادراک ناسوتی.

## شعر

أ کتاب ام شمس الهدی ام حکمة اللاهوت

ام نسخة منقولة من عالم الملكوت

## بیت

نیکو تر ازین سخن نباشد شاید که بآب زر نویسند

و علی الحقیقة این مسکین خود را موهبتی عظیم و نعمتی جسیم شناخت. چنین دولت که بواسطه حسن اتفاق از نقاب احتجاب روی نمود. و بالله الطاف خفی، و آنرا عنوان روزنامه اقبال دو جهانی و فهرست کتاب سعادت جاودانی و دیباچه دفتر حصول امانی و تباشیر تأیید آسمانی دانست و از آن فال همایون و طایر میمون گرفت و بدان واثق و مستظهر و مفتخر گشت. و بحکم اشارت عالیده آن بزرگوار جهان و مقتدای اهل ایمان بر بیاض این اوراق نقطی چند بر حسب اتفاق ثبت کرد و خود را بر فتراک آن یگانه زمانه بست و زبان عجز بر گشاد و این نظم را بآن نثر منضم گردانید. و بالله العون و التوفیق.

## الشعر

لکن مدحت مقالتی بمحمد

ما ان مدحت محمداً بمقالتی

## بیت

که زود از مقبلان مقبل شود مرد

شرف خواهی بگرد مقبلان گرد

## قطعه

ای قدوه سالکان ایام

ای صدر زمانه شیخ اسلام

ای قطب محمد مطهر  
والی ولایت ولایت  
ینبوع یقین و بحر معنی  
غواص بحار سر لاهوت  
بگشاده رموز هر دو عالم  
ز اسما و صفات بر گذشته  
خود جام جهان نمای رمز است  
ذات تو جهان علم و تحقیق  
سلطان حقیقتی تو در دین  
در مدح تو الکن است السن  
از رفعت قدر تست عاجز  
هم حزب ملک ترا مسخر  
در زیر قدم سپرده عالم  
مأمور او امر تو انجم  
هستند ثقیلی وجودت  
کونین و مکونات و تکوین  
و ان نکند که جان جان جانست  
در قرب مقام ای مع الله  
از گنج دقایق حقایق  
اسرار غیوب لوح محفوظ  
کردی بد «حدیقة الحقیقه»  
فی الجملة مغیبات اسرار  
هر مبتدعی که شبیهی جست

تو وارث احمدی در اسلام  
مولی ولی ولی انعام  
کان حکم و ملاذ حکام  
کشاف غیوب وحی والهام  
ز آغاز وجود تا بانجم  
بیرون شده از نشان و ازنام  
از ذات تو در ولایت چه  
لطف تو پناه خاند و عام  
برهان طریقتی بد فیه  
وز وصف تو قصر است اقام  
ادراک عقول و حدس او عام  
هم توسن جریح و ترا نام  
بر فرق فلک نهاده اقدار  
منقذ اشرف تو اجرام  
از اح و عدول همچو اجسام  
کشند ترا امیر الحکام  
میدیست تو را قائم بر عالم  
و قیست تو را الهی افرام  
دادی تو در بین حدیقه الهام  
بر منجذبات تو در عالم  
تخریج کسبه و انوار کسب  
کردند بحمل کسب الهام  
در کام شکستهای و کام



شد لازم حال لطف وقهرت  
در خدمت تو مشرف از صدق  
جوید ز می رحیق تحقیق  
عمرت بمراد باد باقی

ایجاد مکونات و اعدام  
در بسته کمر بر رسم خدام  
از ساقی لطف تو یکی جام  
چندانکه بود شہور و اعوام

لا یتیم مدائحہ ابداء ولوجئنا بمثلہ مددا .

حرره العبد الداعي المخلص المشنى المتخلص المشرف ابن محمد بن اسعد بن سعد المعالي المحرر اليزدي اصلح الله حاله و انالده اماله و وفقه للتبتل اليه والتوكل عليه في المنتصف من شهر ربيع الآحز سنة ست و اربعين و ستماء .

### من انشاء العلامة وحيد العصر فرید الدھر ابو عبد اللہ بدر الدين الطالقاني

من رتع في رياض حديقه الحقيقه خاطره وصفت في لزوم السنة الغراء وسلوك الطريقة -  
البيضاء موارد و مصادره و وضحت بنور الصفاء و خلوص الولاء سريره و ظهر في شعار  
الشريعة و آثار الطريقه و اسرار الحقيقه كماله و اشتبه بمحاسن الاوصاف و الاعراق  
والعلم والحلم والفضل والجود والعفاف حاله و اصلح الله تعالى سراً و علانية اعماله  
كان سابقاً في حلبة الاولياء سائقاً في ذروة اهل الاصطفاء بحلقة الصفاء، معروفاً بالاصل  
الظاهر والعرفان الظاهر، راجحاً بموازينه على موازنه، كاملاً في معاليد و معانيه  
واجباً باغتنام صحبته والتمسك ببركته والاقتناس من فضيلته والرغبة في صالح ادعيته.  
وبعد هذا التمسك مني التماساً دلّ على حسن سيرته و خلوص نيته و نقاء طويته و كمال  
مروته و وفور فتوته ان انظر «في حديقه الحقيقه» على وجد الاتمام والاكمال منشئها  
وهو الصدر المعظم، امام الامم مقتدى العجم، رئيس العالم، اعلم بني آدم، قطب الطريقه  
وناصر الشريعه، عطشان الحضرة، ريان المعرفه، ملك الكلام، ملجاء الانام،، ناصح  
السلطين، ومرجع الخواقين في الايام، شيخ الاسلام، قطب الحق والدين، شمس الاسلام  
والمسلمين، كعبة الملوك والسلطين، قدوة السالكين، سيد المحققين وارث الانبياء

والمرسلین، ابو الفتح محمد بن الصدر السعید شیخ شیوخ الاسلام شمس الدین ابی المعالی المطهر بن شیخ الطریقہ وموضح الحقیقہ، لطیفہ صنع اللہ ابی نصر احمد الجامی ثم النامقی رضی اللہ عنہم ونضح بماء الرحمة مثواہم، وجعل الجنة مأویہم، فاجتد علی سبیل الامتثال ونظرت فیہا وعی مستغنیة عن النظر ولا یدخل معناہا فی وہم البشر۔

فحدیقة الحقیقة حدقة عین الحقیقة ولم أر فی کتب ارباب الطریقہ اصحاب الحقیقہ احسن تصنیفاً وایین تألیفاً واعرب تحریفاً واغرب توصیفاً منها۔ وأراها اجل المصنفات شأناً وابرہا برہاناً واعلاها سلطاناً واسماها مکاناً واعظما اجرا واصدعها فخراً واسطعها نشرأ واضوعها ارجأ واذوعها سرجاً وارفعها درجاً واقوہها نجماً وانظمت نجماً واحديها غرباً واغررہا سكباً واكملها فايدة واجملها عايدة وازینب جمالاً وایینب جلالاً واشرفها رتبةً وازلفها قربةً، والتقطت من فوايد کلام منشیہا دُررًا ومن فوايد اقلامه غررًا، واقتبست من مصابيح اسراره انوارا واجتئيت من حدیقة الحقیقة ثمرا۔

فالحدیقة القطبية فی العالم العلوی كالقطب وعليہ سور اشباح الافلاك، ومعنی اذواج الكواكب النیرات، والشموس المشرقات دايرة، وفي السفلی بین مصنفات الاوائل بمنزلة النقطة فی الدایره، وان حدیقة الحقیقة عند اهل الطریقة والحقیقة، كالحدیقة الناضرة والحديقة الناضرة، فلما اطلعت علی طلائع عباراتہا و بدایع استعاراتہا واصداف دُررها واصناف غررها وابداعها وابتداعها وانشدتها واختراعها ومصنعة تصنیفها وصياغة تألیفها ورمانة ترصیفها وجرالده فتحة حيا ویراعذ بالاعتقاد والتميز وهذه غرر دررها وایات سورها ووصولها وفصولها وفروعها وادوارها وصورها وصورها في منقولها ومعقولها وجواهرها واعراضها واجزائها وابعادها وصورها وصورها وجزئها ووسطها واتحادها واعدامها واجناسها واعلاها وادوارها وصورها وخصوصها وصريحها ومبهمها ومعربها ومعجمها ومردها وصورها وصورها وصورها ومهموزها وخزائنها وحرورها ومعادنها وكنوزها واعلاها واسرارها وادوارها وصورها وتمثيل امثالها وشعار اسرار اشعارها ومارب افلاکها وکواعب ابتلاءها وفرايد

قلائدها وفوائدها وعتود نهودها ومحكوك معتودها وبروقها وعودها وجموعها و  
فروقها وينابيع حكمها وهاضيب نعمها ودساتين بساتين ازمها و انابيب شآبيبها و  
واساليب اعاجيبها واعجاز اعجازها وحقيقتها ومجازها واركانها و اشاراتها في سورها و  
آياتها و حروفها و كلماتها و كشف مشكلاتها و حل معضلاتها و آيات معجزاتها في تباريح  
مقدماتها و الحديقه و ازهارها و الحقيقة و اسرارها و الشمس و انوارها و البدور  
واقمارها هائل على البحور بحورها و الافلاك بزواجرها فتحيرت من معجزاتها  
و الناظرون و قلت افسحر هذا ام اتتم لا تبصرون؟ ما رأيت مثلاً قط و لاماء بعد الشط و لا  
سطح بعد الخط «ولم تك تصلح الالدولم يك يصلح الالها و لورامها احد غيره لزلزلت  
الارض زلز الالها» و هيئنا وقف اليراع و قال ما فيما ذكرت نزع وان السحرفيها قد عم  
وشاع، نشرها درر في اعناق اغلال حدائق الرياض و نظمها سحر في احداق آفاق نحل  
المراض، بل هي حدائق الحقايق و احداق عيون الخلائق، ماء الحيوه من الفاظها يترقق  
وينبوع السحر من معانيها يندفق، منار التوحيد فيها منير، و بهار التمجيد بهير، و سر و الحقيقه  
طرب، و ما لنضيرها من نظير، و لا ينبئك مثل خبير. و فيها حدود و شايق الحقايق محممه  
و تغور اقاحي حقائق الشرع عمقته و عيون نرجس بساتين الطريقه مصفوره و شفاء منابع  
الاخلاص مخضلة مخضره و احداق حديقته الناضره ناظرة و وجنات المكاشفة  
الزاهيه الزاهره، جنات فله در منشيها، فانه مبدعها و مبدئها و ناظم عتود سحرها و  
دررها و آليها، ما الالهب اسعار استعارته و انقب درازي عبارته و احسن شعار شعره و اقوم  
نظام نظامه، فلقد اخترع في التفصيل و التقسيم في عقد دره التنظيم و ابدع في تقسيم ابواب  
الحديقه و تفصيل فصولها في فروعها و اصولها في مبادئها و مبانيها في الفاظها و معانيها  
و فيها ولي فيها (؟) و اخاف اقول فيها و لا اوفيه و انه فيها، قد اقبض افكار الالبكار و نور المطالع  
و اطلع الانوار و استثمر دوح الطريقه اعجب الاستثمار و استدر ضوع الحقيقه احسن  
الاستدرا و سبر فيها المخطي من المصيب و السالم من المعيب و المشين من المزين و  
الخائن من الامين و المحق من المبطل و المتجلي من المعطل و لعمرى الفرق بينها و بين

مصنفات الاوائل و الاواخر الفرق ما بين السبى و شمس الضحى و القمر الباهر فهذه هي العقيدة الصادقة الصافية والنية الخالصة الوافية و السنة السنية العالية العلية و الشريعة الزاهرة الزاهية المرعية الطريقة الراضية المرضية و الحقيقة الواضحة الوضیة و شواهد ما على الصدق كالكواكب الكثرة الكثيرة و دلائلها بالحق كالشمس المشرقة المنيرة. و انما بحمد الله و المنة مخالفة للبدعة المخالفة المسنة. فان الآن ان اجيز اطباب الاطباب و الاسباب في الكتاب لان الكلام اذ طال اختل و اعتل. فقبضت عنان المقال لتلايؤدنى الى الملال و نظرت في هذا الكتاب الشريف نظر المستفيد فهو بحمد الله تعالى عن السهو و الزلل و النسيان و الخطأ و الخلل بعيد و ما على صحتة مزید. وهذا آخر ما اقول و أصلى على الرسل و الحمد لله رب العالمين. حرره هذه السلطنة ابو عبد الله محمد بن الحسن الطالقاني في سنة ثمان و اربعين و ست مائة و مائة و ثمان و ثمانين.

## ضمائم مشرفة

در پایان نسخه خطی قطعاتی از شعر و نثر بی هیچ ترتیبی و سامانی بر آن ضمیمه شده است. چنانکه در مقدمه آورده ایم کشف نسخه تقریظهای بورهان و خردی و مشرف بر سر آمد بدرالدین طالقانی در جموع عذرا ایدغیا ثی سبب شد که این ضمیمه شاکسته شود و چون در این از مضامین پایان کتاب که اجزاء از هم گسسته تقریظهای هر یک بود و در مقدمه آورده شد و مرتب گردید و باقی ماند مقدار از اشعار که سرهم گردان و تنظیم آنها در این کتاب و وزن و قافیه دشوار نبود لیکن مغلوب بودن نسخه (مخسوس) از این قسم است که در این کتاب حوصله خود را از دست داده و از پیدا کردن سر کلمات بخلی و جملاتی مانع از آن شد که به تصحیح همه اشعار موفق گردیم. از این جهت در این کتاب چند غزل از ابن مطهر مؤلف حدیقه و چند قطعه از بورهان و خردی و مشرف بر سر آمد حدیقه، یعنی و فرسی سروده است. شعر بورهان و خردی و مشرف بر سر آمد در این نسخه است بی نمک است. در اینجا همه اشعار این قطعه را در این کتاب آورده ایم. در این چند نمونه که تصحیح آن آسان تر است پس آن که در این کتاب آورده ایم.

## از ابوالفتح ابن المطهر نویسنده حدیقه

این قطعه در شهر آمل عمرها الله بر سر روضه قطب الاولیا ابوالعباس قصاب نورالله روحه اتفاق افتاده بود فی غرة شهر الله المبارک ربیع الآخر سنه ست و عشرين و ستماء<sup>۱</sup> :

اگر چو نار مرا عشق تو بدرد پوست  
 بعشق تو که ندارم مگر ترا من دوست  
 اگر چو مار مرا مهر تو بکوبد سر  
 بمهر تو که تقابم سر از بداند من کاوست  
 چگونه سر کشم از نور عشق و نار غمت  
 که دل منور ازین است و روح زنده بدوست  
 مرا مگو که مخور غم چگونه غم نخورم  
 که غم در این دل بر هم افتاده تو بر پوست  
 بجان جمله پاکان که رو نگردانیم<sup>۲</sup>  
 ز حضرت تو اگر غم بسر بر آرد پوست  
 ز شادی و غم عالم چه شادی و چه غم است  
 که شادی و غم دل از وصال و فرقت اوست  
 بجان و دل کشد ابن مطهر این غم ازو  
 که شادی از غم بجان کشیدن ازوست (کذا)

این رباعی هم درین معنی بدین اشارت وصف الحال افتاده است :

دل در غم تو شادی جان جست و نیفت  
 خوشتر ز غمت غمی نشان جست و نیفت

۱ - اربعیات بیدالسنه این اشعار جزو یادداشت‌هایی بوده که مؤلف پس از انعام اقبال در آجر آن افزوده است .

میخواست که مونس بیابد چو غمت  
بیچاره بسی گرد جهان جست و نیافت  
این قطعه در سروقته از سردردی و شکایتی بر سر روضه سلطان اولیا شیخ  
الاسلام احمد قدس الله روحه در ماه محرم سنه ثلث و اربعین و ستمائده اتفاق افتاد:

## شعر

کس ز بهر خدای یارم نیست	بهر دین هیچ دستیارم نیست
شرع شد پایمال هر جاهل	دستیاری درین دیارم نیست
بیت احزان گرفتہام چومرا	در کف دست ذوالفقارم نیست
من نگویم کہ نیست فقر و فقیر	لیاک بی شرع خوشگوارم نیست
من نگویم کہ فقر نقصانست	فقر جز فخر روزگارم نیست
شرع بی فقر ممکنست و روا	فقر بی شرع در شعورم نیست
صبر من رفت و ماقتم برسید	چون کنم پیش ازین قرارم نیست
روز و شب اندرین حدیث مرا	جز غم و غمہ هیچ کارم نیست
هیچ شب نیست کم ازین غمہ	در سحر ناله های زارم نیست
نالد ابن مطہر از سر درد	کہ جز از ناله غمگسارم نیست

«این غزل تحت عنوان (وشیخ الاسلام احمد قدس الله روحه حدیثی)

فرموده است) درج شده لیکن از تخلص آن پیدا است کہ گوینده

ابوالفتح بن مطہر مؤلف حدیثه است نہ شیخ احمد . . .

عاشقان اند آنکہ از عشقتش فدا جان کرده اند

جان و دل بر آتش سوزان کرده اند

در هوای یار خود چون ذره پنهان گشته اند

آشکارا پیش نور عشق دوران کرده اند

از دو کون آزاد و فارغ گشته از هستی خویش  
 بر خود و بر خلق هر دشوار آسان کرده اند  
 با حریف درد بر نطع وجود از بهریار  
 جان و دل در باختند بر خویش تاوان کرده اند  
 طالبان کعبه وصل اند در احرام عشق  
 در مناء درد شاة نفس قربان کرده اند  
 گفته لبیک محبت رفته در بیت وصال  
 از کف ساقی شراب عشق گردان کرده اند  
 صادقانی کسز خمار دُردی درد فراق  
 در خرابات خرابی آنچه ایشان کرده اند  
 اشک می بارند بر رخسار از شادی و پس  
 اشک خویش از غیرت هر غیر پنهان کرده اند  
 در جهاد اکبر از نامرد ناید حرب خوب  
 در صف هیجا مصاف و حرب مردان کرده اند  
 جان فدا کن در رهش ابن مطهر بهر آنک  
 عاشقان از دل فدای عشق او جن کرده اند  
 همچو نامردان محمد هر زمان مفکن سپر  
 زانک نامردان ره را داغ حرمان کرده اند

### از برهان الدین باخرزی

در مدح صاحب حدیقه :

و تصنیف، فاق التصنیف کلها

لقد صنف القطب الهمام حدیقه

و اظہر اسرار الحقیقه جلها

فاضمر آثار الطریقه ضمناً

ایضاً در مدح صاحب حدیقه :

شیخ الاسلام قطب دین الله  
حاتم الثانی خالد الثالث  
وجبه البدر فی لیالین  
جعل الله بابه الاعلی  
یحفظ الله ذاته الأشرف

ایضاً از او در همین باب :

الالوجار معبردی سوی الله  
سفير الله قطب الحق والهدی  
محمد المطهر ابن احمد  
اذا اختلف المشیخ فی الحقائق  
هو السلطان فی امید حده  
وشربة جمده ماء البور  
لقد رفیع الاله بینه قدوه

حامد الشیخ احمد الجامی  
فی نوال و فرط انعه  
رأیه الشمس کل الیام  
مرجع الخس ملجأ العبد  
من بلیات الاله

هو الشیخ المفضل ذو المقادیر  
حبیب العرب اقبال القلوب  
حمید الودع محمود الخیر  
فلا یه کل شیء یسوءه  
مطرب حرمه الاله  
هو عید حرمه الاله  
هو مع الاله الاله

باز از برهان باختری در مدح صاحب حدیقه بنفاری

سلام خدا بر سر شیخ السلام  
علت از کرامات وی شده که  
نظر سعود دعایش سحر کند  
شد از روح روح الهه جبرائیل  
که بود معراج من النبیه  
زده پستی بر فرفرف نه چرخ فانی

سبحان من لا یحده  
فیه نور الاله  
و درین دنیا  
و در آن دنیا  
و در آن دنیا  
و در آن دنیا  
و در آن دنیا  
و در آن دنیا



## یار داشت سای «صصحیح

این غزل از ابن مطهر در ضمن نامه‌ای از معین الدین جامی در فرآیند غیاتی آورده شده است:

ساقی عشق دوست بددل نا گهان رسید

جام شراب داد که ذوقش بجان رسید

سرمست وار نعره زنان گرد باغ دوست

می گشت بانشاط که شربت گران رسید

در سر خم آریاده و در بر وفای یار

در دل طرب که دولت او بیکران رسید

یارب چه بود آن گل و آن جام و آن شراب

کز لطف دوست دست دل ما بدان رسید

ابن مطهر از چه ز خود بود بی خبر

الطاف سر دوست بر او رایگان رسید

این قطعه نیز در مجموعۀ فرآیند غیاتی در ضمن نامه‌ای از خواجده غیث الدین جامی

بخواجه یوسف جامی نقل شده و صاحب نامه آنرا بشیخ احمد ژنده بیل نسبت داده است:

منگر بچشم خوار در این پا برهنگان

نزد خرد عزیز تر از دیده در سرند

قومی ملوک طبع که درزی مسکنت

گسوئی ز احترام سلاطین کشورند

شاهان دلق پوش که کمتر حمایتی

زیر گلیمشان جم و خاقان وقیصرند

امروز از نعیم جهان چشم دوختند

فردا خود از کرشمه بفردوس ننگرند

پایان

فہرستہا



## فہرست آیات و احادیث

### ۱ - آیات

- ۱ هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون .
- ۱ يا ايها الذين آمنوا، قوا انفسكم واعليكم نارا .
- ۲ واعتصموا بحبل الله جميعاً .
- ۲ فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله والى الرسول .
- ۲ يحسبه الظمان ماءً حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً .
- ۲ ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة .
- وان هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله والسلام وسبحوا
- ۴ به لعلكم تتقون .
- ۵ ان الله وانا اليدر اجعون .
- يا ايها الذين آمنوا ان كثير من الاحبار والرهبان لياكلون اموال الناس بالباطل ويحبون
- ۷ عن سبيل الله .
- ۸ والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا .
- وما اوتيتم من العلم الا قليلاً .
- ۹ لتركين طبقاتاً عن طبق .
- ۱۱ وكلم الله موسى تكليماً .
- ۱۱ هل اتبعك على ان تعلمنى مما علمت رشداً .
- ۱۲ انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق .

- ۱۳ ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله.
- ۱۳ ان ابراهيم كان امة قاتلاً لله حنيفاً .
- ۱۶ فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين .
- ۱۸ واعبد ربك حتى يأتيك اليقين .
- ۱۸ والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة بحسبه الظمان ماءً حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً
- ۲۴ فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم .
- ۲۴ فلما جن عليه الليل راى كوكباً .
- ۲۵ والهكم الله واحد .
- ۲۵ قل هو الله احد .
- ۲۵ ليس كمثله شيء وهو السميع البصير .
- ۲۵ افى الله شك فاطر السموات والارض .
- ۲۵ تبارك الله رب العالمين .
- ۲۶ انك ميت وانهم ميتون .
- ۲۷ ونهى النفس عن الهوى .
- ۲۷ الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون .
- ۲۹ لاتدر كه الابصار .
- ۳۰-۱۲۲ ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم .
- ۳۴ والله الاسماء الحسنى فادعوه بها .
- ۳۷ يا ايها النفس المطمئنه .
- ۳۹ ما قدر والله حق قدره .
- ۴۲ ولا تلقوا بايديكم الى التهلكه .
- يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجاره تنجيكم من عذاب اليم؟ توؤمنون بالله ورسوله  
وتجاهدون فى سبيل الله باموالكم وانفسكم ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون . ۴۴

- ۴۵ لئن شكرتم لازيدنكم .
- ۴۵ والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا .
- ۴۶-۵۹ اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً .
- ۴۶-۵۳ ان الدين عند الله الاسلام .
- ۴۶ والذين يؤمنون بما انزل اليك وما نزل من قبلك .
- ۴۶ وربك يخلق ما يشاء ويختار .
- ۴۷ شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً والذي اوحينا اليك وما وصينا به ابراهيم وموسى وعيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه .
- ۴۷ واذا اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح وابراهيم وموسى وعيسى .
- ۴۷ هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون .
- ۴۷-۵۳-۵۹ لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجاً .
- ۴۸ اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم .
- ۴۸ ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار .
- ۴۸ اولئك هم الكافرون حقا واعتدنا للكافرين عذاباً مبيناً .
- ۴۹ من يضل الله فما له من هاد ومن يهدي الله فما له من مضل .
- ۴۹ يضل من يشاء ويهدي من يشاء .
- ۴۹ ۱۲۴ من يهد الله فهو المهتدي ومن يضل الله فاولئك هم الخاسرون .
- ۴۹ انك لاتهدي من احببت ولكن الله يهدي من يشاء .
- والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا .
- ۵۲ ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والالواح الناجية .
- ۵۲ بل عباد مكرمون . وهم من خشيتك مشفقون .
- ۵۳ واجتبيناهم وهدينا هم الى صراط مستقيم .
- ۵۳ ۶۳ وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى .

- ٥٣ . تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض .
- ٥٤ . وان الله قد احاط بكل شيء علما .
- ٥٤-٦٤ . انا كل شيء خلقناه بقدر .
- ٥٤ . ولا يرضى لعباده الكفر .
- ٥٤-٦٤ . خلق كل شيء فقدره تقديرا .
- يا ايها الذين آمنوا اذا اقمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين .
- ٥٦ . وجهت وجهي .
- ٥٧ . ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين .
- ٥٩ . فريق في الجنة وفريق في السعير .
- ٦١ . ان الأبرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم .
- ٦٢ . وما انت بمؤمن لنا .
- ٦٢ . فاخرجنا من كان فيهم من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين .
- ٦٢ . ان كنتم آمنتم بالله فعليد توكلوا ان كنتم مؤمنين .
- ٦٢ . فان اسلموا فقد اهتدوا .
- ٦٣ . فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا .
- ٦٥-١٨٤ . ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين .
- ٦٦ . والسابقون السابقون اولئك المقربون .
- ٦٦-٦٧ . الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء .
- ٦٦ . يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسه نار نور على نور .
- ٦٧ . والزميم كلمة التقوى وكانوا احق بها و اهلها .
- ٧٠ . بنى عبادى انى انا الغفور الرحيم .
- نحن اولياؤكم فى الحياة الدنيا و فى الآخرة ولكم فيها ما تشتهى انفسكم ولكم فيها ما

فهرست آیات

۲۱۷

۷۰

تدعون نزلامن غفوررحيم .

۷۰

الا ان اولياءالله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون .

۷۳-۷۴

واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق .

۷۳

و قليل من عبادى الشكور

۷۴

و شددنا ملكه و آتيناها الحكمة و فصل الخطاب .

۷۴-۱۸۲

فبعزتك لاغوينهم اجمعين الاعدادك منهم المخلصين .

۷۵

ان عبادى ليس لك عليهم سلطان .

۸۰-۱۳۲

سنريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم .

۸۰

وما ابرىء نفسى ان النفس لامارة بالسوء .

۸۳

ان الذين سبقت لهم هذا الحسنى .

۸۳

الست بربكم .

۸۸

واستغرزمن استطعت منهم بصوتك .

۹۳

واذا مروا باللغو مروا كراما .

۹۳

فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه .

۱۰۱

اولئك الذين هديهم الله فبديهم اقتده .

۱۰۲

الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلكه ينابيع فى الارض ثم يخرج به نخيلا و نباتا كثيرا

۱۰۲

الواند .

۱۰۲

انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها .

۱۰۵-۱۶۰

يا ايها النفس المظلمة ارجعى الى ربك راضية مرضية .

۱۰۶-۱۷۰

ان النفس لامارة بالسوء .

۱۱۰

يحبهم و يحبونهم .

۱۱۰

سقاهم ربهم شرابا مطهورا .

۱۱۰

الا تخافوا ولا تحزنوا .



- ١١٠ للذين احسنوا الحسنى و زيادة .
- ١١٠ وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة .
- ١١٥ قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين .
- ١٢٠ مازاغ البصر و ما طغى .
- ١٢٠ صبغة الله و من احسن من الله صبغه .
- ١٢١ والله الغنى و انتم الفقراء .
- و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقين .
- ١٣١-١٣٤
- ١٣١-١٣٤ فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين .
- انا عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال فأبين أن يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان .
- ١٣١-١٥٦
- ١٣٣ و يسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي .
- ١٤٢-١٤٥ من خشى الرحمن بالغيب و جاء بقلب منيب .
- ١٤٢ ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب .
- ١٤٢ ما كذب الفؤاد ما رأى .
- ١٤٢ قد شغفها حباً .
- ١٤٢ الذين يؤمنون بالغيب .
- ١٤٢ اخلد الى الارض .
- ١٤٤ لهم قلوب لا يفقهون بها .
- ١٤٤ اولئك كالانعام بل هم اضل .
- ١٤٤ اولئك هم شر البرية .
- ١٤٤ ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية .
- ١٤٥ و اعملوا ان الله يحول بين المرء و قلبه .

فهرست آیات

- ۲۱۹
- ۱۴۵ انى جاعل فى الارض خليفة .
- ۱۴۵ يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم .
- ۱۴۵ ولدينا مزيد .
- ۱۴۸ وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون .
- ۱۴۹ وأتوا البيوت من ابوابها .
- ۱۴۹-۱۷۹-۱۸۳ والذين جاهدوا فىنا لنهدينهم سبلنا .
- ۱۴۹ من عمل صالحاً من ذكر او انثى و هو مؤمن فلنحيينه حياة طيبة .
- ۱۵۰ ان فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون .
- ۱۵۰ لعلمهم يتفكرون .
- ۱۵۰ يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن ان بعض الظن اثم .
- ۱۵۰ ان يتبعون الا الظن وان الظن لا يغنى عن الحق شيئاً .
- ۱۵۱ و يتفكرون فى خلق السموات والارض .
- ۱۵۳ فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله اولئك فى ضلال مبين .
- ۱۵۴ ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فبى كالحجارة او اشد قسوة .
- ۱۵۴ لقد صدق عليهم ابليس ظنه فاتبعوه الا فريقاً من المؤمنين .
- يا ايها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنكم الحياة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور . ان الشيطان
- ۱۵۴ اكم عدو فاتخذوه عدواً .
- ۱۵۵ فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات .
- ۱۶۰ ولا اقسم بالنفس اللوامة .
- ۱۶۲ فالهما فجورها وتقويها .
- ۱۶۲ اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون
- ۱۶۲ اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون .
- ۱۶۵ فلا اقسم برب المشارق والمغرب .

- ١٧١ و من جاهد فانما يجاهد لنفسه .
- ١٧١ و من تزكى فانما يتزكى لنفسه .
- ١٧١ و من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعليها .
- ١٧٢ انا جعلنا على قلوبهم اكنةً أن يفقهوه و فى آذانهم وقراً .
- ١٧٢ انا جعلنا فى اعناقهم اغلالاً فبى الى الاذقان فهم مقمحون .
- ١٧٢ و تلك حجتنا آتيناها ابرهيم على قومه نرفع درجات من نشاء .
- ١٧٣ لا تقربوا الصلوة و اتم سكارى .
- ١٧٣ لن يستنكف المسيح ان يكون عبداً لله و لا الملائكة المقربون .
- ١٧٣ ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين
- ١٧٣ ان الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم و ان اطعموهم انكم لمشركون
- ١٧٣ انا وجدنا اباثنا على امة و انا على اثارهم مقتدون .
- ١٧٤ تؤمن ببعض و فكفر ببعض .
- ١٧٧ واستعينوا بالصبر والصلوة و انها لكبيرة الا على الخاشعين .
- ١٧٧ والله خير و ابقى .
- ١٧٧ للفقراء الذين احصروا فى سبيل الله .
- ١٨٢ و ياليت بينى و بينك بعد المشرقين .
- ١٨٣ و قودها الناس و الحجارة .
- ١٨٣ جزاء بما كانوا يعملون .
- ١٨٣ و ربك يخلق ما يشاء و يختار .
- ١٨٣ انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار و انهم عندنا من المصطفين الاخير
- ١٨٣ و كنتم ازواجاً ثلثة فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة . و اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة . و السابقون السابقون اولئك المقربون .
- ١٨٣ رجال صدقوا .
- ١٨٥

- ٢٢١ فهرست احاديث
- ١٨٥ طبقاً عن طبق .
- ١٨٧ فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين .
- ١٨٧ وثيابك فطهر .
- ١٨٧ يسبح له فيها بالغدو والاصال .
- ١٨٧ و كن من الساجدين .
- ١٨٧ و من الليل فتهجد به نافلة لك .
- ١٨٧ وبالاسحارهم يستغفرون .
- ١٨٧ ان قرآن الفجر كان مشهودا .
- ١٨٧ و من الليل فسبحه و ادبار النجوم .
- ١٨٧ ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه .
- ١٨٧ يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود .
- ١٨٧ و اذا كانوا معد على امر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه .
- ١٨٨ فاستجاب لهم ربهم اني لالضع عمل عامل منكم من ذكر او انثى بعضكم من بعض .
- ١٨٨ الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون .
- ١٩٢ و يبقى وجد ربك ذو الجلال والاكرام .

## ٢ - احاديث واخبار:

- ٢ القرآن حبل الله المتين .
- ٢ من تمسك بسنتي عند فساد امتي فلداجر ماية شهيد .
- ٢ العلم لا يحل منع من اهله .
- ٢ من كتم علما عنده الجم يوم القيامة باجم من النار .
- ٢ راس العبودية التعظيم لامر الله والشفقة على خالق الله .
- ٢ سيعيبكم ذاء الامم قيل يا رسول الله وما ذاء الامم؟ قال الاشء واليدل واليهنء والتجسس

والتكاثر والتفاخر والهرج .

۳

یرسل علیکم الفتن مثال المطر .

۳

التمسك يومئذ بدينه كالقابض على الجمر

۳

خط رسول الله صلى الله عليه و سلم لاصحابه خطأ وقال هذا سبيل الله و خط خطوطاً  
عن يمين الخط و عن يساره و قال هذه سبل على (كل) سبيل منها شيطان  
يدعوا اليه ثم تلا هذه الآية: وان هذا صراطى مستقيماً فابتعوه ولا تتبعوا السبل  
فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون

۳

الناس على دين ملوكهم .

۴

ان الله لا يقبض هذا العلم اتزاعاً ينتزع من الناس ولكن يقبض العلم بقبض العلماء فاذا لم

يبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالاً فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا واضلوا .

۵

اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث: صدقة جارية وعلم ينتفع به و ولد صالح يدعو له  
بعدموته بالخير .

۸

الشيخ في قومه كالنبي في امته .

۱۲

اعد اعدوك نفسك التي بين جنبيك .

۲۰

هل تدري ما حق الله على العباد؟ ... قال ان توحدوه ولا تشركوا ابديئاً .

۲۴

قلوب احبائي دار ملكي . (ظاهراً حديث قدسي است)

۲۷

المعرفة نور حار .

۳۴

عرفت ربي بربي (على بن ابي طالب)

۳۵

الاسلام علامة والايمان في القلب .

۴۵

الكلام في القضاء والقدر كالنظر في الشمس والقمر لا يزداد الا التحير (على بن ابي طالب) ۵۰

۵۰

قال يا محمد ما الايمان؟ قال (ع) ان تؤمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله وباليوم

۵۲-۶۳

الآخر وبالقدر خيره و شره من الله .

۵۲-۶۳

القبر اماروضة من رياض الجنة او حفرة من حفرة النيران .

۵۳

۵۵ ما الاحسان؟ قال (ع) ان تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك .  
قال رسول الله: الدين النصيحة ثلاث مرات قيل لمن يارسول الله قال : لله ولكتابه ولرسوله  
ولأئمة المسلمين ولعامتهم .

۶۱

ما الايمان؟ قال عليه السلام ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وبالقدر  
خيره وشره من الله. قال: صدقت يا محمد ما لاسلام؟ قال عليه السلام: ان تقيموا  
الصلوة و تؤتوا الزكوة و تصوم رمضان و تحج البيت و تغتسل من الجنابة. قال:  
صدقت يا محمد .

۶۳-۵۵

خطب رسول الله (ص) في حجة الوداع وقال : ألا أخبركم من المؤمن؟ قلنا : بلى يا  
رسول الله . قال : المؤمن من آمنه الناس على اموالهم وانفسهم ودمائهم والمسلم  
من سلم المسلمون من لسانه ويده و المجاهد من جاهد نفسه في طاعة الله و  
المباجر من هاجر الذنوب والخطايا .

۶۳

اعملوا فكل ميسر لما خلق له .

۶۴

ان الله عباداً ينتفزون من الجنة كما ينتفزون احدكم من الجنة.

۶۵

شاهد الزور لا يقبل صلواته ولا يدخل الجنة .

۶۶

هم قوم تحابوا في الله ليس بينهم دنيا يتبادلون بها ولا ارحاء يتواصلون بها يحشرهم الله

۶۷

يوم القيامة وعلى وجوههم النور ويضع ابرهم منابر من نور، ليسوا بنبياء ولا شهداء

۶۸

يغبطهم الانبياء والشهداء، فزع الناس ولا يفزعون خاف الناس ولا يخفون .

۷۰

ما تقرب الى عبد بشيء افضل مما افترضت عليه بالمكتوب حتى اذا الحمد فجزا حله

۷۱

كنت بصره الذين يبصر به و سمع الذي يسمع به و لسانه الذي يتكلم به

۷۲

الذي يعقل به و رجل يد اللتين يمشي بهما فان دعاني احب الي من دعاهما

۷۳

(ظاهر احديث قدسي است)

۷۴

جذبة من جذبات الرحمن توازي عمل الثقلين .

۸۲

الغناء تنبت التفاق في القلب .

۸۸

- لكلمة من الحكمة يسمعا الرجل فيعمل بها او يعلمها غيره خير له من عبادة سنة ۹۲.  
هل فيكم من ينشدنا ...
- ۹۷ - ۹۹
- ۹۷ - ۹۸ مه يا معاوية ليس بكريم من لم يهتز عند السماع .
- ۱۰۷ سبقت رحمتي غضبي .
- ۱۰۹ السلطان ظل الله في الارض .
- ۱۱۳ تفكر ساعة خير من عبادة سنة .
- ۱۱۴ ذرة من اعمال الباطن خير من اعمال الظاهر .
- ان تحب ما يحب خالقك و تبغض ما يبغض خالقك و ان تخرج من حلال الدنيا كما  
تخرج من حرامها فان حلالها حساب و حرامها عذاب .
- ۱۲۰ سئل رسول الله (ص) عن الفقر . قال : خزانة من خزائن الله . ثم سئل ما الفقر ؟ قال : كثر  
من كنوز الله ثم سئل الثالث ما الفقر قال : لا يعطيه الله الانبياء مرسلات او صديقا  
مؤمناً كريماً على الله تعالى .
- ۱۲۱
- الفقر فخري .
- ۱۲۲ - ۱۲۷
- كاد الفقر ان يكون كفراً .
- ۱۲۳
- ان الله تعالى في الارض عباداً قلوبهم انور من الشمس و فعلهم فعل الانبياء و هم عند الله  
افضل من الشهداء ليس لهم في الدنيا من الدنيا قليل و لا كثير . رضوا بما  
قسم الله لهم و رضى الله عنهم . فقال ابن عمر : من هم يا رسول الله ؟ قال :  
الزاهدون في الدنيا و الراغبون في الآخرة و الراضون بتضاء الله و قدره .
- ۱۲۸ كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف . (حديث قدسي)
- ۱۳۰
- من عرف نفسه فقد عرف ربه .
- ۱۳۲ - ۱۶۰
- اسس الدين على العقل و فرضت الفرائض على العقل و حرمت المحارم على العقل و ما  
عرفت قدر ما اعطيت و ما عبد الله تعالى الا بالعقل .
- ۱۳۵
- العقل نور في القلب يفرق بين الحق والباطل .
- ۱۳۵ - ۱۵۳

لما خلق الله العقل قال له : اقعد . فقعد . ثم قال له : قم . فقام : ثم قال له : اقبل . فأقبل . ثم قال له : ادبر . فأدبر . ثم قال له : تكلم . فتكلم . ثم قال له : انصت . فأنصت . ثم قال له : انظر . فنظر . ثم قال له : انصرف . فانصرف . ١٣٧

١٤١ اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله .

١٤١ تفكر ساعة خير من عبادة الثقلين .

ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اموالكم و لا الى اعمالكم و انما ينظر الى قلوبكم و نياتكم . ١٤٥-١٥٨

١٤٥ قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن .

ان في جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح به سائر الجسد و اذا فسدت فسدت به

١٤٥-١٥٤ سائر الجسد، الا وهي القلب .

١٤١ من نوقش في الحساب عذب .

١٥١ تفكروا في آلاء الله و نعمائه و لا تتفكروا في ذات الله تعالى .

١٥١ تفكروا في الخلق و لا تتفكروا في الخالق فانها طريق الضلالة و الجهل .

ما من مؤمن الا وله اربعة عيون . عينان في الرأس و عينان في السماء يبصر بهن

١٥٢ الغيب و الشهادة . فاذا اراد الله تعالى بعبد خيرا فتح عينيه قلبه .

١٥٣ عليكم بدين العجايز .

١٥٤ قلوب العباد بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلبها كيف يشاء .

١٦٣ اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك .

١٧٣ لو اغتسل اللوطي بماء البحر لا يأتى يوم القيامة الا حنيا .

في امتي رجال يحفظ الله اهل الفساد بهم و ينزل الله الرحمة لاحابره يوم العذاب .



قبلهم فياشوقاً اليهم ، اولئك من الناس يفرون و الناس منهم يتعجبون و الناس  
عندهم مجانيين و هم عند الناس مجانيين و ما فيهم شىء من الجنون . ألو انهم  
الأبدال .

۱۸۵

۱۸۸

من احب قوماً فهو منهم .

ان اولياء الله ضحكهم عبادة و مزاحهم تسبيح و نومهم صدقة عليهم . اللهم احفظهم و

۱۸۸

احفظ عليهم دينهم و اقر عيني بهم يوم القيامة .



تطوع : عبادت مستحبی ( عبادت تطوع

ص ۹۲ )

تلف : بلع . غذا را تند در گلو فرو بردن

تلوین : در اصطلاح تصوف حالت سالک است

در طریق طلب که از حالی بحالی

دیگر رود

تمکین : مقام سالک واصل . نهایت سلوک

که راهرو چون بدان رسد آرام گیرد و

قرار پذیرد .

توش : زور و نیرو ( سوز عشق و توش

محبت ص ۱۴)

حلبه : هر دور در مسابقه اسبدوانی

جلباب : پیراهنی که بر بالای زن را

می پوشاند .

حوامع الکلم : سخنی که در لفظ اندک و

در معنی بسیار باشد .

چاشنی : طعم اندکی از شراب یا طعام که

برای آزمایش بچشند

چنگار : بالای پیشانی

چمیدن : خرامیدن

خرم دینی : بد دینی . خرم دینان پیروان

با بک خرم دین را می گفتند .

داهول : علامتی که صیادان در صحرا

نزدیک دام نصب کنند تا جانوران از

آن رم کرده سوی دام آیند .

در باقی شدن : تمام شدن و پایان رسیدن

( آنچه از آدمست در باقی است ص ۳۶ )

درج : ( به فتح دال ) طومار و خطی که بر

آن نویسند

درج : ( به ضم دال ) زیور دان . جعبه جواهرات

درک : نهایت قمر و پائین ترین قسمت

چیزی .

دست انبویه : دستنبو . شمامه گلوله ای معطر

که برای بوئیدن بدست گیرند ( دست

انبویه شیطان ص ۱۴۴ ) .

رایض : ریاضت دهنده و تربیت کننده و رام

کننده اسب )

رسم «رسوم» : عادت . ظواهر شرع و

عبادات .

رعنا : در متن بمعنی مکار و تردست آمده

است ( دزدان رعنا ص ۸۲ . صد هزار

عیار رعنا پر دل ص ۸۴ )

ریان : سیراب

زفان : زبان

زفره « زفرات » : نفس عمیق کشیدن

سازوار : سازگار ( مابری با عاشقی هرگز

نیاید سازوار ص ۱۲۵ )

سراندازی : چستی و چالاکی و بی پروائی

سلب : بیهوشی و ربودگی عقل ( وجدعین

جذب است و حقیقت سلب ص ۲۸ )

سوخته . لته که بدان آتش از آتش زنه گیرند .

حراقه .

شرپ : در اصطلاح صوفیه حالتی است که

جان و دل عارف بدریافت کرامات خوش

می گردد و آغاز آن حال را « ذوق »

نامند ( تعریفات جرجانی )

شرعه : راه روشن و راست

الشده والشده والشده : حیرت و بیخودی

و دهشت

شفت : مهربانی

شکال : ریسمانی که پای اسب و استرچموش

را بدان بندند ( شکال ریاضت ص ۹۱ )

شغاف : پرده دل

فراوی : ( سماع نیز مددی فراوی دهد  
ص ۹۰ )  
فراجانان : ( عشق آمد و جان ما فراجانان  
داد ص ۱۱۴ )  
فرا بیشتر (وهم دل است که آن از فریخته  
فرا بیشتر است ص ۱۴۴ )  
فراهر و فراهیچ : ( این سخن فرا هر کس  
و فراهیچ کس نگوئی ص ۱۶۹ )  
فراپیشوائی ( شیطان را از جهل فراپیشوائی  
کند ص ۱۶۹ )  
فرقد : ستاره‌ای است نزدیک قلب  
فرو :  
فرو رفتن از میدان برحاستن و غایب شدن  
( در رطل دیگر جمله فرو و رفت  
سموات ص ۱۱۸ )  
فرو رفتن در درون چیزی رفتن  
( تا سالک آسوده و م. فداالت بر راه  
فرو تواند رفت ص ۱۲۶ )  
فمن حالتی است که سرور و شادی از  
دل باز گرفته شود و در برابر آن بیست  
است که حالت انکشاف و سرور و شادی  
باشد .  
قوت : قوت با بیداری که آدمی  
زنده نگاه دارد .  
قیعه بیابان  
کاوین کابین  
گوش داشتن : گوش دادن به سخن  
و شنیدن و فهمیدن کس می‌گوید  
دشه : حر و هم حیوان را از اولاد و سن

شوب : درهم آمیختن و بشوریدن  
صرح «صرح متمرده» : کاخ بلند  
صحو : در اصطلاح تصوف حالتی است که  
سالک پس از سکر و بیهوشی بخود باز  
آید و حواس خود را باز یابد  
طمس «منطمس» : در تاریکی فرو رفتن و نور  
و روشنائی از دست دادن و در اصطلاح  
صوفیان حالتی است که صفات بشری  
از سالک رخت بر بندد  
ظمان . تشنه  
عبره . بفتح اول گریه و سرشک  
فتراک دوالی که از زین اسب آویزند .  
خویشتن را بر فتراک کسی بستن : پیروی  
از وی کردن ، ( این نا بالغان بنال  
خود را بر فتراک دولت آن رسیدگان  
محقق مجتهد می‌بندند ص ۸۹ )  
فرا : پیشوندی است که غالباً افاده معنی سوی  
و پیش کند .  
فرا دیدار آورین ( آن طلب در نهاد آن طالب  
پر همت فرا دیدار آرد ص ۱۸ )  
فرا ساختن ( با نا اعلان و شریبان منشینید  
و با ایشان فرامسازید ص ۶۰ ایضاً ص ۱۰۱ )  
فرا سو : ( از راه علم و عمل فرا سو . . .  
ص ۸ )  
فرا طلب : ( روی فرا طلب عقبی کنید  
ص ۶۰ )  
فرا پیش ( سه روز را فراموش نکنید و  
فرا پیش حاضر دارید ص ۶۱ )  
فرا سر : ( قدمی فرا سر کوی اجلاس نه  
ص ۶۲ )  
فراخواندن ( با آواز خوش و طریق راست  
فراخواندن گوید ص ۱۰۱ )

لمس : در برابر طمس آمده « طمس بی لمس »  
و ظاهراً مراد از لمس حالت هوشیاری و  
در یافت عادی است چنانکه مراد از طمس  
حالت مستی و غیبوبت حواس است .

محو : در اصطلاح صوفیان از میان برخاستن  
صنات عادی است چنانکه سالک در  
گفتار و کردار خود طریق عقل و عادت  
فرو گذارد و باعمال و سخنان غیر عادی  
پر حیزد .

محرقة ، دروغ و شعبده

مداخت : خلاف آنچه را که در دل است  
بر زبان آوردن .

مراقبه : اینکه سالک در همه احوال حق را  
حاضر بیند و حضور او را در هر دم  
باز یابد

مزیا : پوشیده و ملبس ( مزیا آفت است  
و نه در آفت است ص ۱۳۳ )

مشیت : اراده ازل حق تعالی بر اینکه  
هست را نیست کند و نیست را هست گرداند  
« معامله : مجامده و ریاضت » خداوندان  
معامله »

معلق : چنگ و هر آلتی که چیزی از  
آن بیاویزند .

معلومات : اموال

ملواح : دام . جغدی که پایش را بدم  
می بندند تا باز بهوای او فرود آید  
و بدم افتد

من یزید : باصطلاح امروز مزایده . کالائی  
را در معرض فروش گذاشتن باین  
ترتیب که هر که قیمت بیشتری بدهد باو  
فروخته شود . در همین معنی : مزاد ،  
نیز بکار برده شده است .

ناپروا : بی ملاحظه و بی اعتبار ( قومی که در  
بجز معرفت غرقه گردند ناپروای هر  
دو کون گردند ص ۴۲ )

نازش : ناز

نربازی ( هر زمان در پیش دیو نفس نربازی  
کنی ص ۱۶۴ )

نرغه « نرغات » : تکان دادن و طعنه زدن  
و مجازاً بمعنی تحریک و برانگیختن  
کسی است بانجام کاری .

نضج : آب دادن و سیراب کردن .

نغقه « نغقان » بانگ بلند . آواز کلاغ .  
بانگ اذان . بانگ که شبان بر  
گوسفندان خود زند

نکال : عقوبت و جزا که مایه عبرت باشد  
نمودار : نشان ( هر که را بینی که دعوی  
حالتی کند و نموداری نبود بر آن ... )

ص ۱۷ )

ناووس : دخمه مردگان

هرج : فتنه و آشوب و درهم ریختگی

هستیت : هستی . وجود

هواجس : خواطر . هاجس : دلگذر . حاضر

حاضر در اصطلاح صوفیه دلگذری است که

چون در دل جای گیرد اراده نامیده شود و

مرتبه قوی تر آن همت و عزم است .

واز : باز

گذارند تا آنرا استوارتر سازد .	والاد : پی دیوار و بنیاد عمارت و سقف
وجاء : ضایع شدن و بیجاصل ماندن و بیچاره گشتن .	و پوشش خانه
وقت : دم . فاصله‌ای از زمان که میان گذشته و آینده است . حالتی که بر سالک دست‌دهد و او را از اندیشه گذشته و آینده بازگیرد و بخود مشغول دارد .	وایست و نایست : بایست و نا بایست ، واجب و حرام
وله : افراط و حد	وایه (وایا) : آرزو . مطلوب . ( آشوب روزگار من از وایه من است ص ۲۱ )
	وتد : تیر چوبی و غیره که در دیوار کار

## فہرست اول

۱۲-۱۱-۱۰-۷-۶-۴ (جامی شیخ الاسلام)	۱۵	ابراہیم ادہم
۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۱-۱۹-۱۵	۱۷۲-۵۹-۴۷-۴۶-۲۴	ابراہیم خلیل (ع)
۸۶-۸۵-۸۴-۷۱-۶۹-۶۸-۴۳-۴۲-۳۸	۱۳۵-۳۴	ابن عباس (عبداللہ)
۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۹۹-۹۷-۹۶-۹۵-۸۷	۱۴۵-۱۲۸	ابن عمر (عبداللہ)
۱۱۸-۱۱۳-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۷	۱۱۳-۹۸	ابوبکر (شبلی)
۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۹	۹۶	ابوبکر (کتانی)
۱۴۷-۱۴۳-۱۴۲-۱۲۹-۱۲۷-۱۲۶	۹۶	ابوبکر (واسطی)
۱۶۱-۱۵۹-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۳	۱۶	ابوبکر (وراق)
۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۳-۱۶۵-۱۶۲	۵۷	ابوحنیفہ
۱۹۲	۱۸۸-۸۹	ابوذر غفاری
۴۷-۴۶	ادریس	ابوسعید (ابوالخیر)
۱۱۹-۱۰۸-۹۸-۹۷	۱۸۲-۹۶-۱۰	ابوسعید (خراز)
۱۳۲-۱۲۰	۱۰	ابوعبید (عروی)
۴۷	اسماعیل (نبی)	ابوالحسن (خرقانی)
۴۷	ایوب	ابوالحسن (وزان)
۷۷	برہان الدین نصر	ابوالحسن (نوری)
۱۷	جعفر بن المرتعش	ابوالقاسم حکیم
۹۶	جنید بغدادی	ابوالعباس قصاب آملی
۷۰	حزقیل	ابونجیب بغدادی
۱۳۷-۸۸	حسن بصری	ابویزید بسطامی
۷۵-۳۶	حسین حلاج	ابو یوسف
۱۸۴	نضر	

۶۳	فضالة بن عبدالله	۴۷	داود
۶۲	لوط	۱۲۴	رویم
۹۴	محمد بن احمد (قطب الدین)	۹۷	سعد بن محمد الاسترآبادی
۹۷	محمد بن احمد (الخراسانی)	۹۷	سعد بن المهني
۵۱-۴۷-۴۶-۳۳-۶-۳-۱	محمد مصطفی (ص)	۱۵۸-۱۳۴	سنائی
-۱۹-۷۲-۷۰-۶۷-۶۳-۵۹-۵۵-۵۳		۴۷	شیث
۱۸۳-۱۶۴-۱۴۵-۱۲۰		۴۷	شعیب
۷۲-۴۱-۴۰-۵	محمد بن مطهر (ابوالفتح)	۴۷	صالح
۱۶۶-۱۶۳-۱۴۱-۱۱۶		۱۱	عبدالله (شیخ الاسلام انصاری)
۹۷	محمد سیمجوری	۹۷	عبدالله بن ابراهیم القاینی
۱۶۸	محمود بن احمد (جامی)	۴۷	عزیزی بجستانی
۹۹-۹۸	معاویه	۱۵۲-۱۲۳-۹۷-۵۰-۳۵	علی بن ابیطالب (ع)
۱۸۲-۶۹-۵۹-۴۷-۴۶-۱۱	موسی بن عمران	۶۴	عمر بن خطاب
۵۹-۴۷-۴۶	نوح	۱۸۶-۵۹-۴۷-۴۶	عیسی بن مریم (ع)
۴۷	هود	۲۱-۲۰-۱۸-۸-۷-۴	عیسی (ظهیر الدین)
۶۲	یعقوب	۱۵۸-۱۱۴-۱۰۰-۹۹-۴۰	



## تصحیحات و غلطنادره

صفحه/سطر: نادرست	درست	صفحه/سطر: نادرست	درست
۵ / ۱۴ : ولیکن -	ولکن	۴۹ / ۹ : من ینهدی -	من ینهد
۶ / ۹ : متاخران -	متاخران	۵۲ / ۸ : برادران -	برادران
۸ / ۱۸ : یدعوا -	یدعو	۵۳ / ۱۲ : زائد است -	
۱۱ / ۳ : روح است و ورع، - روح است، و ورع		۶۰ / ۱ : اکب -	اکبر
۱۱ / ۳ : کوشش دین و ذکر، - کوشش دین، و ذکر		۸۳ / ۲۳ : الاعراف -	الاعراف
۱۴ / ۳ : استیاو -	استاوا	۱۰۱ / ۷ : هدیم الله -	هدی الله
۲۰ / ۱۸ : اعداء عدوک -	اعدی عدوک	۱۴۴ / ۱۳ : دربری -	دربرید
۲۴ / ۴ : لانقسام -	لاناقسام	۱۰۸ / ۴ : برچین -	برچین
۲۵ / ۳ : آیندنا بالغان -	آیندنا بالغان	۱۳۳ / ۵ : براندازی -	سراندازی
۲۹ / ۸ : ذات -	ذات	۱۴۷ / ۱۴ : وجداسراف -	وجداسراف
۳۰ / ۱۹ : دمدم -	دمدم	۱۶۰ / ۱۹ : التمیمه -	القیمه
۳۲ / ۱۲ : شوق -	شوق	۱۶۷ / ۲ : یودی -	تودی
۳۸ / ۱۳ : ... نه معشوقه دوست ... نه معشوقه دوست		۱۶۳ / ۲۲ : حاجی -	جامی
۴۱ / ۳ : لایدری -	لایدری	۱۶۹ / ۱۰ : مجلس -	مجلس
۴۴ / ۴ : ثلث عشر -	ثلثه عشر	۱۷۱ / ۲۲ : فصیلت -	فصیلت
۴۵ / ۱۴ : ۱ -	۲	۱۷۶ / ۱۱ : حدعد -	حدوعد
۴۹ / ۲ : ینهدی الله -	ینهدالله	۱۸۶ / ۷ : عظ (به فتح عین) - عظ (به کسر عین)	

## انتشارات بنگاه ترجمہ و نشر کتاب

دبیرین و مترجمین فارسی

۱۔ دیوان انوری (جلد اول)	پس اتمام مدرس رندی
۲۔ تاریخ یزد	حعفر بن محمد جعفری
۳۔ جامع التواریخ (اسماعیلیان)	رشید الدین فضل اللہ
۴۔ داراب نامہ (جلد اول)	محمد بیغمی
۵۔ دیوان انوری (جلد دوم)	پس اتمام مدرس رندی
۶۔ قصص الانبیاء	ابن خلف النیسابوری
۷۔ مقامات زندہ پیل	خواجہ سدید الدین محمد غفرانی
۸۔ سیر الملوک	خواجہ نظام الملک
۹۔ مسالک و ممالک	ابو اسحاق ابراہیم الطبرسی
۱۰۔ مہمان نامہ بخارا	فضل اللہ بن روز بہان حسن
۱۱۔ تحفہ	پس اتمام مدرس رندی
۱۲۔ صحاح الفرس	محمد بن ہمدان شاہ سجستانی
۱۳۔ دیوان عثمان مختاری	پس اتمام مدرس رندی
۱۴۔ داراب نامہ (جلد دوم)	محمد بیغمی
۱۵۔ منطق الطیر	شیخ فرید الدین عطار
۱۶۔ مختصر نافع	محقق حللی
۱۷۔ اسکندر نامہ	پس اتمام مدرس رندی
۱۸۔ حدیقۃ الحقیقہ	ابو القاسم سلیمان



## مجموعه آثار آشناسی

- |                                    |                      |                              |
|------------------------------------|----------------------|------------------------------|
| ۱- ایران از آغاز تا اسلام          | دکتر فریمن           | ترجمه دکتر محمد معین         |
| ۲- مسافرت به ایران                 | سولتیکف              | « دکتر محسن صبا              |
| ۳- راهنمای صنایع اسلامی            | دیماند               | « دکتر عبدالله فریار         |
| ۴- برمکیان                         | لوسین بووا           | « عبدالحسین میکه             |
| ۵- کیانیان                         | گریستن سن            | « دکتر ذبیح الله صفا         |
| ۶- مقدمه خلدون (جلد اول)           | ابن خلدون            | « محمد پروین گنابادی         |
| ۷- میراث ایران                     | تحت نظر ا. ج. آربری  | « چند تن از فضلا             |
| ۸- فهرست کتب چاپی فارسی (جلد اول)  |                      | گرد آورنده خانبا بامشار      |
| ۹- سفر نامه کلاویخو                | کلاویخو              | ترجمه مسعود رجب نیا          |
| ۱۰- سفر نامه ابن بطوطه             | ابن بطوطه            | « محمد علی موحد              |
| ۱۱- طب اسلامی                      | ادوارد براون         | « مسعود رجب نیا              |
| ۱۲- مازندران و استرآباد            | راینو                | « غ. وحید مازندرانی          |
| ۱۳- تاریخ ادبیات فارسی             | هرمان اته            | « دکتر رضا زاده شفق          |
| ۱۴- تمدن ایرانی                    | چند تن از خاورشناسان | « دکتر عیسی بهنام            |
| ۱۵- مقدمه ابن خلدون (جلد دوم)      | ابن خلدون            | « محمد پروین گنابادی         |
| ۱۶- سرزمینهای خلافت شرقی           | استرنج               | « محمود عرفان                |
| ۱۷- سیاحت در ویشی دروغین           | آرمینیوس و امبری     | « فتحعلی خواجہ نوریان        |
| ۱۸- دون ژوان ایرانی                | اروج بیات            | « مسعود رجب نیا              |
| ۱۹- جنگهای ایران و روم             | پروکوپوس             | « محمد سعیدی                 |
| ۲۰- مالک و زارع                    | پروفیسور لمتون       | « منوچهر امیری               |
| ۲۱- زندگی شگفت آور تیمور           | ابن عربشاه           | « محمد علی نجاتی             |
| ۲۲- اسناد و مکاتبات تاریخی         |                      | گرد آورنده دکتر ع. نوائی     |
| ۲۳- بیست مقاله تقی زاده            |                      |                              |
| ۲۴- تاریخ یعقوبی (جلد اول)         | ابن واضح یعقوبی      | ترجمه دکتر محمد ابراهیم آینی |
| ۲۵- کورش نامه                      | کرنفون               | « مهندس رضامشایخی            |
| ۲۶- فهرست کتب چاپی فارسی (جلد دوم) |                      | گرد آورنده خانبا بامشار      |
| ۲۷- سفر نامه فردریچاردز            | فرد ریچاردز          | ترجمه مهین دخت صبا           |
| ۲۸- البلدان                        | ابن واضح یعقوبی      | « دکتر محمد ابراهیم آینی     |
| ۲۹- تاریخ یعقوبی (جلد دوم)         |                      |                              |



## Foreword

It had long been felt that an organized effort was needed to publish more reliable editions of Persian texts, based on the most authentic manuscripts, and prepared by accepted critical methods. With various collections of Persian manuscripts coming to light or becoming more easily accessible, notably those in Turkey, Afghanistan, India, Pakistan, and Persia, the need for such editions had become increasingly more widely felt. The rapid flow of corrupt or less careful editions, and the relatively restricted range of the excellent Gibb Memorial Series had made the task even more urgent.

The present series, published by the Royal Institute for Book Publication, is a step in that direction.

The series aims at definitive editions of Persian texts in literary as well as in scientific fields. No endeavour is being spared in making exhaustive use of all relevant sources. Generally, the texts are based on the oldest available manuscripts, except when for special reasons particular manuscripts are preferred. The variants are carefully recorded.

Within the limits of the available data, introductory essays attempt to throw as much light as possible on the writer and his work. Explanatory notes, glossaries, and appendices are provided, when necessary, to facilitate the understanding and use of the text without recourse to other sources.

*General Editor*

مجموعه مقالات - 1394. By B. T. N. K.  
Printed at Ministry of Economy Press  
TEHRAN, IRAN

**Perslan Texts Series**

*General Editor*

*E. yar-e Shater*

**No. 18**

# HADIQAT AL-HAQIQAT

BY

ABU 'L-FATH MUHAMMAD IBN  
MUTAHHAR

Edited by

**Dr. M. A. Movahhed**



TEHRAN, 1964